

الخصائص

في مناقب علي بن ابي طالب رضي الله عنه

المنسوب الى

الامام ابي عبد الرحمن احمد بن شعيب النسائي رحمه الله تعالى

المتوفى سنة ٣٠٣

طبع

في كلكته باللات مطبع مظهرالعجايب المعروف باردو گائیڈ پریس

في

سنة ١٣٠٣ هجرية = سنة ١٨٨٦ عيسوية



كتاب

خصائص در مناقب علي بن ابي طالب رضي منسوب بامام ابو

عبد الرحمن احمد بن شعيب نسائي رح المتوفى سنة ٣٠٣

در سنة ١٣٠٣ هجري مطابق سنة ١٨٨٦ ع

در شهر كلكته

بمطبع مظهرالعجايب معروف باردو گائیڈ پریس چاپ شد

جملة حقوق طبع این کتاب محفوظ است

بسم الله الرحمن الرحيم

و الحمد لله على نعمائه العظیم و نصلي على رسوله الكريم - و على
الذين معه اشداء على الكفار و رحماء بينهم احسن صلوة و اكمل تسليم*
و بعد

يقول احقر عباد الله الصمد - كبير الدين احمد - انه اصر علي من
له رلة في حب آل النبي الاكرم - صلى الله عليه و آله و سلم - و له
صدارة و سيادة في احبائه الممجد - الرئيس البوهاري البردراني
السيد صدر الدين احمد - بان ابذل جهدي في طبع هذا الكتاب
الجالب - الى حب علي بن ابي طالب - المسمى بالخصايص -
مزبلا عنه النقايص - فسمعت في تصحيح متنه على قد الامكان -
و تركت ترجمته كما كان - و ارجو (بي العفو و الغفران - بما
وقع مني من الزلل و النسيان *



بنام ایزد بخشنده داور • فروز مابد • هو گونه گوهر .
درود بی پایان - ار پاك يزدان - بر پيشرو و خشوران - جاويدان باد
صد هزاران آفرين بر جانشان • بر روان پاك فرردان شان
سپس ابن ناكس كه ترين - احمد كبير الدين - ميگويد - كه دوستم سيد
والا نژاد - صدر الدين احمد فرخ بهاد - كه ههگ ديكاكاش در مرز يوم بوهار
بردوان فرساد راه ويا دانش و داد بودند - بمن پيذواي نابكار بهار فرمودند -
كه خصايص نامك دساتي را كه در فروزش اسم الله الغالب - پوراني
طالب - است - چاپ كردم - و در درستي راستي و كاستي آن دست و پا يي
زدم • هر چند كه اين كار ار جهند از نيروي اين مستمند بس ناكشود بود -
ناهم كام و ناكام گام درين چام چام نهادم - و در پارسي ورشيم آن و نژه ها را
بشيم ناربژه ها نشاندم - مگر پارسي همسپراز آن را بر همان پيشين
اندار بگذاشتم • خدا را لغزشهاي مرا در گذار - و من اهرمن زده را
بوز راه راستي و راستبازي نگهدار •

بسم الله الرحمن الرحيم

احوال النسائي

عن تيسير الوصو

هو ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب بن علي بن بحر بن
مذق خمس عشرة و مائتين و مائت بمكة سنة ثلاث و ثلثة اية و هو
احد ائمة الحفاظ اخذ الحديث عن قتيبة بن سعيد و علي بن
حشرم و اسحاق بن ابراهيم و محمد بن بشر و ابي داود السجستاني
وعبرهم و اخذ عنه خاق كثير وله ثقب كثيرة في الحديث و كان
شافعي المذهب وله مداسك على مذهب الامام الشافعي و كان
ورعا متحريرا * قال علي بن عمر - الحفاظ ابو عبد الرحمن النسائي
مقدم على كل من يذكر في زمانه في هذا العلم اجتمع به جماعة من

الحفاظ والشيوخ منهم عبد الله بن أحمد بن حنبل بطرسوس
وقاموا دأهم بالتحفة * وسأله بعض الأئمة عن كذبه السفن له
صحيح فقال فيه الصحيح والعسن وبقاها قال واكتب لها
الصحيح منه مجردا فضع المجتبى فهو المجتبى من السدن
قرب كل حديث تكام في اسداده بالتعليل هذا قليل من كثير *

عن وفیات الاميان لابن خلكان

هو ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب بن علي بن سنان
بن بحر النسائي الحافظ كان امام عصره في الحديث وله كتاب
السفن وسكن مصر وانشرت بها تصانيفه واخذ عنه الناس قال
محمد بن اسحق الاصبهاني سمعت مشايخنا بمصر يقولون ان ابا
عبد الرحمن فارق مصر في آخر عمره وخرج الى دمشق فسئل
عن معوية وما روى من فضائله فقال اما يرضي ان يخرج معوية
راما براس حتى يفضل وفي رواية اخرى ما اعرف له فضيلة الا
لا اشبع الله بطاوك و كان يتشيع فما زالوا يدفعون في حضنه حتى
اخرجوه من المسجد وفي رواية اخرى يدفعون في خصبته وداسوه
ثم حمل الى الرملة ومات بها * وقال الحافظ ابو الحسن الدارقطني
لما امنحن النسائي بدمشق قال احملوني الى مكة فحمل اليها
فقوفى بها وهو مدفون بين الصفا والمررة وكانت وفاته في شعبان
سنة ثلث و ثمانمائة * وقال الحافظ ابو نعيم الاصبهاني لما داسوه

دمشق صاحب سبب ذلك الدوس وهو مدقول .ال وكن قد صدف
 كتاب الخصائص في فعل علي بن ابي طالب عليه السلام واهل
 البيت عليهم السلام و اكثر روايات فيه عن احمد بن حنبل فقول له
 الا تصنف كتابا في فضائل الصحابة رضي الله عنهم فقال دخلت
 دمشق و المنكر عن علي عليه السلام كثير فارت ان يهدى
 الله تعالى بهذا الكتاب * و كان يصوم يوما و يفطر يوما و كان موصوفا
 بكثرة اجماع قال الحافظ ابو القاسم المعروف بابن عساكر الدمشقي
 كان له اربع زوجات يتقسم لهن و سراري * و قال الدار فطحي رحمه الله
 منحن بدمشق فادرك الشهادة رح و توفي يوم الاثنين لثلاث عشرة
 ليلة خلت من صفر سنة ثلاث و ثمانمائة بمكة حوسها الله تعالى
 و قيل بالرملة من ارض فلسطين و قال ابو سعيد عبد الرحمن بن
 احمد بن يونس صاحب تاريخ مصر في تاريخه ان ابا عبد الرحمن
 المصري قدم مصر قديما و كان اماما في الحديث ثقة تيقا
 حافظا و كان خروجه من مصر في ذي القعدة سنة اثنى و ثمانمائة
 و رايت بخطي في مسوداتي ان موادة بنسب في سنة خمس
 عشرة و قيل اربع عشرة و مائتين و الله اعلم * و نسبته الى ابي تمام
 الذنون و فتح السنين المهمة و بعدها همرة و هي مدينة حراسان
 خرج بها جماعة من الايمان .

در اشعه اللمعات شرح مشکوٰۃ نوشته

ابو عبد الرحمن بن احمد بن شعيب بن سنان النسائي یکی از حفاظ حدیث و عالم و مشار الیه و مقدم و عمده و مدره بود بین اصحاب الحدیث - و جرح و تعدیل وی معتبر بین العلماء - در اول کتابی نوشته که آنرا سنن کبیر نسائی گویند و آن کتابیست جایز الشان که مثل آن نوشته نشده در جمع طرق حدیث و بیان مستخرج آن و بعد از آن اختصار کرد آنرا و مسمی - اخذ بمجتبی بنون و سبب اختصار آن بود که یکی از امرای زمان ازو پرسید نه همه احادیث کتاب تو صحیح است گفت نه پس آن امیر امر کرد او را بنویشتن صحیح مجدد پس مجتبی را از آن انتخاب نمود و هر حدیث را ده در اسناد آن تکام کرده و معلل داشته اقد از آن کتاب اسقاط نمود چون محدثان گویند رواه النسائی مراد ایشان مجتبی باشد این کتاب مختصر نه آن کتاب کبیر و همچنین گاهی که گویند کتب خمس یا اصول خمس بخاری و مسلم و سنن ابو داود و جامع ترمذی و مجتبی نسائی خوانند - حاکم ابو عبد الله پیشاپویی گوید شنیدم از ابو علی نیشاپوری حافظ ده چهار دفتر را از حفاظ حدیث بین اهل اسلام یاد کرد اول نام ابو عبد الرحمن نسائی بود و نیز از حاکم منقولست که شنیدم از ابی الحسن علی بن عمر دارقطنی درش از یک دو بار که گفت ابو عبد الرحمن مقدم است بر هر کسی که بعلم حدیث و جرح

و بعد از رواة آن مذکور شد در زمان خود و بود در غایت درج نهمی
 بیانی که در سنن خویش روایت از حارث بن مسکین باین طریق
 میکند که فرقی علیه و اما اسمع و در روایت از وی نمیگوید حدیثا
 و اخبارنا چنانکه در روایت دیگری از مشایخ خود میگردد و
 گفته اند که سبب این طریقه روایت کردن از آنست که میان
 حارث و نسائی خشونتی واقع شد دیگر بعد از آن بمجلس حارث
 فتوانست ظاهر شد پس در حین تحدیث حارث در گوشه پنهان
 میشد چنانکه حارث او را نمی دید لیکن او او را می شنید و از وی
 استماع حدیث می نمود و این حارث عالمی صالح و قاضی مصر
 بود و نسائی روایت حدیث دارد از دبار مشایخ مثل متیبه بن
 سعید و اسحاق بن راهویه و علی بن خشرم و محمد بن غیلان و
 ابو دأود سجستانی و روایت حدیث دارند از وی جماعتی از کبار
 مانند ابو جعفر طحاوی و ابو بکر بن السی و ابو القاسم طبرانی
 و صابر جمال الدین محدث می گوید از شیخ عبد الله یامعی مقتول
 است که در تاریخ خود آورده که ابو عبد الرحمن احمد بن
 شعیب الدسانی صاحب مصنفات و مقادای زمان خود در مصر
 مسکن داشت و تصانیف او در آن دیار منتشر است و مردم بسیار
 از او احذ و تحمل حدیث کرده اند پس از مصر بدمشق آمد و
 اهل آن ناحیه بویستی در مسجد بنا او گنجد چه می گوئی در حق
 معارف و چه چیز در فضل او وارد شده او در باب مائل گفت
 اما پرسی معویه ان یخرج راس نراس حاکم بفضل و روایاتی آنکه

گفت نمی شناسم او را هیچ مضیلتی الا لا اشبع الا بطبخه پس مردم برخاستند و در وی پیچیدند و بیگوارستیها کردند و چندان زدندش که تا از مسجد بیرون آوردند و او را برمله بردند و ازان جهت بیمار شد و دران بیماری برفت از دنیا و در روایتی آنکه بمکه بردندش و آنرا جهت بیمار شد و در مکه وفات یافت و میان صفا و مروه مدفون گشت و هم یافعی آورده که کتاب خصائص در فضل امیر المومنین علی و اهل البیت علیهم التحیة و السلام تصنیف کرد تا او را گفتند چرا در فضائل صحابه دیگر نمی نویسی گفت باعث من دران تصنیف آن بود که چون در دمشق در امدم مردم ان ناحیه را منصرف یافتم از امیر المومنین علی خواستم که خداوند تعالی ایشان را براه راست آرد به سبب آن کتاب مذکور را تالیف کردم و او یک روز روزه میداشت و یکروز افطار میکرد و موصوف بود بکسرت جماع و چهارزوجه داشت میان ایشان قسم میکرد و وزای ان سرایی نیز میداشت • ولادت نسائی در سال دویست و پانزده از هجرت و وفاتش در سال سه صد و سه *

عن خلاصة تذهیب تہذیب الکمال

احمد بن شعیب بن علی بن سنان بدوفین بن بحر بن دینار النسائی ابو عبد الرحمن القاضی الحافظ صاحب السدن واحد الایمة المبرزین و الحفظ الاعلام طوف و سمع بخراسان و العراق و

الجمال و الحجاز و مصر و الشام و الجزيرة من خلى مذكورين في
تراجهم من هذا المختصر و غيره و عنه ابن حوضي الحافظ و
الطحاوي و قال امام من ائمة المسلمين و العقيلي و ابن يونس و
ابن عدي و ابن الهيثم و خلق و قال ابو علي النيسابوري حدثنا
الاسائي الامام في الحديث بلا مدافعة ثوري بفلسطين (٤) و قيل
بالرملة (٥) و دفن ببیت المقدس و قيل بمكة سنة اربع و ثلثمائة
شهيدا رحمه الله تعالى و رضي عنه عن ثمان و ثمانين سنة *



(٤) قال ابو سعيد بن يونس الا انه قال سنة ثلاث و ثلثمائة •
(٥) قال الحاكم ابو عبد الله حسده مشايخ مصر فخرج الى الرملة
فسئل عن فضائل معاوية فامسك عنه ففرضوه في الجامع فقال اخرجوني
الى مكة فاخرجوه عليها فمات بها شهيدا و قال الحاكم عن مشايخ مصر انه
خرج منها آخر عمره الى دمشق فسئل بها عن معاوية و فضائله فقال الا
يرضى راسا براس حتى يصل وما رالوا يدفعون في حضنيه حتى اخرج
من المسجد ثم حمل الى مكة و دفن بها •



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين - و الصلوة و السلام على سيدنا محمد
و آله اجمعين * و بعد فهذه خصائص على بن ابيطالب رضه *
قال الشيخ الامام الحافظ ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب النسائي *

ذكر صلوة امير المؤمنين على بن ابيطالب رضه

۱ - اخبرنا محمد بن المثنى قال انبانا عبد الرحمن اعني
ابن المهدي قال حدثنا شعبة عن سلمة بن كهيل قال سمعت

بشروع میکنم بنام خدا روزی دهنده مومنانرا و کافرانرا.

در دنیا و بخشنده مومنان را نه کافران را در آخرت

جميع شکر ثابت است برای خدا پرورش کننده تمام عالم و درود و سلام
بر سردار ما که نام پاک ایشان محمد است و بر آل محمد تمام * و بعد حمد
و صلوة پس ابن خاصه هاي علي پسر ابي طالب است خشدود شود خدا
برتر از او * گفت شيخ امام حافظ ابو عبد الرحمن احمد پسر شعيب النسائي *

این ذکر نماز علی . سر ابيطالب است خوشود شود خدا ازو

۱ - خبر داد مارا محمد پسر مثنی خبر داد مارا عبد الرحمن مراد

میدارم از عبد الرحمن پسر مهدي را گفت عبد الرحمن حديث كود مارا
شعبه از سلمه پسر كهيل گفت سلمه شفيدم حیدك عرفي را - عون دام

حیة العربی قال سمعت علیا کرم الله وجهه یقول انا اول من
صلی مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم *

۲ — (نبأنا محمد بن المثنی قال انبأنا عبدالرحمن قال
انبانا شعبه عن عمرو بن مرة عن ابي حمزة عن زید بن ارقم
رضی الله عنه قال اول من صلی مع النبی صلعم علی رضه *

ذکر اختلاف الفاظ الناقلین

۳ — اخبرنا محمد بن المثنی قال حدثنا محمد بن جعفر
عن غندر قال حدثنا شعبه عن عمرو بن مرة عن ابي حمزة عن
زید بن ارقم رضه قال اول من اسلم مع رسول الله صلعم علی
بن ابي طالب رضه *

شهریست . گفت حیة عربی شایدم علی را بزرگ کند خدا ذات او را میگفت
من اول آن کس ام که نماز خواند همراه پیغمبر خدا درود فریست خدا
بر او و بر آل او و سلام فریست *

۴ — خبر داد مارا محمد پسر مثنی گفت محمد خبر داد مارا عبدالرحمن
گفت عبدالرحمن خبر داد مارا شعبه از عمرو پسر مرة از ابي حمزة از زید
پسر ارقم خشنود شود خدا از او گفت زید اول آن کسی که نماز خواند همراه
پیغمبر خدا درود فریست خدا بر او و سلام فریست علی است خشنود شود خدا از او *

این ذکر مختلف شدن لفظ می نقاب کنندگان است

۳ — خبر داد مارا محمد پسر مثنی گفت پسر مثنی حدیث کرد مارا
محمد پسر جعفر از غندر گفت غندر حدیث کرد مارا شعبه از عمرو پسر
مرة از ابي حمزة از زید پسر ارقم خشنود شود خدا از او گفت زید اول آن
کسی که اسلام آورد همراه پیغمبر درود فریست خدا بر او و سلام فریست
علی پسر ابي طالب است خشنود شود خدا از او *

۴ — اخبرنا عبد الله بن سعيد قال حدثنا ابن ادریس قال سمعت ابا حمزة موالی الانصار قال سمعت زید بن ارقم يقول اول من صلی مع رسول الله صلعم علي رضه و قد قال في موضع آخر اسلام علي رضه *

• — اخبرنا محمد بن عبيد بن محمد قال حدثنا سعيد بن خثیم عن اسد بن عبيدة البجلي عن يحيى بن عفيف عن عفيف قال جئت في الجاهلية الى مكة فنزلت على العباس بن عبد المطلب رضه فلما ارتفعت الشمس و خلقت في السماء و انا انظر الى الكعبة اقبل شاب فرمى ببصره الى السماء ثم استقبل الكعبة فقام مستقبلا فام بلبث حتى جاء غلام فقام عن

۴ — خبر داد ماریا عبد الله پسر سعید گفت عبد الله حدیث کرد ماریا پسر ادریس گفت پسر ادریس شنیدم ابا حمزه ازاد کرده شد که انصار را گفت ابا حمزه شنیدم زید پسر ارقم را می گفت اول آن کسی که نماز بخواند همراه پیغمبر خدا درود فرستد خدا بر او و سالم فرستد علی است خشنود شود خدا از او و تحقیق گفت در جای دیگر اسلام آورد علی خشنود شود خدا از او •

• — خبر داد ماریا محمد پسر عبيد پسر محمد گفت محمد پسر عبيد حدیث کرد ماریا سعید پسر خثیم از اسد پسر عبيدة البجلي از يحيى پسر عفيف از عفيف گفت عفيف آمدم در زمان جاهلیت طرف مکه پس فرود آمدم بر عباس پسر عبدالمطلب خشنود شود خدا از او پس هرگاه که بلند شد آفتاب و حلقه کرد در آسمان یعنی وقت نماز ظهر شد و من نظر می کردم طرف کعبه پیش آمد جوانی پس انداخت بیدانی خود را طرف آسمان پس پیش آمد کعبه را پس ایستاده شد پیش آن کعبه پس درنگ نکرد تا اینکه آمد طفلی پس ایستاده شد از طرف راست آن جوان پس درنگ

یمینه فلم یلبث حتی جاءت امرأة فقامت خلفهما فركع الشاب
فركع الغلام و المرأة فرفع الشاب فرفع الغلام و المرأة فخر الشاب
ساجدا فسجدا معه فقلت یا عباس امر عظیم فقال تدري من
هذا الشاب فقلت لا فقال محمد بن عبد الله بن عبد المطلب هذا
ابن اخي هل تدري من هذا الغلام فقلت لا فقال هذا علي
بن ابي طالب بن عبد المطلب هذا ابن اخي هل تدري من
هذه المرأة التي خلفهما فقلت لا قال هذه خديجة بنت خويلد
زوجة ابن اخي هذا حدثني ان ربه رب السموات و الارض امره
بهذا الدين الذي هو عليه والله ما على الارض (ن -) ولا والله على
ظهر الارض) كلها احد على هذا الدين غیر هؤلاء الثلاثة *

نکرد تا اینکه آمد زنی پس ایستاده شد آن زن پس آن جوان و طفل پس
رکوع کرد جوان پس رکوع کرد طفل و زن پس ایستاده شد جوان پس ایستاده
شد طفل و زن پس اعتماد آن جوان در آن حاله که سجده کننده بود پس
سجده کرد آن طفل و آن زن همراه او پس گفتم ای عباس این کار
کلان است پس گفت عباس میدانی کیست این جوان پس گفتم نمیدانم پس
گفت عباس محمد پسر عبد الله پسر عبد المطلب است این پسر برادر من
است ایا میدانی کیست این طفل پس گفتم نمیدانم پس گفت این علی
پسر ابي طالب پسر برادر من است ایا میدانی کیست این زن چنین زن
که پس آن هردو است پس گفتم نه گفت این خدیجه دختر خويلد زوجه
پسر برادر من است این پسر برادر بعدی محمد علیه السلام حدیث کرد او
مرا تحقیق پروردگار او پروردگار آسمانها و زمین است حکم کرد پروردگار
او او را به این دین و این چنین دین که او بران دین است قسم خدا نیست
بر زمین (ن -) و نیست قسم خدا بر پشت زمین) همه زمین کسی بر این دین
سواء آن کسان هر سه *

۶ — انبانا احمد بن سليمان الرهاوي قال حدثنا عبيد الله بن موسى قال حدثنا العلاء بن صالح عن المنهال بن عمرو عن عباد بن عبد الله قال قال علي رضي انا عبد الله و اخو رسوله (ن - رسول الله صلعم) و انا الصديق الاكبر لا بقول (ن - لا يقولها) ذلك بعدي (ن - غبري) الا كاذب صليت قبل الناس سبع سنين *

ذكر عبادة امير المؤمنين علي بن ابي طالب رضي

۷ — انبانا علي بن المنذر الكوفي قال حدثنا ابو فضيل (ن - ابن فضل) قال حدثنا الاعلم عن عبد الله بن ابي الهذيل عن علي رضي قال ما اعرف احدا من هذه الامة عبد الله تعالى بعد نبي (ن - نبيا)

۶ — خبر داد مارا احمد بن سليمان رهاوي گفت احمد حديث كرد مارا عبيد الله بن موسى گفت عبيد الله حديث كرد مارا علاء بن صالح عن المنهال بن عمرو از عباد بن عبد الله گفت عباد علي خشنود شود خدا از من بگذر خدا ام و برادر (- پيغمبر خدا ام درود فرستد خدا بر او و سلام فرستد) پيغمبر او ام و من راست گو كالان ام نخواهد گفت اين سخن را (ن - نخواهد گفت آنرا) بعد من (ن - سواي من) مگو دروغ گو نماز خوانده ام پيش مردم هفت سال *

اين ذکر عبادت اسير المؤمنين علي بن ابي طالب

است خشنود شود خدا از او

۷ — خبر داد مارا علي بن منذر کوفي گفت علي حديث كرد مارا ابو فضيل (ن - بن فضل) گفت پدر فضيل حديث كرد اصلح از عبد الله بن موسى از ابي هذيل از علي خشنود شود خدا از او گفت علي نمي شناسم کسي را از اين امت عبادت کرد خدا تعالى را پس پيغمبر درود فرستد خدا

صلعم عماري عبدت الله قبل ان يعبد «احد من هذه الامة تسمع سنين» *

ذكر منزلة علي بن ابي طالب كرم الله وجهه

۸ — اخبرني هلال بن بشر البصري قال حدثنا محمد بن

خالد قال حدثني موسى بن يعقوب قال حدثني مهاجر بن

سملد (ن - مسمار) عن عائشة بنت سعد رض قالت سمعت ابي

يقول سمعت (رسول الله صلعم يوم الجحفة و اخذ بيد علي فخطب

فحمد الله و الثني عليه ثم قال ايها الناس ابي وليكم قالوا صدقت

يا رسول الله ثم اخذ بيد علي فرفعها فقال هذا وليي و المؤدي

علي و ان الله موالي من ولاة و معادي من عداة *

بر او و بر آل او و سلام فرستد سواي من عبادت كردم خدا را پيش از اينكه

عبادت كرد او را كسي از اين امت نه سال *

اين ذكر مرتبه علي بن ابي طالب است بزرگ كند

خدا ذات او را

۸ — خبر داد مارا هلال بن بشر البصري گفت هلال حديث كرد مارا

محمد بن خالد گفت محمد حديث كرد مارا موسى بن يعقوب گفت موسى

حديث كرد مارا مهاجر بن سملد (ن - مسمار) از عائشه دختر سعد

خشدود شود خدا ازو گفت شديدم پدر خود را مي گفت شديدم پيغمبر خدا

را درود فرستد خدا بر او و سلام فرستد روز جحفة (جحفة موضعيست دو ميل

از مكه) و گرفت دست علي را پس خطبه خواند پس حمد كرد خدا را و ثنا

كرد بر او پسر گفت اي مردمان تحقيق من دوست شما ام گفتند مردمان

دوست گفتي اي رسول خدا پسر گرفت دست علي را پس گفت اين دوست

دوست و گذارنده است احكام الهي را از طرف من بسوي خلق و تحقيق

خدا دوست دارنده است آن كسي را كه دوست داشت علي را و دشمن

دارنده است آن كسي را كه دشمن داشت ماي را *

۹ — اخبرنا زكريا بن يحيى قال حدثنا الحسن بن حماد قال انبانا مسهر بن عبد الملك عن عيسى بن عمرو عن السدي عن انس بن مالك رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان عنده طائر فقال اللهم انني باحب خلقك ياكل معي هذا الطائر فجاء ابوبكر و جاء عمر ثم جاء علي فاذن له *

۱۰ — انبانا قتيبة بن سعيد البلخي و هشام بن عمار الدمشقي قال حدثنا حاتم عن بكير بن مسمار عن عامر بن سعد بن وقاص عن ابيه قال امر معوية سعدا فقال ما يمنعك ان تسب ابا تراب فقال اما ما ذكرت ثلثا قالهن له رسول الله صلى الله عليه وسلم فلن اسبه لان تكون لي واحدة منهن احب الي من حمر النعم سمعت

۹ — خبر داد مارا زكريا پسر يحيى گفت زكريا حديث كرد مارا حماد پسر حماد گفت حصون خبر داد مارا مسهر پسر عبد الملك از عيسى پسر عمرو از سدي از انسي پسر مالك خشنود شود خدا از او تحقيق يبي درود فرستد خدا برو و بر آل او و سلام فرستد بود نزديك او جانور (پرده) پس گفت اي باري تعالي بفرست نزد من محبوب قر خلق خود را بخورد همراه من اين جانور را پس آمد ابوبكر و آمد عمر پس آمد علي پس ادن داد براي علي *

۱۰ — خبر داد مارا قتيبة پسر سعيد بلخي و هشام پسر عمار دمشقي گفت قتيبة و هشام حديث كرد مارا حاتم از بكير پسر مسمار از عامر پسر سعد پسر ابي وقاص از پدر خود گفت عامر حكم كرد معاودة سعد را پس گفت چه چيز منع ميكند تو از اينكه زبون گوئي ابا تراب را پس گفت سعد اما ياد نميداري سه چيز را گفت ان سه چيز را براي او پيغمبر خدا درود نازل كند خدا بر او و بر آل او و سلام نازل كند پس هرگز زبون نخواهم گفت او را هر ايده اينكه باشد براي من يك اران سه چيز دوست تر است آن چيز طرف من از قطار شقران سرخ شديدم پيغمبر خدا را درود

رسول الله صلعم يقول له و قد خلعه في بعض مغاربه فقال له
علي يا رسول الله اتخلفني مع النساء و الصبيان فقال له رسول
الله صلعم اما ترضى ان تكون مني كهارون من موسى الا انه
لا ينبي (ن - لا نبوة) بعدي و سمعته يقول يوم خيبر لا عطين
الراية رجلا بحسب الله تعالى و رسوله و يحبه الله و رسوله فتطاولوا
لها فقال ادعوا لي عليا فاتى بامرمد (ن - فاتى به امرمد) فبصق
في عينه و دفع الراية اليه و اما نزلت انما يريد الله ليجذب عنكم
الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا دعا رسول الله صلعم عليا
و فاطمة و حسنا و حسيننا فقال اللهم هؤلاء اهلي *

فرستد خدا بر او و بر آل او و سلام فرستد میگفت برای او و حال آنکه تحقیق
خلیفه کرد او را در بعض جنگهای خود در مدینه پس گفت برای او علی ای
پیغمبر خدا انا میگذارم مرا همراه زنان و طفلان در مدینه پس فرمود
برای او پیغمبر خدا درود فرستد خدا بر او و آل او و سلام فرستد ابا
راضی نهی شدی اینکه باشی از من بدمزه هارون از موسی مگر تحقیق شان
اندست که نیست نبی بعد من و شنیدم ادا می گفت روز جنگ خیبر هر آنکه
هر آنکه خواهم داد علم را مرد را که دوست میدارد خدا تعالی را و رسول
او را و دوست میدارد او را خدا و رسول خدا پس دست دراز کردیم برای آن
علم پس فرمود بطلبید برای من علی را پس آمد با درد و سرخی چشمان
(ن - پس آورد کسی علی را با درد و سرخی چشمان) پس آب دهن انداخت
آن حضرت در مرد و چشم علی و داد بیزه را طرف او و هرگاه که نازل
شد این آیه سواء این نیست که اراده میکند خدا اینکه دور کند از شما
ناپاکی را اهل بیت و پاک کند شما را پاک کردن طلبید پیغمبر خدا درود
فرستد خدا بر او و سلام فرستد علی را و فاطمه را و حسن را و حسین را
پس فرمود ای بار خدا انا اهل من همداد *

۱۱ — انبأ حرمي بن اويس بن محمد الطرسوسي قال حدثنا ابو غسان قال حدثنا عبد السلام بن موسى الصغیر عن عبد الرحمن بن سابط عن سعد بن رض قال كنت جالسا فتدقصوا علي بن ابي طالب رض فقال له انت سمعت رسول الله ص يقول ان له خصالا ثلثا لان بكره ابي واحدة منهن احب ابي من حمير النعم سمعته يقول انه صبي بمنازلة هارون بن موسى الا انه لا ابي بعدي و سمعته يقول لا اعطون الراية غدا رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله و سمعته يقول من كنت مولاه فعلي مولاه *

۱۲ — اخبرني زكريا بن يحيى بن الحسين بن محمد بن علي قال حدثنا نصر بن علي قال انبأ عبد الله بن داود عن عبد الواحد بن ابي

۱۱ — خبر داد مارا حرمي پسر اويس پسر محمد الطرسوسي گفت حدث کرد مارا ابو غسان گفت حدث کرد مارا عبد السلام از موسى صغیر از عبد الرحمن پسر سابط از سعد (خ . و) گفت بودم نشیمنده پس رفصان بیان کردند مردم علي پسر ابي طالب را (خ . و) پس گفتم هراينه تحقیق شنیدم پیغمبر خدا را (خ . و . س . و) میگفت تحقیق برای او خصلتها سه اید هراينه باشد برای من بعدي برای سعد یکی از آنها دوست تراست طرف من از قطار شتران سرخ شنیدم او را میگفت تحقیق علي از من بمزله هارون است از موسى مگر تحقیقی شان اندست که بدست بدي بعد من و شنیدم او را میگفت هراينه هراينه خواهم داد بیره را فردا مرد را که دوست میدارد خدا و پیغمبر خدا را و دوست میدارد او را خدا و پیغمبر و شنیدم او را میگفت آنکس که باشم دوست او پس علي است دوست او •

۱۲ — خبر داد مارا زکریا بن یحیی بن محمد بن علی گفت زکریا حدیث کرد مارا نصر بن علی گفت خبر داد مارا عبد الله پسر داود از عبد الواحد

عن ابيه ان سعدا رفا قال قال النبي صلعم لادن عن الراية الى رجل
يجيب الله ورسوله و يحب الله ورسوله يفتح على يديه فاستشرف
لها اصحابه فدفعها الى علي *

۱۳ — حدثنا احمد بن سليمان الرحادي (الرهاوي) قال
حدثنا عبدالله قال انبانا ابن ابي ليلى عن الحكم و المنهال عن
عبدالرحمن بن ابي ليلى عن ابيه انه قال لعلي و كان يعير معه
ان الناس قد انكروا منك انك (ن - ان تخرج) تخرج في
البرد في البلاء و تخرج في الحر في العشو و الثوب الغليظ (ن -
الخشن) قال او لم تكن معنا بخبير قال بلى قال فان رسول الله

پسر ایمن از پدر خود تحقیق سعد (خ . و) گفت گفت پیغمبر خدا
(د . خ . ل . و) هوایزه خواهم داد فیظه را طرف مرد که دوست میدارد
خدا و رسول خدا را و دوست میدارد او را خدا و پیغمبر خدا فتح خواهد
کرد خدا بر هر دو دست او پس گردن بلند کرد برای ان نیزه اصحاب
پیغمبر پس دفع کره آن نیزه را طرف علی *

۱۳ — حدیث کرد مارا احمد پسر سلیمان رهاوی گفت احمد حدیث
کرد مارا عبدالله گفت عبدالله خبر داد مارا پسر ابي ليلى از حکم و منهال
از عبدالرحمن پسر ابي ليلى از پدر خود تحقیق ابي ليلى گفت برای
علي و بود ابولیلی سیر میکرد همراهه علي تحقیق مردم تحقیق انکار کردند
و تعجب کردند از تو تحقیق تو بیرون می آئی ان - اینکه بیرون می آئی
در سردی در جامه کهنه و بیرون می آئی در گرمی در پوشاک پنبه دار و
پارچه اکهه (گنده) فرمود حضرت علي ایا نبودي تو همراهه ما در جنگ
خیبر گفت ابولیلی اری بودم فرمود حضرت علي پس تحقیق پیغمبر خدا

صلعم بغث ابابكر و عقد له الراية (نه - لواء) فرجع و بعث عمرو و عقد له لواء فرجع بالناس فقال (رسول الله صلعم لاعطين الراية رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله) كرا لیس بفرار فارسى ابي و انا ارمم فقلت انى ارمم فتقل فى عينى و قال اللهم اكفه اذى الحر و البرد قال فما وجدت حرا بعد ذلك و لا بردا *

۱۴ — ابانا محمد بن على بن حرب المروزي قال انبانا معاذ بن خالد قال انبانا الحسين بن واقد عن عبد الله بن بريدة قال سمعت ابي بريدة رض يقول حاصرنا خيبر و اخذ اللواء ابوبكر

(د . خ . م .) فرستاد ابابكر را و بست برآی او علم پس رجوع کرد ابوبكر و فرستاد انحضرت عمر را و بست برآی او علم را پس رجوع کرد همراه مردمان پس گفت پیغمبر خدا (د . خ . م .) هرآینه خواهم داد نیزه را مرد را که دوست میدارد او خدا را و پیغمبر خدا را و دوست میدارد او را خدا و رسول او بسیار حمله کدنده است نیست گریزنده پس فرستاد انحضرت کس را طرف من و حال آنکه آشوب چشمان میدارم دیان وقت پس گفتم تحقیق من آشوب چشمان میدارم دران وقت پس آب دهن مبارك خود انداخت در هر دو چشم من و فرمود که یا الله کذابت کن تو علي را اذیت گرمي و سردي را گفت علي عليه السلام پس دیا فتم گرمي را بعد فرمودن انحضرت ان کلام را و دیا فتم سردي را *

۱۵ — خبر داد ما را محمد پسر علي پسر حرب مروزي گفت محمد خبر داد ما را معاذ بن خالد گفت معاذ خبر داد ما را حسن پسر واقد از عبد الله پسر بريدة گفت عبد الله شنیدم ابي هريرة را (د . خ . و) مي گفت حصار کردیم و کرد گشتیم خيبر را و گرفت علم را ابوبكر صديق پس

قلم یفتح له و اخذه من الذی عمر فانصرف و لم یفتح له و احاب
الناس نوسئذ شدة و جهد فقال رسول الله صاعم انی دافع لوائی
غدا انی رجل یحب الله و رسوله و یحب به الله و رسوله لا یرجع حتی
یفتح له و یثابا طلبة انفسنا ان الیتم غدا و اما اصبیح رسول الله صاعم
صلی الغداة ثم قام قائما و دعا باللواء (ن - اللواء) و الناس علی
مصافهم فما منا انسان له منزلة عند رسول الله صاعم الا و هو یرجوا
ان یرجع صاحب اللواء فدعا علی بن ابیطالب و هو ارم و قتل
فی عینیه و مسح عنه و دفع الیه اللواء و فتح الله علیه و قال

فتح نکرد خدا برای او و گرفت او را از روز دیگر (فردا) عمر پس بازگشت
و به فتح کرد خدا برای او و رسید مردمان را امروز سختی و کوشش پس
فرمود پیغمبر خدا (د . خ . ل . م .) تحقیق من دهنده علم خود ام فردا
طرف مرد دوست میداد خدا را و رسول خدا را و دوست میداد او را
خدا و پیغمبر خدا به رجوع خواهد کرد به آنکه فتح خواهد داد خدا
برای او خفیم در آن حالیکه خوش بود ذات ما که تحقیق فتح فردا
است پس هرگاه صبح کرد پیغمبر خدا (د . خ . م .) دعا خواند صبح را
بستمر برخواست آن حضرت در آن حالیکه راحت ایستاده بود و مردم بر صفها
خود بودند پس نبود از ما مردم که برای او مرتبه بود بزرگ پیغمبر خدا
(د . خ . م .) مگر و آن مرد امید میداشت آنکه باشد صاحب علم پس
طلبی علی بن ابی طالب را و حال آنکه او سرخی و درد چشمان میداشت
پس آب دهن مبارک خود انداخت در هر دو چشمان علی مرتضی و مسح
کرد آن آب را از او یعنی از دست مبارک خود در چشمان حضرت علی
مالید و دفع کرد آن حضرت طرف حضرت علی علم را رفیع کرد خدا بر
او و گذشت این بریده راوی حدیث من در آن کس بودم که دست دراز کرد

اذا فامن تطاول لها (ن - و قالوا خيرنا فبمن تطاول لها) *

۱۵ — انبأنا محمد بن بشار بن دار البصري قال حدثنا

محمد بن جعفر قال حدثنا عوف عن ميمون ابن عبد الله ان
عبد الله بن بردة حدثه عن ابيه بردة الاسلمي قال لما كان
خبير نزل رسول الله صلعم بحضرة (ن - بحضرة) اهل خبير
انطأ (رسول الله صلعم) عمر فنبض معه من نهض من الناس
فاقوا اهل خبير فانكشف عمر واصحابه فرجعوا الى (رسول الله
صلعم) فقال (رسول الله صلعم) لا تطعن الاول (جلا يحسب الله و رسوله
و يحسبه الله و رسوله) فاما كان من العد تبار (ن - فصادر) ابوبكر
و عمر قدام عليا و هو ارمد فتبطل في عذبه و نهض معه من الناس
براي علم (ن - و گفتند مردم بهتر ماست مرتضی علی دران کس که دست
دراز کرد برای علم) *

۱۵ — خبر داد مارا محمد پسر بشار بن دار بصري گفت محمد حديث
کرد مارا محمد پسر جعفر گفت محمد پسر جعفر حديث کرد مارا عوف از
ميمون ابی عبد الله پسر بردة حديث کرد او را از پدر خود بردة اسلمي
گفت هرگاه بود خبير فرود آمد پیغمبر خدا (د . خ . ل . م .) در میدان
و حضور (ن - ينالعه) اهل خبير دان پیغمبر خدا (د . خ . م .) علم را
بعمر پس برخاست همراه او انکس که برخالت از مردمان پس ملاقات
کردند اهل خبير را پس منكشف و ظاهر شد عمر و اصحاب را و پس رجوع
کردند طرف پیغمبر خدا (د . خ . م .) پس گفت پیغمبر خدا (د . خ .
م .) هر ایزه هر ایزه خواهم داد دیزه را مرد را که دوست میدارد او خدا
را و رسول او را و دوست میدارد او را خدا و رسول او پس هرگاه که شد از
فردا سبقت کرد (ن - پس آمد) ابوبکر و عمر پس طلبید انحضرت علی را و
حال انکه حضرت علی درد و سرخی چشمان میداشت پس اب دهن

من قهض فلقی اهل خیبر فاذا مرخب يرتجـزو هو يقول
 قد علمت خیبرانی مرخب * شاکی السلاح بطل مجرب
 اطعن احیانا و حیذا اضرب * اذا اللیوث اقبلت تلهب
 فاختلف هو و علی ضربتین فضربه علی علی هامة حتی عض (ن-
 مضی) السیف منها البیض و انتهى (اسه و سمع. اهل العسکر
 صوت ضربه فما تمام اخر الذاس مع علی حتی فتح الله له و لهم *
 ۱۶ — انبانا قتیبة بن سعید قال حدثنا یعقوب بن
 عبدالرحمن الزهري عن ابي حازم قال اخبرنی سهل بن سعد (رض
 ان (سهل الله صلعم قال یوم خیبر لاعطین هذه الراية غدا رجلا

انداخت انحضرت در هر دو چشمان او و برخاست همراه او از مردم انکس
 که برخاست پس ملاقات کرد اهل خیبر را پس ناگاه مرخب پهلوان شعر
 میخواند که متضمن بر دلیری و شجاعت او بود و او میگفت تحقیق دانست
 اهل خیبر تحقیق من مرخب هستم پرکننده آلات جنگ شمشیر و غیره و
 پهلوان ام تجرئه کننده ام دینزه میزنم گاهی و گاهی میزنم و قتیکه شیرها پیش
 آمدند در حالیکه شعله زنده اند پس اختلاف کردند مرخب و علی هر دو
 ضربه را پس زد او را علی بر سر او تا اینکه قطعه کرد (ن - و گذشت) و
 گرید شمشیر از آن سر خود را و منتهی شد سر او را و شدید اهل لشکر او از
 زدن او پس نه تمام شد آخر مردم همراه علی تا اینکه فتح کرد خدا برای
 علی و برای مردم همراهی او *

۱۶ — خبر داد مارا قتیبه پسر سعید گفت قتیبه حدیث کرد ما را
 یعقوب پسر عبدالرحمن زهري از ابي حازم گفت ابي حازم خبر داد مرا
 سهل پسر سعد (خ . و) تحقیق پیغمبر خدا (د . خ . ل . م .) گفت روز
 جنگ خیبر هرانده هرانده خواهم داد این دینزه را فردا مرد را فتح خواهد

یفتخ الله علیه یحبب الله و رسوله و یحببه الله و (رسوله فلما اصبح
الناس غدوا علی رسول الله صلعم کلهم یرجوا ان یعطی فقال ابن
علی بن ابی طالب فقالوا یا رسول الله یشتکی عینیہ قائل فترسلوا
الیہ فاتی به فبصق رسول الله صلعم فی عینیہ و دعا له فبرأ (ن -
فبداء کما کان) کان لم یکن به وجع فاعطاه الرأبة فقال علی یا
رسول الله افائناهم حتی یكونوا مثلنا فقال اغد (ن - انغد) علی
رساک حتی تنزل بساحتهم ثم ادعهم الی الاسلام و اخبرهم بما
یحجب عنهم من حق الله تعالی . والله لان یهدی الله بک رجلا
واحدا خیر (ن - خبرا من ان یكون) لک من حمر النعم *

کرد خدا بر دوست او دوست میدارد خدا را و پیغمبر او را و دوست میدارد
او را خدا و رسول او پس هرگاه که صبح کردند مردمان باعداد کردند
نزدیک پیغمبر خدا (د . خ . س .) تمام مردم آمدند میداشتند اندک دانه
شود ان علم مارا پس فرمود کجاست علی پسر ابیطالب پس گفتند ای
پیغمبر خدا درد میکند هر دو چشمان او فرمود پس بفرسید ظرف او کسی
را پس آورد کسی او را پس آب دهن مبارک خود انداخت پیغمبر خدا
(د . خ . ل . س .) در هر دو چشمان او و دعا کرد برای او پس قدرمت شد
گویا که بدود او را درد (پس ظاهر شد چنانکه بود) پس داد او را علم را
پس گفت علی ای پیغمبر خدا حدک خواهم کرد کافران را تا اندک خواهند
شد مثل ما پس فرمود برو (برو) - بر طریق خود تا اندک بزل خواهی
کرد بمیدان ایشان پسزد دعوت بکن تو ایشانرا طرف اسلام و خنده ایشان
را با آنچه که واجب است بر ایشان از حق خدا تعالی پس قسم خدا
است هرآنکه ای که اگر عدالت خواهد کرد - با سبب تو یک مرد را بهتر
است (بهتر است از ایست باشد) برای تو رنج شکر *

ذکر اختلاف الفاظ الناقلین لخبر ابی هريرة رضه فی ذلک (فیہ)

۱۷ — اما ابو الحسنین احمد بن سلمان الرهاوي قال
حدثنا يعلى بن عبيد قال حدثنا يزيد بن كيسان عن ابی حازم
عن ابی هريرة رضه قال قال رسول الله صلعم لا دفعن الراية اليوم
الى رجل يحب الله ورسوله ويحب الله ورسوله فتطاول لها
القوم فقال اين على بن ابی طالب فقالوا يشتكى عينيه قال
فبزق نبي الله صلعم في كفيه و مسح بها عيني عاب و دفع اليه
الراية ففتح الله تعالى على يديه *

این ذکر مختلف شدن لفظ های نقل کنندگان است برای خبر ابی هريرة خنود شود خدا از در این امر

۱۷ — خبر داد ابو الحسنین احمد بن سلمان رهاوي گفت حدیث کرد
مارا يعلى بن عبيد گفت يعلى حدیث کرد مارا ارد بن كيسان از ابی
حازم از ابی هريرة (خ . و) گفت ابی هريرة گفت پیغمبر خدا (د .
خ . م .) هر اینه دفع خواهیم کرد علم را امروز طرف مرد که دوست میدارد
خدا و رسول خدا را و دوست میدارد او را خدا و رسول خدا پس دست
دراز کرد برای آن علم قوم پس فرمود آن حضرت کجاست علی بن ابی طالب
پس گفتند اصحاب درد میکند هر دو چشم او گفت ابی هريرة
پس آب دهن او را خنود پیغمبر خدا (د . خ . م .) در هر دو کف مبارک
خود را و هر دو چشم علی را و دفع کرد طرف او نیزه را پس فتح کرد
خدا تعالی بر دو دست علی *

۱۸ — ابی‌بابا قتیبة بن سعد قال اخبرنا يعقوب بن سہیل عن ابيه عن ابي عريزة (رض) ان رسول الله صلعم قال يوم خيبر لا عظم من هذه الراية (جلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله) يفتح الله عليه قال عمر بن الخطاب (رض) ما احببت الامارة الا يومئذ فدعا رسول الله صلعم علي بن ابي طالب فاعطاه الراية و قال امش و لا تلتفت حتى يفتح الله عليك فصار علي ثم وقف فصرخ يا رسول الله علي ما ذا اقاتل الناس قال فامهم حتى يشهدوا ان لا اله الا الله و ان محمدا (رسول الله فافوا ذلك فقد مذعوا منك دمائهم و اموالهم الا دكتها و حسابهم على الله عز و جل *

۱۸ — خدر دا مارا قتيبة پسر سعيد گشت قتيبة خبر داد مارا يعقوب از سہیل از پدر خود از ابي عريزة (رض) (خ و) تحقيق پيغمبر خدا (د . خ . د .) گفت روز جنگ خيبر هرايد خواهم داد اين ايزه را مرد را كه دوست ميدارد خدا و رسول او را و دوست ميدارد او را خدا و رسول او فتح خواهد داد خدا بر دست او گشت عمر پسر خطاب (خ و) ده دوست ميداشتم امير شدن را و سرداري را مگر امروز پس طلبيد پيغمبر خدا (د . خ . د .) علي پسر ابي طالب را پس داد آنحضرت او را ان علم و فرمود برو و نه التفات كن و پس ديگر تا اينكه فتح دهد خدا بر دست تو پس سير كرد علي پستق توقف كرد پس آواز كرد اي پيغمبر خدا بر چه چيز قتل كنم مردم كفار را فرمود ان حضرت قتل كن ايشان را تا اينكه شاهدي دهند اينكه نيست معبود بحق مگر خدا و تحقيق محمد پيغمبر خداست پس و قتيكه كردند مردم كفار ابن پس تحقيق منع كرده شد از تو خونهاي ايشان و اموالي ايشان مگر بحق خونهاي ايشان و مالي ايشان يعني اگر خون كسي كند يا مال كسي دزدی نماید قصاص ان بايد گرفت و حساب ايشان ديان گناه كه پوشيده داشتم بر خدای غالب و بزرگ است خواهد بخشيد خواهد عذاب كند *

۱۹ — انبازا اسحاق بن ابراهیم بن راهویه قال حدثنا جریر عن سهیل عن ابيه عن ابي هريرة رضى قال قال رسول الله صلعم لاعطين الراية غدا رجلا يحب الله ورسوله و يحبه الله ورسوله يفتح الله عليه قال عمر فما احببت الاشارة قط الا يومئذ قال فاستشرف (ن - فاشرفنا) لها فدعا عليا فبعثه ثم قال اذهب فقاتل حتى يفتح الله عليك و لا تلتفت قال فمشى ما شاء الله ثم وقف و لم يلتفت فقال على ما ذا اقاتل الناس قال قاتلهم حتى يشهدوا ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فاذا فعلوا ذلك فقد منعوا دماءهم و اموالهم الا بحقوقها و حسابهم على الله عز و جل *

۱۹ — خبرداد مارا اسحاق پسر ابراهیم پسر راهویه گفت اسحاق حدیث کرد مارا جریر از سهیل از پدر خود از ابیهریره (خ و) گفت ابیهریره گفت پیغمبر خدا (د - خ - ص -) هر اینکه خواهم داد نیزی را فردا مرد را که دوست میدارد خدا را و رسول او را و دوست میدارد او را خدا و رسول او فتح خواهد کرد خدا هر دست او گفت عمر رضى پس نه دوست داشتم امیر شدن را هرگز مگر امروز گفت ابیهریره پس گردن بلند کرد برای آن علم پس طلبید علی را پس فرستاد او را پستور گفت برو پس قتل کن تا اینکه فتح خواهد کرد خدا بر دست تو و نه القاتل کن و نه پس نگر گفت ابیهریره پس رفت از قدر که خواست خدا پستور است داد نه القاتل کرد پس گفت علی هر چه چیز قتل کنم مردم را گفت الحضرت قتل کن او شان را تا اینکه شایدهی دهند که دست معبود بحق مگر خدا و تحقیق محمد پیغمبر خداست پس و قذیکه کردند این پس تحقیق مدع کرده شد خوبیهای او شان و مالهایی او شان مگر بحق خوبیهای او شان و مالهایی او شان یعنی اگر خونریزی و دزدی مال خواهد کرد بحق آن و عوض آن قصاص گرفته خواهد شد و حساب او شان بر خدای غالب و بزرگ است در آن گناه که پوشیده کردند اگر خواهد عذاب کند و اگر خواهد بخشد *

۲۰ — ابنا محمد بن عبد الله بن المبارك المخزومي

قال حدثنا ابو الهاشم المخزومي قال حدثنا وهيب قال حدثنا سهيل بن ابي صالح عن ابيه عن ابي هريرة (رض) قال قال رسول الله صلعم يوم خيبر لا دفعن الرابة الى رجل يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله يفتح الله عليه قال عمر فما احببت الامارة قط الا يومئذ (ن - قبل يومئذ) فدفعها الى ابي و قال قاتل و لا تلتفت فصار قريبا قال يا رسول الله طي ما اقاتل قال علي ان يشهدوا ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فاذا فعاولوا ذلك فقد عصموا دماءهم و اموالهم مني الا بحدقها و حسابهم على الله *

۲۰ — خبر داد ما را محمد پسر عبد الله پسر مبارك مخزومي گفت

حدیث کرد ما را ابو هاشم مخزومي گفت ابو هاشم حدیث کرد ما را وهیب گفت حدیث کرد ما را سهیل پسر ابي صالح از پدر خود از ابي هريرة (خ . و) گفت ابو هريرة گفت پیغمبر خدا (د . خ . س .) روز خیبر هر ایده هر ایده خواهم داد نیرة را طرف مردیکه دوست میدارد او خدا را و دوست میدارد او را خدا و رسول خدا فتح خواهد کرد خدا بر دست او گذت عمر پس نه دوست داشتیم پیرو شدن را هرگز مگر امروز (ن - قبل امروز) پس دفع کرد او را طرف علي و گذت قتل کن و نه التفات کن و پس مگر پس سیر کرد علي نزدیک گفت ابي پیغمبر خدا از چه چیز قتل کردم گفت بر اینکه ساهدي دهم بآنکه ایست معدود بحق مگر خدا و تحقیق محمد پیغمبر خدا است پس و نمیکه کردند این پس تحقیق نگاه داشته شد خونهای او شان و مالهای او شان از من مگر بحق خونهای او شان و مالهای او شان معني اگر خرید و ري و دزدی خواهند کرد بحق و عرض آن قصاص از آنها گرفته خواهد شد و حساب او شان در آن گناه که پوشیده داشتند بر خدا است اگر خواهد بخشید و اگر خواهد عذاب دهد *

ذکر خبر عمران بن حصین فی ذلک

۲۱ — انبیا (ع) عباس بن عبد العظیم العنبري قال حدثنا
عمر بن عبد الوهاب قال حدثنا معتمر بن سلیمان عن ابیه عن
منصور عن (ب) عن عمران بن حصین رض ان النبی صلعم
قال لا عظمین الراية رجلا یحب الله و رسوله او قال یحبه الله
و رسوله فدعا علیا و هو ارمد ففتح الله علی یدیه *

ذکر خبر الحسن بن علی رضی الله عنهما عن
النبی صلعم فی ذلک و ان جبرئیل یقاتل عن
یمینہ و میکائیل عن یسارہ

۲۲ — حدثنا اسحاق بن ابراهیم بن راهویه قال حدثنا

این ذکر خبر عمران بن حصین است درین

۲۱ — خبر داد ما را عباس پسر عبد العظیم عنبري گفت بیان حدیث
کرد ما را عمر بن عبد الوهاب گفت عمر حدیث کرد ما را معتمر پسر سلیمان
از پدر خود از منصور از ربعی از عمران پسر حصین (خ . و) تحقیق
نبی (د . خ . ل . م . ن) گفت هر ایدہ خوهم داد نیزه را مرد را که
دوست میدارد خدا را و رسول او را با گفت الحضرت دوست میدارد او را
خدا و رسول او پس طلبید علی را حال آنکه او درد چشم میداشت پس
فتح کرد خدا بر درد دست او *

این ذکر خبر حسن بن علی است خشت شود خدا از ان
مرد و از نبی (د . خ . ل . م . ن) درین و تحقیق جبرئیل
قتل میکند از طرف راست او و میکائیل از طرف چپ او

۲۲ — حدیث کرد ما را اسحاق پسر ابراهیم بن راهویه گفت اسحاق

الذضر بن شميل قال حدثنا يونس عن ابي اسحاق عن هبيرة بن مريم قال خرج الينا الحسن بن علي سلام الله عليهما و عليه عمامة سوداء فقال لقد كان فيكم بالامس رجل ما سبقه الاوان و لا يدركه الاخرى و ان رسول الله صاعم قال لاعظيبن الراية غدا رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله و يقاتل جبرئيل عن يمينه و ميكائيل عن يساره ثم قال لا يود بني ا ن - لا يرد) رايته حتى يفتح الله تعالى عليه ما ترك ديناراً و لا درهماً الا سبعة مائة (ن - تسعمائة) درهماً اخذها عياله من عطاية كان اراد ان يبتاع بها خادماً لاهله *

حديث کرد ما را نصر پسر شميل گفت نصر حديث کرد ما را يونس از ابي اسحاق از هبيرة پسر يرم گفت هبيرة بيرون آمد طرف ما حسن پسر علي سلام خدا باشد بر آن هر دو و حال آنکه دو سر امام حسن دستار بود سیاه پس گفت امام حسن هراينه تحقيق بود درمياني شما ديروز مرد يعني حضرت علي نه سبقت بود او را مردمان پيشين و نه دريافت خواهند کرد و نه خواهند رسيد او را مردمان پسين و تحقيق بيغمبر خدا (ن . خ . م .) فرمود هراينه خواهم داد نيزه را فردا مرد را که دوست مي دارد خدا را و پيغمبر او را و دوست مي دارد او را خدا و رسول خدا و قتل مي کند جبرئيل از طرف راست او و ميكائيل از طرف يسار او پستور گفت نه خواهد داد (ن - نه رد خواهد کرد) خدا تعالي بر دست او و نه گذاشت ديوار را و نه درهم را مگر هفت صد درهم (ن - نه صد درهم) از بخشش علي رض بود که اراده کرده بود اينکه خريد کند بان درهمها خادم را براي کاربار اهل خود *

ذکر قول النبی صاعم لعلی (ن - فی علی ان الله عز وجل (ن - جل ثناؤه) لا یخزیه ابدًا رض

۲۳ — ابن ابی عمیر بن المثنی قال حدثني يحيى بن سليم قال حدثنا عمرو بن ميمون قال حدثنا الوضاع وهو ابو عوانة قال حدثنا يحيى بن عوف قال اني لجالس الى ابن العباس رضى الله عنهما فاتاه تسعة رهط فقالوا اما ان تقوم معنا و اما ان تخافون بهؤلاء و هو يومئذ صحيح قبل ان يعمى قال اذا اقوم معكم فتحدثوا فلا ادري ما قالوا فجاء و هو ينفض

این ذکر فرمودن پیغمبر (د . خ . ه .) برای علی (ن - در حق علی) تحقیق خدا غالب و بزرگ (ن - بزرگ است شما را) نه خوار خواهد کرد علی را همیشه (خ . و)

۲۴ — خبر داد مارا محمد بن مثنی گفت محمد حدیث کرد مروا یحیی پسر سلیم گفت یحیی حدیث کرد مارا عمرو پسر میمون گفت عمرو حدیث کرد مارا وضاع و کدیت او ابو هوازه است گفت وضاع حدیث کرد مارا یحیی پسر عوف گفت یحیی تحقیق من هر اینه نشینده بودم طرف پسر عباس خشنود شود خدا ازان هر دو پس آمد او را نه نفر پس گفتند آن نه نفر یا اینکه ایستاده شوی همراه و یا اینکه خالی کنی مارا بان گروه و او یعنی عباس امروز ندرست است پیش اینکه نایبنا شود گفت این عباس من می خیزم همراه شما پس حدیث کردند آن گروه - راوی می گوید پس دریافت می کنم چه گفتند پس آمد و او یعنی ابن عباس می فشانند پارچه خود را و او میگفت آف و تف یعنی تعدیل میداشتم - این

توبه و يقول أف و تقف يقيمون في رجل له عز وقعوا في رجل
قال رسول الله صلعم لا بعثن رجلا يحب الله و رسوله و يحبه
الله و رسوله لا يخزيه الله أبدا فاشرف من اشتشرف فقال ابن
علي قيل هو في الرحي يطحن قال و ما كان احدكم ليطحن
من قباة فدعا و هو ارمد ما كان (ن - يكاد) ان يبصر فنفت في
عينيه ثم هز الراية ثلثا فدفعها اليه فجاء بصفية بنت حبي و بعث
ابا بكر بسورة التوبة و بعث عليا خافه فاخذها منه و قال لا يذهب
بها الا رجل من اهل بيتي هو مني و انا منه و دعا رسول الله
صلعم الحسن و الحسين و عليا و فاطمة فمد عليهم ثوبا فقال اللهم

كلمه در وقت تگدلي و زجر گوید به گوئی میکند و می افتند در حق مرد
که برای او عزت است دعای علی بن ابی طالب رضه افتادند و بد گوئی
کردند در حق مرد که گفت برای او پیغمبر خدا (د . خ . م .) هر ایفه
خواهم فرستاد مرد را که دوست میدارد خدا و رسول او را و دوست میدارد
او را خدا و رسول او نه خوار خواهد کرد او را همیشه پس کردن بلند کرد
برای ان علم آنکس که کردن بلند کرد پس گفت کجاست علی گفته
شد او در آسیا دانه اسپ می شاید گفت آن حضرت و نه بود کسی از شما
تا اینکه دانه شاید از طرف او پس طلبید او را و درد چشم میداشت
بدود اینکه دید پس آب دهن مبارک خود اذاخت در هر دو چشم مبارک
حضرت علی پستتر جدا دید نیزه را سه دفعه پس داد آنرا طرف علی رضه پس
آمد آنحضرت نزد يك صفيه بنت حبي که یکی از ازواج مطهرات آنحضرت است
و فرستاد آنحضرت ابابکر صدیق را همراه سوره توبه و فرستاد آنحضرت علی
را پس ابی بکر صدیق رضه پس گرفت مرتضی علی آن سوره توبه را از
ابی بکر صدیق رضه و فرمود آنحضرت صلعم ببرد آن سوره توبه کسی مگر مرد
کداو از اهل بیت مذست او از من است و من از او ام و طلبید پیغمبر خدا
(د . خ . م .) امام حسن و حسین و علی و فاطمه زهرا را پس دراز کرد

هوؤلاء اهل بيتي و خاصتي فادهب عنهم الرجس و تطهرهم تطهرا
و كان اول من اسلم من الناس بعد خديجة * و لبس ثوب
النبي صاعم و هم يحسبون انه نبي الله فجاء ابوبكر فقال يا نبي
الله فقال علي رض ان النبي قد ذهب نحو بير صيمون فانبعه
فدخل معه الغار فكان المشركون يرمون عليا حتى اصبحت * و خرج
بالناس في غزوة تبوك فقال علي اخرج معك فقال لا فدي
فقال اما ترضى ان تكون هاهنا بمنزلة هارون من موسى الا انك
لست نبي ثم قال انت خليفتي يعني في كل موطن من
بعدي * قال و سد ابواب المسجد غير باب علي * قال و كان

در آنها پارچه را پس فرمود ای بار خدا آنها اهل بیت من اند و خاص
من اند پس دور گردان از آنها ناپاکی و پاک کن آنها را پاک کردن و بود
علي (ک . ه) اول آن کسی که اسلام آورد از مردان همراه پیغمبر خدا
بعد حضرت خدیجة الکبری و پوشید علي مرتضی پارچه پیغمبر را (د .
خ . ه . ه) و کفار گمان می بردند که تحقیق او نبي الله است پس آمد
ابوبکر پس گفت ای نبي الله پس گفت علي (خ . و) تحقیق نبي الله
تحقیق رفت طرف چاه صیمون پس نابع شد ابوبکر صدیق پیغمبر خدا
را پس داخل شد همراه آن حضرت عار را پس بود کفار تیر می انداختند
علي را تا اینکه صبح گشت و بیرون آمد پیغمبر خدا همراه مردمان
در جاگ تبوک که نام موضع است پس گفت علي رض بیرون می آیم
همراه تو پس گفت انحضرت نه پس گریه کرد علي پس گفت انحضرت
ایا راضی نمی شوی اینکه باشی تو از من بمنزله هارون از موسی مگر
تحقیق تو نیت نبي پس گفت آن حضرت تو خلیفه من است ای در
هر موطن از پس من گفت یحیی راوی حدیث و بند کرده شد درهای
مسجد سوای دروازه علي گفت یحیی راوی حدیث هست علي رض داخل

یدخل المسجد و هو جنب و هو طریقه و لیس له طریق غیره *
و قال من کنتم ولیه فعالی ولیه * قال ابن عباس و أخبرنا الله عز
و جل فی القرآن انه قد رضي الله عن اصحاب الشجرة فهل حدثنا
بعد ان (ن - انه) سخط علیهم * قال و قال رسول الله صلعم لعمر حنین
قال ائذن لی فلا ضرب عنقه یعنی حاطبا فقال و ما یدریک لعل
الله قد اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم *

می شود مسجد را و حال آنکه او در جنابت است و او را او هست و نیست
برای او راه سواي آن راه و گفت الحضرت آن کس که باشم دوست او
پس علی دوست اوست - گفت پسر عباس و خبر داد ما را خدای غالب
و بزرگ در کلام مجید تحقیق شان این است که تحقیق خشنود شد خدا
از صاحبان شجرة که بیعت از پیغمبر خدا زیر شجرة یعنی درخت کنار
کرده بودند و حضرت علی نیز از اصحاب شجرة الله پس ایا حدیث کرده
ما را هنوز ایفکه (ن - تحقیق خدا تعالی) خشم گرانست خدا تعالی بر
اوشان یعنی کسی این حدیث نکرده گفت راوی و فرموده پیغمبر خدا (د -
خ - ل - م -) برای عمر وقتیکه گفت عمر رض حکم ده مرا ای پیغمبر
خدا پس مرا بزنه بزنم گردن او ای حاطب (†) را پس گفت الحضرت و چه
چیز در بابت کدایت ترا که میرنی گردن او برگذا او شاید که خدا تحقیق
مطلع شد بر اهل جنگ بدر پس گفت خدا ممل کرد آنچه که خواهید
شما پس تحقیق بخشیدم برای شما *

(†) حاطب از اهل بدرست او خطی منضم بر ازاده مسلمانان بوجنگ کفار
برای کفار قریش نوشته بود بنابراین عمر بن الخطاب رضي الله عنه اذن برای
گردن زدن او از پیغمبر خدا خواسته بود و حاطب عذر نوشتن خط این آورده
بود که قبایل من در لشکر کفار بودند خدا نوشته بودم تا از قتل محفوظ بمانم *

ذکر قول المعی صلعم انه مغفور لك

۲۴ — اخبرني هارون بن عبد الله الحمال البغدادي قال حدثنا محمد بن عبد الله بن زبير الاسدي قال حدثنا علي بن صالح عن ابي اسحاق عن عمرو بن مرة عن عبد الله بن سلمة عن علي بن رضى قال قال رسول الله صلعم الا أعلمك كلمات اذا قلتهن غفر لك مع انه مغفور لك تقول لا اله الا الله العظيم الكريم لا اله الا الله العلي العظيم سبحان الله رب السموات السبع والارضين السبع و رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمين *

این ذکر فرمودن نبی (د . خ . ل . م .) برای علی

است تحقیق شان این است که مغفرت کرده شد برای تو

۲۴ — خبر داد مرا هارون پسر عبد الله الحمال بغدادی گفت هارون حدیث کرد مرا محمد پسر عبد الله پسر زبیر اسدی گفت محمد حدیث کرد مرا علی پسر صالح از ابي اسحاق از عمرو پسر مرة از عبد الله پسر سلمه از علی (د . خ . و) گفت علی گفت مرا پیغمبر خدا (د . خ . م .) ایگاه باش تعلیم میکنم ترا کلمات را و تکیه خواهی گفت آن کلمات را مغفرت کرده خواهد شد برای تو یا وجودیکه شان این است که مغفرت کرده شده است برای تو خواهی گفت نیست معبود بحق مگر خدا حلم کننده کرم کننده نیست معبود بحق مگر خدای بلند تر بزرگ است خدا پرورنده آسمانها هفت عدد و زمینها هفت عدد و پرورنده عرش بزرگ جمیع شکر برای خدا است پرورش کننده تمام عالم است *

ذکر اختلاف علی بن ابیطالب اسحاق فی هذا الحديث

۲۵ — انبانا احمد بن عثمان بن حکیم الکوفی قال حدثنا خالد بن مخالد قال حدثنا عامر و هو ابن صالح بن حبی عن ابي اسحاق الهمدانی عن عمرو بن مرة عن عبد الله بن صالح (ن - بن سلمة) عن سلمة عن علي (رض) ان النبي صلعم قال يا علي الا اعلمك كلمات ان الله قلتهن غفر لك مع انك (ن - ا) غفور (ن - يغفر) لك تقول لا اله الا الله العظيم الكريم لا اله الا الله العلي العظيم سبحانه الله رب السموات السبع و رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمين *
 ۲۶ — اخبرني صفوان بن عمر الحمصي قال حدثنا احمد بن خالد قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق عن عمرو بن مرة

این ذکر اختلاف علی یا ابی اسحاق است در این حدیث

۲۵ — خبر داد ما را احمد بن عثمان بن حکیم کوفی گفت احمد حدیث کرد ما را خالد بن مخالد گفت خالد حدیث کرد ما را علی و او بن صالح بن حبی است از ابي اسحاق همدانی از عمرو بن مرة از عبد الله بن صالح (ن - بن سلمة) از سلمة از علي (ن - و) تحقیق زهی (د - خ - ل - م - ن) گفت یا علی آگاه باش تعلیم می‌کنم ترا کلمه ها را اگر تو خواهی گفت انها را مغفرت کرده خواهد شد برای تو با وجودیکه تحقیق تو (ن - تحقیق او) مغفرت کرده شده است (ن - مغفرت خواهد شد) برای تو نیست معبود بحق مگر خدا حلم کننده کرم کننده نیست معبود بحق مگر خدا بلند بزرگ پاک است خدا پروردگار آسمانهای هفت و پروردگار عرش بزرگ *

۲۶ — خبر داد ما را صفوان بن عمر حمصی گفت حدیث کرد ما را احمد بن خالد گفت احمد حدیث کرد ما را اسرائیل از ابي اسحاق از عمرو بن مرة

عن عبد الرحمن بن ابي ليلى عن علي عليه السلام قال كلمات
الفرج لا اله الا الله العلي العظيم لا اله الا الله العظيم الكريم سبحانه
الله رب السموات السبع و رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمين *

ذكر كلمات الفرج لعلي بن ابي طالب كرم الله وجهه

۲۷ — انبانا احمد بن عثمان قال حدثنا خالد بن مخلد

قال حدثنا علي هو ابن صالح بن حي عن ابي اسحاق الهمداني
عن عمرو بن مرة عن عبد الله بن صالح عن سلمة عن علي رضي
ان النبي صلى الله عليه وآله قال يا علي الا اعلمك كلمات اذا انسى قلتهن
غفرت ذنوبك و انك انت مثل زيد البحر قال سبحانه الله رب
السموات السبع و رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمين *

مره از عبد الرحمن پسر ابي ليلى از علي پسر سلام گفت علي كلمه دای
كشایش نیست معبود بحق مگر خدای بزرگ نیست معبود بحق مگر خدا
حلم كذاشته بخشش كندده پاك است خدا پرورنده اسمانهای هفت و پرورنده
عرش بزرگ تمام شكر برای خداست چنین خدا كه پرورنده تمام عالمست *

این ذكر كاسم های كشایش است برای علی

سرانی طالب بخشش ذات او را

۲۷ — خبر داد ما را احمد پسر عثمان گفت احمد حدیث کرد ما را
خالد پسر مخلد حدیث کرد ما را علي او پسر صالح پسر حي است از ابي
اسحاق الهمداني از عمرو پسر مره از عبد الله پسر صالح از سلمه از علي
(خ . و) تحقیق نبي (د . خ . ل . س .) گفت انحضرت ابي علي
اگاه باش تعلیم كام تو را كلمه ها را و فنیكه تو خواهی گفت آنها را بخشیده
خرامند شد گزاهای تو اگرچه باشد مثل كف دریا گفت انحضرت پاك است
خدا پروردگار اسمانهای هفت و پروردگار عرش بزرگ تمام شكر برای خدا
است چنین خدا كه پروردگار تمام عالم است *

۲۸ — انبانا احمد بن عثمان بن حكيم قال حدثنا عسان قال
 حدثنا اسرائيل قال حدثنا ابي اسحاق عن عبد الرحمن بن ابي
 ليلى عن علي (رضه عن النبي صلعم نهوه يعني نهوه حديث خالد*
 ۲۹ — انبانا علي بن عبد المنذر قال حدثنا خلف بن
 هشام (رضه) اخبرني علي بن محمد بن علي المصيصي قال اخبرنا
 خلف بن تميم (رضه) قال حدثنا اسرائيل قال حدثنا ابو اسحاق
 عن عبد الرحمن بن ابي ليلى عن علي (رضه) قال قال رسول الله
 صلعم الا اعلمك كلمات اذا قلتهن مفر لك علي انه مغفور لك
 لا اله الا الله العلي العظيم لا اله الا الله الحليم الكريم سبحان الله
 رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمين *

۲۸ — خبر داد مارا احمد پسر عثمان پسر حكيم گفت احمد ...
 كرد مارا عسان گفت عسان كرد مارا اسرائيل گفت اسرائيل حديث
 كرد مارا ابي اسحاق از عبد الرحمن پسر ابي ليلى از علي (رضه) از
 نبي (رضه) (د . خ . ل . م . ن) مثل او اي مثل حديث خالد .
 ۲۹ — خبر داد مارا علي پسر عبد المنذر گفت علي حديث مارا
 خلف پسر هشام (رضه) خبر داد مارا علي پسر محمد پسر علي المصيصي گفت
 علي خبر داد مارا خلف پسر تميم (رضه) گفت خلف حديث كرد مارا اسرائيل
 گفت اسرائيل حديث كرد مارا ابي اسحاق از عبد الرحمن پسر ابي ليلى
 از علي (رضه) (د . خ . ل . م . ن) گفت علي گفت پيغمبر خدا (د . خ . ل . م . ن) آگاه باش
 تعليم ميكنم ترا كلمه ها را و نيكه خواهي گفت انها را مغفرت كرده خواهد
 شد براي تو در اينكه تحقيق شان اينست كه مغفوت كرده شد است براي تو
 نيست معبود بحق مگر خدای بلند بزرگ نيست معبود بحق مگر خدا حلم
 كنده كرم كنده پا كست خدا پروردگار عرش بزرگ تمام شكر براي خداست
 چنين خدا كه پروردگار تمام هست *

۳۰ — انبانا الحسن بن حرث قال انبانا الفضل بن موسى
 عن الحسين بن واقد عن ابي اسحاق عن الحرث عن علي
 (ن - كرم الله وجهه) قال قال النبي صلعم الا اعلمك دعاء
 اذا دعوت به غفر لك و كان مغفور لك (ن - كنت مغفورا)
 قلت بلى قال لا اله الا الله العلي العظيم لا اله الا الله العظيم
 الكريم سبحانه رب السموات السبع رب العرش العظيم (ن -
 لا اله الا الله سبحانه الله رب العرش العظيم) قال ابو عبد الرحمن
 و ابو اسحاق لم يسمع من الحرث الا اربعة احاديث ليس هذا
 (ن - ذا) منها و انما اخرجناه لمخالفة الحسين بن واقد و
 اسرافيل (اسرافيل) و علي بن صالح و الحرث الاور ليس

۳۰ — خبر داد مارا حسين پسر حرث گفت حسين خبر داد مارا
 فضل پسر موسى از حسين پسر واقد از ابي اسحاق از حرث از علي
 (خ - ن) بزرگ کند خدا ذات او را گفت علي گفت نبي (د - خ -
 ل - م -) آگاه باش تعليم ميکنم ترا دعا را و قتيکه خواهي گفت ان دعا را
 مغفرت کرده خواهد شد براي تو اگرچه هست مغفرت کرده شده براي تو
 (ن - اگرچه هستي تو مغفرت کرده شده) گفتم آري گفت انحضرت نيست
 معبود بحق مگر خدای بلند بزرگ نيست معبود بحق مگر خدا حلم کننده
 کرم کننده پاک است پروردگار اسمانهاي هفت پروردگار عرض بزرگ (ن -
 نيست معبود بحق مگر خدا پاک است خدا پروردگار عرض بزرگ) گفت
 ابو عبد الرحمن - و ابو اسحاق نخيذند از حرث مگر چار حديث نيست اين
 (ن - آن حديث) ازان چار و جز اين نبيست که خارج کردم ان حديث
 را براي مخالفت حسين پسر واقد و براي مخالفت اسرافيل و براي مخالفت

بذلك في الحديث و مام بن حمزة اصح (ن - اصلح) منه .

ذكر قول النبي صلعم قد اتحن الله قابله بالایمان

۳۱ — انبانا ابو جعفر محمد بن عبدالمبارک (الملك)

المطهرمي قال حدثنا الاسود بن عامر قال انبانا شريك عن منصور عن (يعني عن علي) رضي قال جاء النبي صلعم أناس من قريش فقالوا يا محمد انا جيرانك و حلفاءك و ان أناس من عبيدنا قد اتوك لبس ففهم (ن - بينهم) رغبة في الدين ولا رغبة في الفقه انما فرروا (ن - فرط) من ضياعنا و اموالنا فاراددهم انبانا فقال لابي بكر ما تقول فقال صدقوا اللهم لجيرانك و حلفاءك

علي پسر صالح و حرث امور نیست مثل این مردم در حدیث و مام پسر حمزه (حمزه) صحیح ترست (ن - نهگترست) در حدیث از حرث .

این ذکر فرمودن نبی است (د . خ . ه .) تحقیق استخوان کرد

هر اهل او را با ایمان (ن - دل های را برو حلام برای ایمان)

۳۱ — خبر داد مارا ابو جعفر محمد پسر عبدالمبارک مطهرمي گفت ابو جعفر حدیث کرد مارا اسود پسر عامر گفت اسود خبر داد مارا شريك از منصور از ربعي از علي (خ . و) گفت علي امام نبی را (ه . خ . ه .) مردم از قریش پس گفتند آن مردم ای محمد ما همسایگان و انبازان توایم و هم قسم و هم سوگند توایم و تحقیق مردم از غلامان ما آمده نژد تو نیست در میان او شان (ن - باو شان) رغبت و خواهی در شان و نه رغبت در فقه و دانش جز این نیست که گریخته اند (ن - تقصیر کردند) از زمین های ما و مالهای ما پس رد کن و باز گردان آنها را طرف ما پس گفت ای بکر را چه میگوئی پس گفت ابوبکر راست گفتند تحقیق آنها البته همسایه گان تو اند و هم قسم و هم سوگند تو اند پس متغیر

فتغبر وجه النبي صلعم ثم قال لعمر ما تقول فقال صدقوا انهم
 لجهبرانك و حلفاؤك فتغبر وجه النبي صلعم ثم قال يا معشر
 قريش و الله ليبعلن الله عليكم رجلا منكم قد امتحن الله قلبه
 بالامان فليظرنكم على الدين او يضرب بعضهم قال ابو بكر انا هو
 يا رسول الله قال لا قال عمر انا هو يا رسول الله قال لا و لكن هو (ن)
 ذلك (الذي بخصف النعل و كان اعطى عليا نعله يخصفها *

ذکر قول النبی صلعم ان الله سيهدي قلبك و يثبت لسانك

۳۲ — انبانا ابو جعفر عن عمرو بن علي البصري قال حدثني

شد روي مبارك نبي (د . خ . م .) پستور گفت عمر را چه میگوئی پس
 گفت عمر بن الخطاب راست گفتند تحقیق انها هر اینه هر اینه همسایگان
 تواند و حلیف و هم میگویند تواند پس متغیر شد روي مبارك نبي (د . خ . م .)
 پستور گفت انحضرت اي گروه قریش قسم خدا است هر اینه هر اینه خواهد
 فرستاد خدا بر شما مرد را از شما تحقیق امدهاان کرد خدا دل او را به ایمان
 پس هر اینه خواهد زد شما را بر دین یا خواهد زد بعض شما را گفت ابوبکر
 صدیق منم ان مرد اي پیغمبر خدا گشت انحضرت بیست گفت عمر بن
 الخطاب منم آن مرد ای پیغمبر خدا فرمود بیست و لکن او آنکس (ن -
 این کس) است که می دوزد کفش پازا و تحقیق بود ان حضرت که داده
 بود علي مرتضی را کفش پای خود را می دوخت ادرا *

این ذکر فرودن نبی (د . خ . م .) تحقیق خدا شتاب

است که هدایت خواهد کرد دل ترا یعنی علی مرتضی

را و ثابت خواهد کرد زبان ترا

۳۳ — خبر داد ما را ابو جعفر از عمرو بن عمرو بصری گفت عمرو

یحییٰ قال حدثنا الاعمش قال حدثنا عمرو بن مرة عن ابي
البختري عن علي (رض) قال بعثني رسول الله صلعم الى اليمن
و انا شاب حديث السن فقلت يا رسول الله انك تبعثني الى
قوم يكون بينهم احداث و انا شاب حديث السن قال ان الله سيهدي
قابك و يثبت لسانك فما شككت (ن - قال ما شككت في
حديث اقضى بين اثنين) في قضاء بين اثنين *

ذكر اختلاف الناقلين لهذا الخبر

۳۳ — انبانا علي بن خشرم المروزي قال انبانا عيسى عن
الاعمش عن عمرو بن مرة عن ابي البختري عن علي (رض) قال
بعثني رسول الله صلعم الى اليمن فقلت انك تبعثني الى قوم

حديث كرد مرا یحییٰ گفت یحییٰ حديث كرد مارا اعمش گفت اعمش
حديث كرد مارا عمرو پسر مرة از ابي بختري از علي (خ . و) گفت
علي مرتضى فرستاد مرا پیغمبر خدا (د . خ . و . ن) طرف يمن و من
جوان بودم پس گفتم اي پیغمبر خدا تو میفریبي مرا طرف قوم خواهند بود
درمیان آنها صاحب عمر و من جوان نوسن ام فرمود الحضرت تحقیق خدا
شناخ است که هدایت خواهد كرد دل ترا و ثابت خواهد داشت زبان ترا
پس نه شك كردم (ن - گفت علي رض نه شك كردم در حديث كه حكم
میكنم در میان دو كس) در حكم كردن در میان دو كس •

ابن ذکرا خانات نقل کنند گانست برای این حدیث

۳۳ — خبر داد مارا علي پسر خشرم مروزی گفت علي خبر داد مارا
عيسى از عمرو پسر مرة از ابي البختري از علي (خ . و) گفت علي رض فرستاد
مرا پیغمبر خدا (د . خ . و . ن) طرف يمن پس گفتم تحقیق میفریبي مرا
طرف قوم كه در عمر زیاده ادد از من پس چگونه حكم كردن باشد در میان آنها

اسن مني فكيف القضاء فيهم فقال ان الله سيهدي قلبك و
يثبت لسانك قال فما تعاييت في حكم بعد *

۲۴ — انبانا محمد بن المثاني قال حدثنا ابو معوية قال
حدثنا الاعمش عن عمرو بن مرة عن ابي البختري عن علي
رض قال بعثني رسول الله صلعم الى اهل اليمن لا قضي بينهم
فقلت يا رسول الله لا عام لي بالقضاء فضرب بيده على صدره
و قال اللهم اهد قلبه و سدد لسانه فما شككت في قضاء بين
اثنين حتى جلست مجلسي * قال ابو عبد الرحمن و روى هذا
الحديث شعبة عن عمرو بن مرة عن ابي البختري قال اخبرني
من سمع عليا و ابوالبختري لم يسمع من علي هذا (ن - شيئا) *

۲۵ — انبانا احمد بن سليمان الرهاوي قال حدثنا يحيى

پس گفت تحقیق که خدا شتاب است که هدایت خواهد کرد دل ترا و ثابت
خواهد داشت زبان ترا گفت علی مرتضی پس نه ماذنه شدم در حکم کردن هذوزه
۲۴ — خبر داد مارا محمد پسر مثانی گفت محمد حدیث کرد مارا ابو
معویه گفت او معویه حدیث کرد مارا اعمش از عمرو پسر مرة از ابي بختري
از علي (خ . و) گفت فرستاده مرا پیغمبر خدا (د . خ . ل . م . و) طرف
مردم یمن تا که حکم کنم در میان ایشان پس گفتم اي پیغمبر خدا
فیت علم مرا بحکم کردن پس زد الحضرت بدست مبارک خود بر سینه
من و فرمود اي نار خدایا هدایت کن دل علي را و محکم کن زبان علي
را پس نه شک کردم در حکم کردن در میان دو کس تا اینکه نشستم در مجلس
خوبش . گفت ابو عبد الرحمن و روایت کرد این حدیث را شعبة از عمرو
پسر مرة از ابي البختري گفت ابوالبختري خبر داد مرا آنکس که شنید
علي را و ابوالبختري نشنید از علي این حدیث را (ن - چیزی را) -

۲۵ — خبر داد مارا احمد پسر سلیمان رهاوي گفت احمد حدیث

بن آدم قال حدثنا شريك عن سماك بن حرب عن حاش
المعتمر عن علي (رض) قال بعثني رسول الله صلعم الى اهل اليمن و
انشاب فقلت يا رسول الله تبعثني و انا شاب الى قوم ذوي اسنان
لاقضي بينهم و لا علم لي بالقضاء فوضع يده على صدري ثم قال
ان الله سيهدي قلبك و يثبت لسانك يا علي اذا جلس اليك
الخصمان فلا تقضي بينهما حتى تسمع من الاخر كما تسمع (ن -
سمعت) من الاول فانك اذا فعلت ذلك تبين (ن - تبدي)
لك القضاء * قال علي عليه السلام فما اشكل علي قضاء بعد *

اختلاف علي (ع) ابی اسحاق فی اهل الحديث

۳۶ — انبأنا احمد بن سليمان قال حدثنا يحيى بن آدم قال

کرد مارا يحيى پسر آدم گفت حديث کرد مارا شريك از سماك پسر حرب
از حدش معتمر از علي (خ. و) گفت فرستاد مرا پیغمبر خدا (د. خ. و
م. ه) طرف اهل يمن و من جوان بودم پس گفتم ای پیغمبر خدا می
فریسی مرا و حال اینک من جوان ام طرف قوم که صاحب سدها اند تا
اینکه حکم کنم در میان اوشان و زیست علم مرا بحکم کردن پس داشت
دست مبارك خود را در سینه من پستو فرمود تحقیق خدا شناب است
که هدایت خواهد کرد دل ترا و ثابت خواهد داشت زبان ترا ای علي
و قتیکه بشیند طرف تو مدعی و مدعی علیه پس نه حکم کن در میان آن
هر دو تا اینکه بشدوی تو از دیگر چنانکه می شدوی (ن - شنیدی) از
اول پس تحقیق تو و قتیکه خواهی کرد این را ظاهر خواهد شد برای تو
حکم کردن گفت علي برو سلام پس نه مشکل شد بر من حکم کردن هدوزه

اختلاف علی ابی اسحاق در بین حدیث است

۳۶ — خبر داد مارا احمد پسر سلیمان گفت احمد حديث کرد مارا

حدَّثنا إسرائيل عن أبي إسحاق عن حارثة بن مضرب عن علي بن رضه قال بعثني رسول الله صلعم إلى اليمن فقلت (إنك تبعثني إلى قوم أسن مني لا قضى بينهم فقال إن الله سيهدي قلبك و يثبت لسانك *
ورواه شيبان عن أبي إسحاق عن عمرو بن حنشي عن علي بن رضه *

۳۷ — أخبرني أبو عبد الرحمن زكريا بن يحيى قال حدثني محمد بن العلاء قال حدثنا معوية بن هشام عن شيبان عن أبي إسحاق عن عمرو بن حنشي عن علي بن رضه قال بعثني رسول الله صلعم إلى اليمن فقلت يا رسول الله إنك تبعثني إلى شيوخ ذوي أسنان و أني أخاف أن لا أصيب قال إن الله سيثبت لسانك و يهدي قلبك *

یحیی پسر آدم گفت یحیی حدیث کرد مارا اسرائیل از ابی اسحاق از حارثه پسر مضرب از علی (خ . و) گفت علی رضه فرستاد مرا پیغمبر خدا (د . خ . ل . م . ن) بسوی یمن پس گفتم تحقیق تو میفریسی مرا طرف قوم که در عمر زیاده تراند از من تا که حکم کنم در میان اوشان پس گفتم انحضرت تحقیق خدا شتاب است که هدایت خواهد کرد دل ترا و ثابت خواهد داشت زبان ترا • و روایت کرد آن حدیث را شیبان از ابی اسحاق از عمرو پسر حنشی از علی (خ . و) •

۳۷ — خبر داد مرا ابو عبد الرحمن زکریا پسر یحیی گفت حدیث کرد مرا محمد پسر علاء گفت محمد حدیث کرد مارا معویه پسر هشام از شیبان از ابی اسحاق از عمرو پسر حنشی از علی (خ . و) گفت علی رضه فرستاد مرا پیغمبر خدا (د . خ . ل . م . ن) طرف یمن پس گفتم ای پیغمبر خدا تحقیق تو میفریسی مرا طرف مردم پدرها صاحب سدا و تحقیق من خوف میکنم اینکه نه صواب کنم گفت انحضرت تحقیق خدا شتاب است که ثابت خواهد داشت زبان ترا و هدایت خواهد کرد در حکم کردن دل ترا •

ذکر قول النبی صلعم امرت بسد هذه الابواب الا (ن - غیر) باب علی

۳۸ — ابانا محمد بن بشار بغدادی البصری قال حدثنا محمد بن جعفر قال حدثنا عرف بن میمون عن ابي عبد الله عن زید بن ارقم رض قال کان لفر من اصحاب النبی صلی الله علیه و آله واصحابه و سلم ابواب شارة فی المسجد فقال رسول الله صلعم سدوا هذه الابواب الا باب علی فتکلم فی ذلك ناس فقام رسول الله صلعم فحمد الله و اثنی علیه ثم قال اما بعد فانی امرت بسد هذه الابواب غیر باب علی فذل فیہ قایاکم و الله لا سدته ولا فتحتہ و لكن امرت بشی فاتبعتہ *

این ذکر فرمودن پیغمبر (د . خ . ل . م .) حاکم کرده شدم به بند کردن دروازه ناگرا (ن - سواء) دروازه علی را

۳۸ — خبر داد مارا محمد پسر بشار بغدادی بصری گفت محمد حدیث کرد مارا محمد پسر جعفر گفت پسر جعفر حدیث کرد مارا عرف پسر میمون از ابي عبد الله از زید پسر ارقم (د . خ . و) گفت زید بود برای چند اشخاص از صاحبان نبی (د . خ . ل . ص . م .) دروازه های شارع عام در مسجد پس فرمود پیغمبر خدا (د . خ . ل . م .) بند کنید این دروازه ها را مگر دروازه علی پس کلام کردند درین مردم پس اعتقاد پیغمبر خدا (د . خ . م .) پس شکر گفت خدا را و ثنا کرد بر او پسر گفت الحضرت اما بعد حمد و ثنا پس تحقیق من حکم کرده شده ام نه بند کردن این دروازه ها سواء دروازه علی رض پس گفت در وی گوینده شما قسم خدا است نه بند کردم من او را و نه کشاده کردم من او را و لكن حکم کرده شدم بچیزی پس متابعت کردم آن چیز را *

ذکر قول الممی صلعم ما انا ادخله و اخرجتکم بل الله ادخله و اخرجکم

۲۹ - قرأت علی محمد بن سلیمان عن ابن عبیدة عن عمرو بن دینار عن ابی جعفر محمد بن علی عن ابراهیم بن سعد بن ابی وقاص عن ابیه و ام یقل مرة عن ابیه * قال کذا عند الذی صلعم و عنده قوم جاوس فدخل علی (ک . ه .) فلما دخل خرجوا فلما خرجوا تلاموا فقالوا و الله انما اخرجنا و ادخله فرجعوا فقال و الله ما انا ادخلته و اخرجتکم بل الله ادخله و اخرجکم * قال ابو عبد الرحمن هذا اولی بالصواب *

۴۰ - ابیانا احمد بن یحیی الکوفی الصوفی قال حدثنا

ابن ذکر فرزدن نبی (د . خ . ه .) نه من داخل کردم علی را و بیرون کردم شما را یا که خدا داخل کرد او را و بیرون کرد شما را

۲۹ - خواند بر من محمد پسر سلیمان از پسر عبیده از عهده پسر دینار از ابی جعفر محمد پسر علی از ابراهیم پسر سعد پسر ابی وقاص از پدر خود و نگفت مره از پدر خود این حدیث را گفت بودیم ما نزدیک نبی (د . خ . ه .) و نزدیک او مردمان نشسته بودند پس داخل شد علی بخشد خدا ذات او را پس هرگاه داخل شد علی خارج شدند مردمان پس هرگاه خارج شدند مردم با هم دیگر ، الامت کردند پس گفتند مردم قسم خدا است جو این نیست که خارج کرد ما را و داخل کرد علی را پس رجوع کردند طرف الحضرت پس فرمود الحضرت قسم خدا است نه من داخل کردم علی را و خارج کردم شما را بلکه خدا داخل کرد علی را و خارج کرد شما را •

گاه ابو عبد الرحمن این حدیث برد بکترست بصواب و درستی •

۴۰ - خبر داد ما را احمد پسر یحیی کوفی صوفی گفت حدیث کرد

عالي و هو ابن قادم قال انبانا اسرائيل عن عبد الله عن شريك
 عن الحروب بن مالك قال اتيت مكة فلقيت سعد بن ابی
 وقاص فقلت هل سمعت اعلي صنقة قال كذا مع رسول الله
 صلعم في المسجد فانودي فينا ليلة ائخرج من في المسجد الا
 آل رسول الله صلعم و آل علي فخرجنا فلما اصبحت اتاه عمه فقال
 يا رسول الله اخرجت اصحابك و اعمامك و سكنت هذا الغلام
 فقال رسول الله صلعم ما انا ابرت باخراجكم و لا باسكان هذا
 الغلام ان الله هو امر به * قال ابو عبد الرحمن قال فطر عن عبد الله
 بن شريك عن عبد الله بن الرقيم عن سعد ان العباس اتى
 النبي صلعم فقال سددت ابوابنا الا باب علي فقال ما اذا وتحتها
 و لا اذا سددتها و لكن الله فعل ذلك * قال ابو عبد الله بن شريك

مارا علي و او پسر قادم است گفت علي خبر داد مارا اسرائيل از عبد الله
 از شريك از حرب پسر مالك گفت حرب آمدم مكة را پس ملاقات كردم
 سعد پسر ابی وقاص را پس گفتم ابا شديدي براي علي صدقت را گفت
 سعد بوم همراه پیغمبر خدا (د . خ . ل . س .) در مسجد پس فدا برده شد
 در میان ما شب را ناله بیرون رود انكس كه در مسجد است مگر آل پیغمبر
 خدا (د . خ . ل . س .) و آل علي پس بیرون آمدیم پس هرگاه صبح شد
 آمد نزد ان حضرت عمر انحضرت پس گفت ای پیغمبر خدا خارج كردي
 تویاران خود را و عموهای خود را و ساكن گردانیدی تو این طفل را پس
 گفت پیغمبر خدا (د . خ . ل . س .) نه من حكم كردم بچا کردن شما و نه
 بساكن کردن این طفل تحقیق خدا او حكم كرد نه او . گفت ابو عبد الرحمن
 گذشت فطر از عبد الله پسر شريك از عبد الله پسر رقيم از سعد تحقیق عباس
 آمد نبي را (د . خ . س .) پس گذشت نزد كردي تو دیوازه های مارا مگر
 دیوازه علي را پس گذشت نه من كشاده كردم او را و نه من بد كردم او را و
 لكن خدا كرد این را . گفت ابو عبد الله پسر شريك نیست طفل این مردم

لیس بذاک و الحرب بن مالک لا اعرفه و لا عبدالله بن الرقیم عن
سعد ان العباس اتى النبی صلعم فقال سددت ابوابنا الا باب علي
فقال ما انا فتحتها و لا انا سددتها و لكن الله فعل ذلك *

۴۱ — اخبرني زكريا بن يحيى سجستاني قال حدثنا
عبدالله بن عمر قال حدثنا اسباط عن فطر عن عبدالله بن شريك
عن عبد الله بن رقيم عن سعد نحوه *

۴۲ — اخبرني مكررة زكريا بن يحيى قال حدثنا عبد الله
بن عمر قال حدثنا اسباط عن فطر عن عبد الله بن شريك عن
عبد الله بن رقيم نحوه *

۴۳ — اخبرني زكريا بن يحيى سجستاني قال حدثنا
عبد الله بن عمر قال اخبرنا محمد بن وهب بن ابي كريمة

در حديث و حرب پسر مالک نمی شناسم او را و نه میشناسم عبدالله پسر
رقیم را در روایت کردن از سعد تحقیق عباس آمد فبی را (د - خ - ل - م -)
پس گفت بند کودی دروازه های ما را مگر دروازه علی را پس گفت نه من
کشاده کرده ام او را و نه من بند کرده ام آنها را لکن خدا کرده این را *

۴۱ — خبر داد مرا زکریا پسر یحیی سجستانی گفت زکریا حدیث کرده
ما را عبدالله پسر عمر گفت گفت عبدالله حدیث کرد ما را اسباط از فطر از
عبدالله پسر شریک از عبدالله پسر رقیم از سعد مثل او *

۴۲ — خبر داد مرا مکرر زکریا پسر یحیی گفت زکریا حدیث کرد
ما را عبدالله پسر عمر گفت عبدالله حدیث کرد ما را اسباط از فطر از
عبدالله پسر شریک از عبدالله پسر رقیم مثل او حدیث که گذشت *

۴۳ — خبر داد مرا زکریا پسر یحیی سجستانی گفت زکریا حدیث
کرد ما را عبد الله پسر عمر گفت عبد الله خبر داد ما را محمد پسر وهب

الحرانی قال حدثنا مسکین قال حدثنا شعبۃ عن ابي صلیح عن عمرو بن میمون عن ابن عباس رضه عنهما قال امر رسول الله صلعم بابواب المسجد فسدك الابواب الا باب علي عليه السلام *

۴۴ — انبانا محمد بن مثنی قال حدثنا یحیی بن حماد قال حدثنا ابوالوضاح قال حدثنا یحیی قال حدثنا عمرو بن میمون قال قال ابن عباس سد ابواب المسجد غیر باب علی فكان یدخل المسجد و هو جنب و هو طریقہ و لیس له طریق غیره *

ذکر منزلة امیر المومنین علی بن ابي طالب کرم الله

وجهه من النبی علیه السلام

۴۵ — انبانا بشر بن هلال البصری قال حدثنا جعفر و هو

پسر ابي کریم حرانی گفت مسجد محمد حدیث کرد مارا مسکین گفت مسکین حدیث کرد مارا شعبه از ابي صلیح از عمرو پسر میمون از پسر عباس (خ و) گفت ابن عباس حکم کرد پیغمبر خدا (د و خ و ل و م و) به دروازه های مسجد پس بند کرده شد دروازه ها مگر دروازه علی برو سلام *

۴۴ — خبر داد مارا محمد پسر مثنی گفت مسجد حدیث کرد مارا یحیی پسر حماد گفت یحیی حدیث کرد مارا ابوالوضاح گفت حدیث کرد مارا یحیی گفت یحیی حدیث کرد مارا عمرو پسر میمون گفت میمون گفت ابن عباس بند کرده شد دروازه های مسجد سوای دروازه علی پس بود علی که داخل میشد مسجد را و حال آنکه او را احتیاج غسل بود و او مسجد را او بود و نبود برای او را سوای آن مسجد *

این ذکر مرتبه امیر مومنین علی سرالی طالب است بزرگ

کند خدا ذات او را از نبی برو سلام

۴۵ — خبر داد مارا بشر پسر هلال بصری گفت بشر حدیث کرد مارا

ابن سلیمان قال حدثنا حرب بن شداد عن قتادة عن سعيد بن المسيب عن سعد بن أبي وقاص رض قال لما غزی رسول الله صلعم غزوة تبوک خلف علیا بالمدينة فقالوا فیه ماله و کرة صحبتته فتبع علی النبی صلعم حتی لحقه فی الطريق و قال یا رسول الله خلعتنی بالمدينة مع الزراري و النساء حتی قالوا فیه ماله و کرة صحبتته فقال له النبی صلعم یا علی انما خلعتک علی اهلی اما ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسی غیر انه لانی بعدی *

۴۶ — انبانا القاسم بن زکریا بن دینار الکوفی قال حدثنا ابو نعیم قال حدثنا عبد السلام عن یحیی بن سعید عن سعید

جعفر و او پسر سلیمان است گفت جعفر حدیث کرد ما را حرب پسر شداد از قتاده از سعید پسر مسیب از سعد پسر وقاص (خ . و) گفت سعد هرگاه که جنگ کرد پیغمبر خدا (د . خ . ل . م .) جنگ تبوک که نام مکان است خلیفه کرد علی را در مدینه پس گفتند مردم در وی یعنی در علی رضه مالل کرد انحضرت و مکروه داشت انحضرت صحبت او را پس نابع شده پیغمبر را (د . خ . ل . م .) تا اینکه لاحق شد انحضرت را در راه و گفت علی ای پیغمبر خدا خلیفه کردی تو مرا در مدینه همراه طفلان و زنان تا اینکه گفتند مردم در شان علی ملال کرد و مکروه داشت انحضرت صحبت علی را پس گفت برای او نبی (د . خ . ل . م .) ای علی جز این نیست که خلیفه کرد ترا بر اهل خود ایا راضی نمیشوی اینکه باشی تو از من بمنزله هارون از موسی سیدای اینکه تحقیق حال ایست که نیست نبی بعد من .

۴۶ — خبر داد ما را قاسم پسر زکریا پسر دینار کوفی گفت قاسم حدیث کرد ما را ابو نعیم گفت حدیث کرد ما را عبد السلام از یحیی پسر سعید از سعید پسر مسیب از سعد پسر ابی وقاص (خ . و) تحقیق نبی

بن المسیب عن سعد بن ابی وقاص (رض) ان النبی علیه السلام قال
لعلي (رض) انت مني بمنزلة هارون من موسى *

۴۷ — انبانا زكريا بن يحيى قال انبانا ابو مصعب بن
الدرادردي بن صفوان التميمي عن سعيد بن المسيب انه سمع
سعد بن ابی وقاص (رض) يقول ما قال رسول الله صلعم لعلي (رض)
ترضني ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا النبوة *

۴۸ — اخبرني زكريا بن يحيى قال انبانا ابو مصعب ان الدرادردي
حدثه عن هشام بن هشام عن سعيد بن المسيب عن سعد (رض) قال
لما خرج (رسول الله صلعم الي تبوك خرج علي (رض) يشيعه فبكى و
قال يا رسول الله تركتني (ن - اتركني) مع الخوالم فقال صلعم يا
علي اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا النبوة *

برو سلام گفت علي را (خ. و) تو از من بمنزله هارون است از موسى *

۴۷ — خبر داد مارا زكريا پسر يحيى گفت زكريا خبر داد مارا ابو
مصعب پسر درادردي پسر صفوان تميمي از سعيد پسر مسيب تحقيق او
شنيد سعد پسر ابی وقاص را (خ. و) ميگفت انچه كه گفت پيغمبر
خدا (د. خ. ل. م.) علي را ايا راضي نمي شوي اينكه باشي تو از من
بمنزله هارون از موسي مگر نبوة *

۴۸ — خبر داد مارا زكريا پسر يحيى گفت خبر داد مارا ابو مصعب
تحقيق درآوردي حديث كرد درادردي ابو مصعب را از هشام پسر هشام
از سعيد پسر مسيب از سعد (خ. و) گفت هرگاه بديرون آمد پيغمبر خدا
(د. خ. م.) طرف موضع تبوك بديرون آمد علي (خ. و) سعي ميكرد
و شتاب ميرفت پس انحضرت پس بگاو گريه كرد و گفت اي پيغمبر خدا
ترك كردي تو مرا (ن - ايا ميگذاري مرا) همراه پس ماددگان پس
گفت انحضرت (د. خ. ل. م.) اي علي ايا راضي نمي شوي اينكه باشي
تو از من بمنزله هارون از موسي مگر نبوة *

ذکر الاختلاف علی محمد بن المنکدر فی هذا الحديث

۴۹ — أخبرني إسحاق بن موسى بن عبد الله بن يزيد الأنصاري قال حدثنا داود بن كثير الرقي عن محمد بن المنکدر عن سعيد بن المسيب عن سعد رضي الله عن رسول الله صلعم قال لعلي أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي *

۵۰ — أخبرني صفوان بن محمد بن عمرو قال حدثنا أحمد بن خالد قال حدثنا عبد العزيز بن أبي سلمة الماجشون عن محمد بن المنکدر قال سعيد بن المسيب أخبرني إبراهيم بن سعد أنه سمع أبا سعد رضي الله عنه يقول قال النبي صلعم لعلي رضي الله عنه (ما ترضي أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبوة قال سعيد فلم ارض حتى أتيت سعدا فقلت شيئا حدث به إليك قال وما هو

این ذکر اختلاف است بر محمد بن منکدر درین حدیث

۴۹ — خبر داد مرا اسحاق بن موسی بن عبد الله بن یزید انصاری گفت اسحاق حدیث کرد مارا داود بن کثیر رقی از محمد بن منکدر از سعید بن مسیب از سعد (خ. و) و تحقیق پیغمبر خدا (ه. خ. ل. م.) گفت علی را تو از من بمنزله هارون است از موسی مگر تحقیق شان اینست که نیست نبی بعد من *

۵۰ — خبر داد مرا صفوان بن محمد بن عمرو گفت حدیث کرد مارا احمد بن خالد گفت حدیث کرد مارا عبد العزيز بن أبي سلمة ماجشون از محمد بن منکدر گفت سعید بن مسیب خبر داد مرا ابراهیم بن سعد تحقیق او شنید پدر خود سعد را (خ. و) و او می گفت گفت نبی (ه. خ. ل. م.) علی را (خ. و) ایا راضی نمی شوی اینکه باشی تو از من بمنزله هارون از موسی مگر تحقیق حال اینست که نیست نبوة من بعد * گفت سعید پس نه راضی شدم تا اینکه آمدم سعد را پس گفتم چیزی هست که حدیث کرد با من چیز

انتهرای فقلت اخبرنا علی هذا فقال ما هو یا بن اخی فقلت هل سمعت النبی صلعم یقول لعالی کذا و کذا قال نعم و أشار الی اذنیه و الا فمکتنا لقد سمعته یقول ذلک و خالفه یوسف الماجشون فرواه عن محمد بن المنکدر عن سعید عن عامر بن سعد عن ابیه و تابعه علی روایتہ عن عامر بن سعد علی بن زید بن جذعان *

۵۱ — اخبرنی زکریا بن ابی یحیی قال حدثنا ابن ابی الشوارب قال حدثنا حماد بن زید عن علی بن زید عن سعید بن المسیب عن عامر بن سعید عن سعد ان رسول الله صلعم قال لعالی انک منی بمنزلة هارون من موسی غیر انه لانی بعدی قال سعید فاحببت ان اشافه ذاک سعدا فاتیتہ فقلت ما

پسر تو گفت سعد چه چیز است و زجر کرد مرا پس گفتم خبر داد مرا برین یعنی بر فضیلت علی پس گفت سعد چیست آن فضیلت ای پسر براد من پس گفتم ای شنیدیدی تو پیغمبر خدا (د . خ . م) میگفت علی را چنین و چنین گفت آری و اشاره کرد طرف هر دو گوش خود که از گوش شنیدم و اگر چنین نبود پس کدنگ (کر) باد هر دو گوش من هرینه تحقیق شنیدم آنحضرت را میفرمود فضیلت علی را رض و مخالف شد عبدالعزیز را یوسف الماجشون پس روایت آنرا از محمد پسر منکدر از سعید از عامر پسر سعد از پدر او تابع شد یوسف الماجشون را بر روایت کردن او از عامر پسر سعد علی پسر زید پسر جذعان *

۵۱ — خبر داد مرا زکریا پسر ابی یحیی گفت زکریا حدیث کرد مرا ابن ابی الشوارب گفت ابن ابی الشوارب حدیث کرد مرا حماد پسر زید از علی پسر زید از سعید پسر مسیب از عامر پسر سعید از سعد تحقیق پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) گفت آنحضرت علی را تو از من بمنزلت هارون است از موسی سواء اینکه تحقیق حال اینست که نیست نبی بعد من گفت سعید راری پس قصد کردم اینکه بالمشافهه پرسم این حدیث را سعد را پس

حدیث حدیثی به عنک عامر فادخل اصبعیه فی اذنبه و قال سمعته من رسول الله صلعم و الا فسکتا * و قد روی هذا الحدیث شعبه عن علي بن زید فلم یذكر عامر بن سعد *

۵۴ — اخبرني محمد بن وهب الحراني قال حدثنا مسكين بن سكن قال حدثنا شعبه عن علي بن زید قال سمعت سعيد بن المسيب يحدث عن سعد بن رسول الله صلعم قال لعلي الا ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى فقال اول من رضيت رضيت فسأله بعد ذلك فقال بلى بلى * قال ابو عبد الرحمن ما علمت ان احدا تابع عبد العزيز الماجشون علي روايته عن محمد بن المنكدر عن سعيد علي ان ابراهيم بن سعد قد روی هذا الحدیث عن ابيه *

امدم سعد را پس گفتم چه حدیث است که حدیث کرد مرا دان حدیث از تو عامر پس داخل کرد سعد هر دو انگشت خود را در هر دو گوش خود و گفت شنیدم آن حدیث را از پیغمبر خدا (د . خ . م) و اگر چنین نبود پس گدگ (کر) باد هر دو گوش من و تحقیق روایت کرد این حدیث را شعبه از علي بن زید پس نه ذکر کرد عامر پسر سعد را *

۵۵ — خبر داد مرا محمد پسر وهب حرانی گفت حدیث کرد مرا مسكين پسر سكن گفت مسكين حدیث کرد مرا شعبه از علي پسر زید گفت علي شنیدم سعيد پسر مسيب را حدیث می کرد از سعد تحقیق پیغمبر خدا (د . خ . م) گفت علي را ایا راضي ذهبي سوي اينكه باشي تو از من بمنزلة هارون از موسى پس گفت علي رض اول آنکسي ام که راضي شدم پس پرسیدم سعد را بعد حدیث کردن سعيد ازو پس گفت سعد آری آری شنیدم این حدیث از ان حضرت * گفت ابو عبد الرحمن ذهبي دانستم تحقیق کسی تابع شد عبد العزيز الماجشون را بر روایت کردن او از محمد پسر منکدر از سعيد پسر مسيب از ابراهيم پسر سعد بر اينكه تحقیق ابراهيم پسر سعد تحقیق روایت کرد این حدیث را از پدر خود *

۵۳ — انبانا محمد بن بشار البصري قال حدثنا محمد يعني ابن جعفر غندرا قال اخبرنا شعبة بن ابراهيم قال سمعت ابراهيم بن سعد يحدث عن ابيه عن النبي صلعم انه قال لعلي اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى *

۵۴ — ابنا عبيد الله بن سعد البغدادي قال حدثنا عمر قال حدثنا ابي عن ابي اسحق قال حدثنا محمد بن طلحة بن زيد بن مكاة عن ابراهيم بن سعد بن ابي وقاص عن ابيه انه سمع رسول الله صلعم يقول لعلي (رض) حين خلفه في غزوة تبوك علي اهلته الا ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا يني بعدي * قال ابو عبد الرحمن و مدروي هذا الحديث عن عامر بن سعد عن ابيه عن غير حديث سعيد بن المسيب *

۵۳ — خبر داد مارا محمد پسر بشار بصری گفت محمد حدیث کرد مارا محمد مراد میدارد از محمد پسر جعفر غندر را گفت محمد خبر داد مارا شعبه پسر ابراهیم گفت شعبه شنیدم ابراهیم پسر سعد را حدیث میکرد از پدر خود از نبی (ص . ح . ل . م) تحقیق او گفت علی را ایا راضی می شوی اینکه باشی تو از من بمنزله هارون از موسی *

۵۴ — خبر داد مارا عبيدالله پسر سعد بغدادی گفت حدیث کرد مارا عمر گفت عمر حدیث کرد مارا پدر من از ابي اسحاق گفت عمر حدیث کرد مارا محمد پسر طلحه پسر زيد پسر مكاة از ابراهیم پسر سعد پسر ابي وقاص از پدر خود تحقیق او شنیدم پیغمبر خدا را (ص . ح . م) میگفت علی را (ح . و) و آنکه خلیفه کرد انحضرت علی را در جنگ تبوک بر اهل خود ایانه راضی می شوی اینکه باشی تو از من بمنزله هارون از موسی مگر تحقیق شان بدست که بدست نبی بعد من • گفت ابو عبد الرحمن و تحقیق روایت کرده شد این حدیث از عامر پسر سعد از پدر او از غیر حدیث سعید پسر مسیب *

۵۵ — انبانا محمد بن المثنی قال حدثنا ابوبکر الحنفی قال حدثنا بکیر بن مسمار قال سمعت عامر بن سعد یقول قال معویة لسعد بن ابی وقاص ما بمنعک ان تصیب ابن ابی طالب قال لا اسبه ما ذكرت ثلثا قالهن رسول الله صلعم لان یشکون لی واحدة منهن احب الی من حمر النعم لا اسبه ما ذكرت حین نزل علیه الوحی و اخذ علیا و ابنیه و فاطمة فادخلهم تحت ثوبه ثم قال رب هؤلاء اهلی و اهل بیتی و لا اسبه ما ذكرت حین خلفه فی غزوة تبوک و قال عای خافتنی مع النساء و الصبیان فقال اما لرضی ان یشکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لانبوة

۵۵ — خبر داد مارا محمد بن المثنی گفت محمد بن ابوبکر حنفی گفت ابوبکر حدیث کرد مارا بکیر بن مسمار گفت بکیر بن سعد بن عامر بن سعد می گفت گفت معویة سعد بن ابی وقاص را چه چیز منع کرد ترا اینکه زبون گردنی تو پسر ابیطالب را گفت سعد نه زبون خواهم گفت او را تا که یاد دارم سه چیز را که گفت ای سه چیز را پیغمبر خدا (د . خ . ل . م .) در اینده اینکه باشد برای من یکی از آنها درستتر است طرف من از قطار شتران سرخ رنگ نه زبون خواهم گفت او را تا که یاد دارم و قتی که نازل شد بر آنحضرت وحی و گرفت آنحضرت علی را و هر دو پسران او را و فاطمه را پس داخل کرد آنحضرت ایشان را زیر چادر خود پستر گفت آنحضرت ای پروردگار من ایشان اهل من اند و اهل بیت من اند و نه زبون خواهم گفت او را تا که یاد دارم و قتی که خلیفه کرد او را در جنگ تبوک (ن -) که جنگ کرد آنحضرت آن جنگ را) و گفت علی رض خلیفه کردی تو مرا همراه زنان و طفلان پس گفت ای راضی نمی شوی اینکه باشی تو از من بمنزله هارون از موسی مگر تحقیق شان ایست که نیست

من بعدی ولا اسبه ما ذكرت يوم خيبر حين قال رسول الله صلعم
 لاعطين هذه الراية رجلا يحب الله ورسوله و يحب الله ورسوله
 و يفتح الله على يديه (ن - بيده) فتناولنا فقال اين علي
 فقل (ن - فقالوا) هو ارمذ فقال ادعوه فدعوه فبصق في عيذه
 ثم اعطاه الراية ففتح الله على يديه (ن - عايه) قال فوالله ما
 ذكره معوية بحرف حتى خرج من المدينة *

۵۶ — حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا محمد بن شعبة عن
 الحكم عن مصعب بن سعد قال خلف رسول الله صلعم عليا
 (ن - علي بن ابي طالب) في غزوة تبوك فقال يا رسول الله

نبوة ارس من و نه زبون خواهم گفت او را تاكه ياد دارم روز خيبر وقتيكه
 گفت پيغمبر خدا (د . خ . م .) مراينه مراينه خواهم داد اين نيزه را
 مرد را كه دوست ميدارد او را خدا و رسول او را و دوست ميدارد خدا
 و رسول خدا را و فتح خواهد كرد خدا بر هر دو دست او (ن - بدست
 او) پس گردن بلند كرديم براي آن نيزه پس گفت انحضرت كجاست علي
 پس گفته شد (پس گفتند مردم) او چشم بسيار عليل دارد پس فرمود
 طلب كنيد او را پس طلبيدند او را پس آب دهن انداخت در هر دو چشم
 او پسترداد او نيزه را پس فتح كرد خدا بر هر دو دست او (ن - بر دست
 او) گفت سعد پس قسم خدا احت به ذكر كرد علي را معويه بيكي حرف
 تا اينكه خارج شد معويه از مدينه •

۵۶ — حديث كورد مارا محمد پسر بشار گفت حديث كورد مارا محمد
 پسر شعبه ارحكم از مصعب پسر سعد گفت مصعب خليفه كرد پيغمبر خدا
 (د . خ . م .) علي را (ن - علي پسر ابيطالب را) در جنگ تبوك پس گفت
 علي اي پيغمبر خدا خليفه ميكني مرا در زبان و طفلان پس گفت انحضرت

تُخلفني في النساء و الصبيان فقال اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى غير انه لا نبي بعدي * قال ابو عبد الرحمن خالفه ليث فقال عن الحكم عن عائشة بنت سعد *

۵۷ — اخبرني الحسن بن اسمعيل بن سليمان المصيصي الخالدي قال انبانا المطلب عن ليث عن الحكم عن عائشة بنت سعد عن سعد ان رسول الله صلعم قال لعلي في غزوة تبوك انت مني بمنزلة (ن - مكان) هارون من موسى الا انه لا نبي من بعدي * قال ابو عبد الرحمن و شعبة احفظ و ليس ضعيف و الحديث فقد رواه عائشة بنت سعد *

۵۸ — اخبرني زكريا بن يحيى قال انبانا ابو مصعب عن الدراوردي عن الحميد (ن - الجعيد) عن عائشة انها قالت

ايا راضي نبي شري اينكه باشي تو از من بمنزله هارون از موسى سواء آنكه تحقيق حال اين است كه نيست نبي بعد من • گفت ابو عبد الرحمن خلاف كرد محمد پسر شعبة را ليث پس گفت ليث اين حديث را از حكم از عايشه دختر سعد •

۵۷ — خبر داد مارا حسن پسر اسمعيل پسر سليمان مصيصي خالدي گفت خبر داد مارا مطلب از ليث از حكم از عايشه دختر سعد از سعد تحقيق پيغمبر خدا (د . خ . ل . م .) گفت علي را در جنگ تبوك تو از من بمنزله (ن - مكان) هارون است از موسى مگر تحقيق شان اينست كه نيست نبي از بعد من • گفت ابو عبد الرحمن و شعبة حافظ و ياد دارنده تو است حديث را و نيست ضعيف و حديث پس تحقيق روايت كرد او را عايشه دختر سعد *

۵۸ — خبر داد مرا زكريا پسر يحيى گفت زكريا خبر داد مارا ابو مصعب از دراردي از حميد (ن - جعيد) از عايشه تحقيق (ن - از عايشه

(ن - عن ابيها) ان عليا رضه خرج مع النبي صلعم حتى جاء ثنية الوداع يود من غزوة تبوك و خلف عليا فقال (ن - و علي يشتكي و هو يقول) اتخافني مع الخوالف فقال له اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي (ن - الا النبوة) *

اختلاف علي بن شريك في هذا الحديث

۵۹ - اخبرنا القاسم بن زكريا بن دينار الكوفي قال حدثنا ابو نعيم قال حدثنا فطر عن عبد الله بن شريك عن عبد الله بن (قيم الكياني عن سعد بن ابي وقاص رضه ان النبي صلعم قال لعلي انت مني بمنزلة هارون من موسى * و رواه اسرائيل عن عبد الله بن شريك عن الحراث بن مالك عن سعد *

از پدر عایشه) گفت تحقیق علی (خ . و) بیرون آمد همراه نبی (د . خ . ل . م .) تا اینکه آمد آنحضرت ثنیة الوداع را که نام مکان است ارزو میبرد از جنگ تبوک و خلیفه کرد علی را پس گفت (ن - و علی شکایت میکرد و او میگفت) ایا خلیفه میکنی همراه پس ماندگان پس گفت آن حضرت علی را ایا راضی هستی شوی اینکه باشی از من بمنزله هارون از موسی مگر تحقیق شان ایست که نیست نبی بعد من (ن - مگر نبوت) *

این ذکر حالت کردن علی بن عبد الله پسر شریک درین حدیث است

۵۹ - خبر داد ما را قاسم پسر زکریا پسر دینار کوفی گفت حدیث کرده ما را ابو نعیم گفت حدیث کرد ما را فطر از عبد الله پسر شریک از عبد الله پسر رقیم کیانی از سعد پسر ابي وقاص (خ . و) تحقیق نبی (د . خ . م .) گفت علی را تو از من بمنزله هارون است از موسی . و روایت کرد آن حدیث را اسرائیل از عبد الله پسر شریک از حراث پسر مالک از سعد *

۶۰ — انبانا احمد بن يحيى الكوفي قال حدثنا وعيل و هو ابن قادم قال حدثنا اسرائيل عن عبد الله بن شريك عن الحرب عن مسلك قال سعيد بن مالك قال رسول الله صلعم غزا على ناقة الحمراء و خلف عابا فجاء عابي حتى تعدى الناقة فقال يا رسول الله زعمت قريش انك انما خلفتني انك استثقلتني و كرهت صحبتي و بكى فنادى رسول الله صلعم في الناس ما منكم احد الا و له حاجة باين ابي طالب اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي قال عابي (رض) رضيت عن الله عز و جل و عن رسول الله صلعم *

۶۱ — اخبرنا عمرو بن عابي قال حدثنا يحيى يعني ابن

۶۰ — خبر داد مارا احمد پسر يحيى كوفي گهت حديث كرد مارا وعيل و او پسر قادم است گهت حديث كرد مارا اسرفيل از عبد الله پسر شريك از حرب از مسلك گهت سعيد پسر مالك گهت پيغمبر خدا (د. خ. ل. م.) جاگ كرد بر ماده شتر سرخ رنگ و خليفه كرد علي را پس آمد علي تا ايكه تجاوز كرد ماده شتر را پس گفت اي پيغمبر خدا گمان بردند قريش تحقيق تو جزين نيست كه خليفه كردي مرا تحقيق تو ثميل داشتني تو مرا يا مكروه داشتني تو صحبت مرا و گويه كرد علي پس ندا و اواز كرد پيغمبر خدا (د. خ. ل. م.) هر مردم نيست از شما كسي مگر حال انكه براي او حاجت هست به پسر ابي طالب ايا راضي نمي شوي ايضكه باشي تو از من بمنزله هارون از موسى مگر تحقيق شان ايست كه نيست بدي بعد من گهت علي (د. خ. و) راضي شدم از خدا غالب و بزرگ و از پيغمبر خدا (د. خ. ل. م.) *

۶۱ — خبر داد مارا عمرو پسر علي گهت عمرو حديث كرد مارا يحيى

سعيد قال حدثنا موسى الجهني قال دخلت على فاطمة بنت علي فقال لها وفيقي (وقفيضي) هل عندك شيء عن والدك مثبت قالت حدثتني اسماء بنت عميس ان رسول الله صلعم قال لعلي انت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لاني بعدي *

۶۲ — انبانا احمد بن سليمان قال حدثنا جعفر بن عون عن موسى الجهني قال ادركت فاطمة بنت علي رض وهي ابنة ثمانين سنة فقلت لها تحفظين عن ابيك شيئا قالت لا ولكن اخبرني (ن - سمعت) اسماء بنت عميس انها سمعت رسول الله صلعم يقول يا علي انت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لاني من بعدي *

مراد میدارد عمرو از یحیی پسر سعد را گفت یحیی حدیث کرد ما را موسی جهنی گفت موسی آمدم نزد فاطمه دختر علی رض پس گفت موسی ما را واقف کن مرا آیا نزدیک تو چیزی است از پدر تو ذات کرده شده گفت فاطمه حدیث کرد مرا اسماء دختر عمیس تحقیق پیغمبر خدا (د - خ - ل - م -) گفت علی را تو از من بمنزله هارون است از موسی مگر تحقیق شان ایست که نیست نبی بعد من •

۶۲ • — خبر داد ما را احمد پسر سلیمان گفت احمد حدیث کرد ما را جعفر پسر عون از موسی جهنی گفت در باقم فاطمه دختر علی را (خ - و) و حال آنکه او دختر هشتاد ساله بود پس گفتم او را یاد میداری از پدر خود چیزی را گفت نه و لکن خبر داد مرا (ن - شدیدم) اسماء دختر عمیس تحقیق او شدیدم پیغمبر خدا را (د - خ - م -) میگفت ای علی تو من بمنزله هارون است از موسی مگر تحقیق شان ایست که نیست نبی از بعد من •

۹۳ — انبانا احمد بن عثمان بن حكيم قال حدثنا ابو نعيم حسن هو ابن صالح عن موسى الجهني عن فاطمة بنت علي عن اسماء بنت عميس ان رسول الله صلعم قال لعلي انت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي *

ذكر الاخوة

۹۴ — انبانا محمد بن يحيى بن عبد الله الفيسابوري و احمد بن عثمان بن حكيم اودى و اللفظ لمحمد قالا حدثنا عمرو بن طاحه قال حدثنا اسباط عن سماك عن عكرمة عن ابن عباس رضه ان عليا كان يقول في حياة رسول الله صلعم ان الله تعالى يقول ان مات او قتل انقلبتم على اعقابكم و الله ولا نقلب على اعقابنا

۹۳ — خبر داد مارا احمد پسر عثمان پسر حكيم گفت احمد حديث كرد مارا ابو نعيم گفت حديث كرد مارا حسن او پسر صالح است از موسى جهاني از فاطمه بنت علي از اسماء دختر عميس تحقيق پيغمبر خدا (د . خ .) گفت علي را تو از من بمنزلة هارون است از موسى مگر تحقيق شان اينست كه نيست نبي از بعد من •

ذكر برادر شدن علي است آنحضرت را

۹۴ خبر داد مارا محمد پسر يحيى پسر عبد الله بيشاپوري و احمد پسر حكيم اودى و لفظ حديث كه بعد مذكور است براي محمد پسر يحيى است يعنى لفظ حديث كه احمد پسر عثمان نقل كرده اينجا بعينه مذكور نيست گفتند آن هردو حديث كرد مارا عمرو پسر طلحه گفت عمرو حديث كرد مارا اسباط از سماك از عكرمة از پسر عباس (د . خ . و) تحقيق علي بود كه ميگفت در زندگي پيغمبر خدا (د . خ . س .) تحقيق خدا تعالى ميفرمايد ايا پس اگر وفات خواهد يافت پيغمبر خدا يا قتل كرده خواهد شد برگشته خواهيد شد شما بر پايه هاي خرد قسم خدا است و نه

بعد از هذان الله و الله لئن مات أو قتل انقلبتم على اعقابكم
 لاقتلن علی (ن - لاقتلن علیه) ما قائل علیه حتی اموت (و اقتل
 والله اني لاختوه و وليه و وارثه و ابن عمه و من احق به مني *
 ۶۵ — اخبرني الفضل بن سهل قال حدثنا عفان بن مسلم
 قال حدثنا ابو عوانة عن عثمان بن المغيرة عن ابي صادق عن ربيعة
 بن ناجد ان رجلا قال لعلي بن ابي طالب رضه يا امير المؤمنين
 لم ورثك ابن عمك دون عمك قال جمع رسول الله صلعم او قال
 دعى (رسول الله صلعم بني عبدالمطلب فصنع لهم مدا من طعام

برگشته خواهم شد بر پاشنه های خود بعد اینکه هدایت کرد ما را خدا
 و قسم خدا است هر اینکه اگر وفات خواهد یافت آن حضرت یا قتل کرده
 خواهد شد برگشته خواهید شد شما بر پاشنه های خود هر ایده هر اینکه قتل
 خواهم کرد بر آنچه که گوییده است آن حضرت بران چیز یعنی بر اینکه
 شهادتی دهند کلمه شهادت را (ن - هر ایده هر اینکه قتل خواهم کرد بر اینکه
 شهادتی دهند کلمه شهادت را) تا اینکه خراهم وفات یافت یا قتل خواهم شد
 قسم خداست تحقیق من هر ایده برادر آن حضرت ام و قریب او و وارث
 او ام و پسر عم او ام و کیست سزاوارتر آن حضرت از من *

۶۵ — خبر داد مرا فضل پسر سهل گفت حدیث کرد ما را عفان پسر
 مسلم گفت حدیث کرد ما را ابو عوانه از عثمان پسر مغیره از ابي صادق از
 ربيعة پسر ناجد تحقیق مرد گفت او مرد علي پسر ابي طالب را (خ و) اي
 ۱۰۰. چرا و ارث شدی پسر عم خود را سوای عم خود را گفت علي
 جمع کرد پیغمبر خدا (د و خ و س) یا گفت علي طلبید (ف) پیغمبر خدا
 (د و خ و ل و س) پسران عبدالمطلب را پس ساخت برای ایشان يك
 انار را از طعام گفت علي رضه پس خوردند بني عبدالمطلب تا اینکه سیر

(ف) — شك راوی حدیث است که حضرت علي فقط جمع فرمود یا لفظ دعی *

قال فاكلوا حتى شبعوا و بقي الطعام كما هو كانه لم يمس ثم دعا
بغمرة فشربوا حتى دورا و بقي الشراب كانه لم يمس او لم
يشرب فقال يا بني عبدالمطلب اني بعثت اليكم خاصة و الي
الناس عامة وقد رايتم من هذه الامة ما قد رايتم فايكم يبايعني
على ان يكون اخي و صاحبي و وارثي و وزيري فام يقيم اليه
احد فقامت اليه و كنت اصغر القوم سنا فقال اجلس ثم قال
ثلاث مرات كل ذاك اقوم اليه فيقول اجلس حتى كان في
الثالثة فضرب بيده على يدي ثم قال انت اخي و صاحبي و وزيري
فبذلك ورثت ابن عمي دون عمي *

همک شدند و باقی ماند طعام چنانکه بود او گویا که او طعام نه مس کرده
شده یعنی گویا که کسی او را دست نرسانید پستری طلبید آب را پس
نوشیدند پسران عبدالمطلب تا اینکه سیراب شدند و باقی ماند آب گویا
که او نه مس کرده شده یعنی گویا که کسی او را دست نرسانیده یا نه
نوشیده شد (†) پس گفت آن حضرت ای پسران عبدالمطلب تحقیق
من فرستاده شده ام طرف شما از روی خاص و طرف مردم از روی عام و
تحقیق دیدید شما ازین آمت آنچه که تحقیق دیدید شما پس کدام شما
بیعت میکند مرا براینکه باشد آنکس برادر من و صاحب من و وارث من
و وزیر من پس نه استقامت طرف آن حضرت کسی پس استقامت طرف آن
حضرت و بودم خرد تر قوم از روی عمر پس فرمود بنشین پستری فرمود سه
دفعه هر بار ابن استاده میشدم طرف او پس میفرمود بنشین تا که بود
فرمودن آنحضرت آن کلام را دفعه سوم پس زد دست خود را بر هر دو
دست من پستری گفت تو برادر من است و صاحب من است و وزیر من
است پس بسبب این فرمودن وارث شدم پسر غم خود را مدای غم خود •

(†) — اینجا شك راویست که علي رضه لفظ لم بهمس فرمود یا لفظ لم يشرب •

۶۶ — اخبرني زكريا بن يحيى قال حدثنا عثمان قال حدثنا
عبدالله بن نمير قال حدثنا مالك بن مغول عن الحرب بن
حصين عن ابي سليمان الجهني قال سمعت ابا رضى على المنبر
يقول انا عبدالله و اخو رسوله *

ذكر قول النبي صلعم على مني وانا منه

۶۷ — انبأنا بشر بن هلال عن جعفر بن سليمان عن يزيد
المرشك عن مطرف بن عبدالله عن عمران بن حصين رضى قال
قال رسول الله صلعم ان عليا مني و انا منه و هو ولي كل مومن
(ن - و هو ولي و واي كل مومن) *

ذكر اختلاف علي ابي اسحاق في هذا الحديث

۶۸ — انبأنا احمد بن سليمان قال (ن - قال اخبرنا زيد

۶۶ — خود را، مرا زكريا پسر يحيى گفت زكريا حديث كرد مرا عثمان
گفت عثمان حديث كرد مرا عبدالله پسر نمير گفت عبدالله حديث كرد مرا
مالك پسر مغول از حرب پسر حصين از ابي سليمان جهني گفت ابي سليمان
شنيديم علي را (خ و) بر منبر مي فرمود من ياد خدا ام و درادر رسول او ام •
ابنم ذكر فرمودن نبويست (د خ ل م) علي از منست و من از او ام
۶۷ — خبر داد مرا بشر پسر هلال از جعفر پسر سليمان از يزيد
مرشك از مطرف پسر عبدالله از عمران پسر حصين (خ و) گفت
حصين گفت پيغمبر خدا (د خ م) تحقيق علي از منست و من
از او ام و او ولي هر مومن است •

ابن ذكر اختلاف علي ابي اسحاق مست درين حديث

۶۸ — خبر داد مرا احمد پسر سليمان [گفت احمد حديث كرد مرا

بن حباب قال حدثنا شريك قال حدثنا ابو اسحاق (حدثنا يحيى بن آدم قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق قال حدثنا حبشي بن جنادة السكوني قال سمعت رسول الله صلعم يقول على مني و انا منه فقامت لابي اسحاق انت سمعته منه فقال وقف على ههنا فحدثني به * و رواه اسرائيل فقال عن ابي اسحاق عن البراء (رضه) قال قال رسول الله صلعم لعلي انت مني و انا منك رواه القاسم بن يزيد المخزومي عن اسرائيل عن ابي اسحاق عن هبيرة و هاني عن عاي *

۶۹ — انبدا احمد بن حرب قال حدثنا قاسم و هو ابن يزيد

يحيى بن آدم گفت يحيى حديث کرد مارا اسرائيل از ابي اسحق [ن] - گفت احمد خبر داد مارا زيد پسر حباب گفت زده حديث کرد مارا شريك گفت شريك حديث کرد مارا ابو اسحق (گفت ابي اسحاق حديث کرد مارا حبشي پسر جنادة سکونی گفت حبشي شنيدم پيغمبر خدا را (د . خ . ل . م) ميفرمود علي از منست و من از و ام پس گفتم ابي اسحاق را تو شنيدني آن حديث را از انحضرت پس گفت ابو اسحاق ايستاده شد علي اينجا پس حديث کرد مرا بان حديث و روايت کرد آن حديث را اسرائيل پس گفت اسرائيل از ابي اسحاق از براء (خ . و) گفت براء گفت پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) علي را تو از منست و من از تو ام * روايت کرد ان حديث را قاسم پسر يزيد مخزومي از اسرائيل از ابي اسحاق از هبيرة و هاني از علي *

۶۹ — خبر داد مارا احمد پسر حرب گفت احمد حديث کرد مارا قاسم

و او پسر يزيد حرمي است گفت قاسم حديث کرد مارا اسرائيل از ابي

الحرمي قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق عن هبيرة بن مريم
و هاني بن هاني (عن) علي (رض) قال لما صدرنا من مكة اذا
بنت (ن - ابنة) حمزة تذاذي يا عم يا عم فتناولها علي (رض) و
اخذها فقال فاطمة (ن - لصاحبه) دونك ابنة عمك فحملتها
فاختصم فيها علي و جعفر و زيد فقال علي انا اخذها (ن -
اخذتها) وهي ابنة عمي قال جعفر ابنة عمي و خالتها تحتي و
قال زيد ابنة اخي ففضي بها (رسول الله صلعم) اخالتها و قال
الخالة بمنزلة الام و قال لعلي انت مني و انا منك و قال لجعفر
اشبهت خلقي و خلقي قال لزيد انت اخونا (ن - مولانا) *

اسحاق از هبيرة پسر مريم و هاني پسر هاني! از علي (خه و) گفت علي
هرگاه كه صادر شدیم و آمدیم از مكه ناگاه دختر حمزه اواز میدهد ای
عمو من اي عمو من پس رسید او را علي (خه و) و گرفت او! پس گفت
علي فاطمه را (ن - صاحب خود را) نزدیک نو هست دختر عمو تو پس
بر داشت حضرت فاطمه آن دختر را پس مناقشه کرد در آن دختر علي
و جعفر و زيد پس گفت علي من گیرند؟ او ام (ن - گرفتم او را) و این
دختر عمو من است گفت جعفر دختر عمو من است و خاله او زهر من است
و گفت زيد دختر برادر من است پس حکم کرد بان دختر پیغمبر خدا
(ده خه ل . م) نوای خاله او و فرمود خاله پسر! مادر است و گفت
علي را نو از من است و من از تو ام و فرمود جعفر را مشابه شدی خلقت
و پیدایش مرا و خلق مرا و گفت زيد را اي زيد تو برادر من است (ن -
دوست کرده شده ما هستی) *

ذکر قول النبی صغلم علی کفستی

۷۰ — انبأنا العباس بن محمد الدوري قال حدثنا الاخوص بن حراب قال حدثنا يونس بن ابي اسحق عن زيد بن يذيع عن ابي ذر رضى قال (قال) رسول الله صاعم لينتھن بنو وکيعة او لا بعثن اليهم رجلا کنفسي يتقدم فيهم امری فيقتل المذائلة و يسبى الذرية فما راعاني الا و كف عمر في حجزتي من خلفي قال من تعاني قال (ن - قلت) ما اياک اعاني و لا صاحبک قال فمن تعاني قال خاصف النعل قال و عای يخصف نعل (ن - النعل) *

این ذکر فرمودن پیغمبر است (د. خ. ه) علی شأن ذات من است

۶۰ — خبر داد مارا عباس پسر محمد دوری گفت عباس حدیث کرد مارا اخرص پسر حراب گفت اخرص حدیث کرد مارا یونس پسر ابي اسحق از زيد پسر یذیع از ابي ذر (د. خ. و) گفت پیغمبر خدا (د. خ. ل. ه. ه) هرایده هرایده باز خواهند ماند پسران و کيعة که قبیلۀ کفار عرب بود یا هرایده هرایده خواهیم فرستاد مورد را که مثل ذات منست خواهد رسانید در آنها حکم مرا پس قتل خواهد کرد جنگ کنندگان را و بندی خواهد کرد ذریعت آنها را پس نه ترس کرد مرا و کف دست زد عمر در کمر بند من از پس من گفت عمر کدام کس را مراد میدادی فرمود حضرت نه ترا مراد میدارم و نه صاحب ترا گفت عمر بن خطاب پس کدام کس را مراد میداری گفت (ن - گندم) حضرت در زنده پای پدرش را گفت عمر فاروق و علی میدوزد پای پدرش را و حضرت علی کناره پای پدرش حضرت میدوخت *

ذکر قول النبی صلعم لعلي انت صفی و امینی

۷۱ — انبانا زکریا بن یحیی قال انبانا ابن ابی عمر و ابو مردان قال (قالا) حدثنا عبد العزیز عن یزید بن عبد الله بن أسامة بن الهاد عن محمد بن نافع بن نجیح عن ابیه عن عی عن علی (ع) قال قال النبی صلعم اما انت یا علی صبی و امینی *

ذکر قول النبی صلعم لا یودی عنی الا انا و علی

۷۲ — انبانا بشاره قال حدثنا عثمان و عبد الصمد قالا حدثنا حدیثا حماد بن سلمة عن سماک بن حرب عن انس رضه قال

این ذکر فرمودن نبی (دخه ل م م) علی را (خه و) تو دوست منی و امانت دار منی

۷۱ — خبر داد مرا زکریا پسر یحیی گفت زکریا خبر داد مرا پسر ابی عمر و ابو مروان گفت هریکی ابن ابی عمر و ابو مردان حدیث کرده مرا عبد العزیز از یزید پسر عبد الله پسر اسامه پسر هاد از محمد نافع پسر عیین از پدر خود از علی (ع) گفت علی رضه فرمود دبی (دخه و) (م م) ایانه تو ای علی دوست منی و امانت دار منی *

این ذکر فرمودن نبی (دخه ا م م) نه ادا خواهد کرد از طرف من مگر من یا علی

۷۲ — خبر داد مرا بشاره گفت بشاره حدیث کرد مرا عثمان و عبد الصمد گفت عثمان و عبد الصمد حدیث کرد مرا حدیثی را حماد پسر سماعه از سماک پسر حرب از انس (ع) گفت انس فرستاد نبی (دخه و) (م م)

بعث النبي صلعم براءة مع ابي بكر ثم دعاه فقال لا ينبغي ان يبلغ هذا عني الا رجل من اهلي فدعا عليا فاعطاه اياه *

۷۳ — انبانا احمد بن سليمان قال حدثنا يحيى بن ادم قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق عن حبشي بن جنادة السكوني قال قال رسول الله صلعم عاي مني و انا منه و لا يودي عني الا انا او علي *

ذكر توجيه النبي صلعم مع علي رضه

۷۴ — اخبرنا محمد بن بشار قال حدثنا عفان و عبد الصمد قالا حدثنا حماد بن سلمة عن سماك بن حرب عن انس قال بعث النبي صلعم براءة مع ابي بكر ثم دعاه فقال لا ينبغي ان يبلغ هذا الا رجل من اهلي فدعا عليا و اعطاه اياها *

سورۃ براءة را همراۃ ابي بكر صديق رضه پستقر طلبید انحضرت ابي بكر صديق را پس فرمود نه لایق است اینکه رسا ند این سورۃ براءة را از طرف من مگر مرد از اهل من پس طلبید انحضرت علی را پس داد او را آن سورۃ براءة را *
۷۳ — خبر داد مارا احمد بنو سلیمان گفت احمد حدیث کرد مارا یحیی بن آدم گفت یحیی حدیث کرد مارا اسرائیل از ابي اسحاق از حبشي پسر جنادة سکوني گفت حبشي گفت پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) علي از منست و من از او ام و نه ادا خواهد کرد از طرف من مگر من یا علي *

این ذکر و جهه بیان فرمودن نبی (د . خ . ل . م) همراه علی (خ . و)

۷۴ — خبر داد مارا محمد بنو بشار گفت محمد حدیث کرد مارا عفان و عبد الصمد گفت ان هر دو حدیث کرد مارا حماد بنو سلمة از سماك پسر حرب از انس گفت انس فرستاد نبی (د . خ . ل . م) به سورۃ براءة همراۃ ابي بكر پستقر طلبید انحضرت ابي بكر را رضه پس فرمود نه لایق است اینکه برد این سورۃ براءة را مگر مرد از اهل من پس طاہید علي را و داد او را آن سورۃ را *

۷۵ — انبانا العباس بن محمد الدوري قال حدثنا ابو نوح

فراه عن يونس بن ابي اسحاق عن ابي اسحاق عن زيد بن
 يزيع عن علي ان رسول الله صلعم بعث براءة الى اهل مكة مع
 ابي بكر ثم اتبعه بعلي فقال له خذ هذا الكتاب فامض به الى
 اهل مكة قال فالحقته و اخذت الكتاب منه قال فانصرف ابو بكر
 و هو كئيب قال يا رسول الله انزل في شبي قال لا الا اني امرت
 ان ابلغه انا او رجل من اهل بيتي *

۷۶ — اخبرني زكريا بن يحيى قال حدثنا عبد الله بن عمر

قال حدثنا اسباط عن قطر عن عبد الله بن شريك عن عبد الله بن
 رقيم عن سعد قال بعث رسول الله صلعم ابا بكر براءة حتى اذا

۷۵ — خبر داد ما را عباس پسر محمد دوري گفت عباس حديث کرد

ما را ابو نوح فراه از يونس پسر ابي اسحاق از زيد پسر يزيع از علي تحقيق
 پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) فرستاد سورة براءة را طرف اهل مكة همراه
 ابي بكر رضه پستقر قايع کرد او را بعلي پس فرمود علي بگير اين كتاب را
 بس ببر او را طرف اهل مكة گفت حضرت مرتضى علي پس لاحق شدم
 ابي بكر صديق را و گرفتم كتاب را از او گفت علي رضه پس باز گشت ابو بكر
 صديق رضه و حال آنكه او محزون و شكسته از غم بود گفت ابو بكر صديق
 اي پيغمبر خدا ابا نازل شد در حق من چيزي گفت انحضرت به مگر تحقيق
 من حكم کرده شدم اينكه رسانم آن كتاب را من بامرو از اهل بيت من .
 ۷۶ — خبر داد مرا زكريا پسر يحيى گفت زكريا حديث کرد ما را عبد الله

پسر عمر گفت عبد الله حديث کرد ما را اسباط از قطر از عبد الله پسر شريك
 از عبد الله پسر رقيم از سعد گفت سعد فرستاد پيغمبر خدا (د . خ . ل . م)
 ابا بكر صديق را به سورة براءة تا اينكه و قتيكه بود او در بعض راه فرستاد

كان ببعض الطريق (اسل عاليا فاخذها منه ثم هاربها فوجد ابو بكر
في نفسه قال فقال له رسول الله صلعم انه لا يودي عني الا انا او
(جل مني *

۷۷ — انبانا اسحاق بن ابراهيم بن راهويه قال قرأت على ابي
قردة بن موسى بن طارق عن ابي جريح قال حدثني عبد الله بن
عثمان بن خثيم عن ابي الزبير عن جابر عن النبي صلعم حين
(جع من عمرة الجعرانة بعث ابا بكر عاي الحج فاتبانا معه
حتى اذا كنا بالعرج ثوب بالصبح (ن - قرب الصبح) ثم استوى
ليكبر فسمع الزعوة خلف ظهره فوقف عاي (ن - عن) التكبير

عای را پس گرفت علی آن سوره را . ابوبکر رضه پستقر سیر کرد عای مرتضی
و رفت به آن سوره پس یافت ابوبکر صدیق در ذات خود حزن را گشت
رادی حدیث که سعد است پس فرمود ابوبکر صدیق را پیغمبر خدا (خ . د .
خ . ب) تحقیق آن سوره نراة نخواهد رسانید از طرف من مگر من یا
مرد که از من است .

۷۷ — خبر داد ما را اسحاق پسر ابراهیم پسر راهویه گفت اسحاق
خاندنم بر ابي قرده پسر موسی پسر طارق از ابي جريح گشت ابي جريح
حدیث کرده مرا عدا الله پسر عثمان پسر خثیم از ابي زبیر از جابر (خ . و)
تحقیق نبی (د . خ . ل . ه) و فتیکه رجاء فرمود انحضرت از عمرة جعرانه
که نام مکاء است فرستاد انحضرت ابا بکر را بوجع پس اقبال کردیم همراه
ابوبکر صدیق تا اینکه وقتیکه بودیم در حج که نام موضع است آذان داد
ابوبکر صبح را (ن - ذ دلت شد صبح) پستقر قابم شد ابوبکر تا اینکه تکبیر
فهاز گوید پس شنید ابوبکر آواز کردن شقر پس پشت خود پس توقف کرد بر

فقال هذا زعوة ناقة رسول الله صلعم لقد بدأ (الرسول) (ن- رسول الله) صلعم في الحج فاعلمه ان يكون رسول الله صلعم فنصاي معه فاذا علي كرم الله وجهه عليها فقال له ابو بكر اصبر ام رسول قال لا بل رسول ارسلني رسول الله صلعم ببراءة اقرأها على الناس في موسم الحج (موافا بحج) فقدمنا مكة فلما كان قبل الترويه وبدم قام ابو بكر فخطب في الناس فحدثهم عن مناسكهم حتى اذا فرغ قام علي رضي فقرأ على الناس براءة حتى ختمها ثم خرجنا معه حتى اذا كان يوم عرفة قام ابو بكر فخطب الناس فحدثهم عن مناسكهم حتى اذا فرغ قام علي رضي فقرأ على الناس براءة حتى ختمها فلما كان يوم النحر فافضنا فلما رجع ابو بكر خطب

(ن - از) تكبير پس گفت ابو بكر اين آواز ماده شمر پيغمبر خدا است (د- خ- ل- م) هر ابده تحذيق اينكه ابتدا كرد پيغمبر خدا (د- خ- ل- م) در حج پس شايد كه او مردم اينكه باشد او پيغمبر خدا (د- خ- ل- م) پس نماز خواندم همراه انحضرت پس ناگاه علي است بزرگ داد خدا ذات او را بران ماده شمر پس گفت او را ابو بكر اصبر است يا رسول است گفت حضرت علي نه بلكه رسول هشتم فرستاد مرا پيغمبر خدا (د- خ- ل- م) به سورة براءة خواندم آنرا بر مردم در موسم حج (ن - موافق به حج) پس آمديم مكه را پس هرگاه كه شد پيش روز نروند بلك روز بعدي هشتم ذي حجة استقاده شد ابو بكر صديق پس خواند در مردم پس حدوت كرد آن مردم را از اعمال و افعال حج تا اينكه و قديكه فارغ شد ابو بكر استقاده شد علي (خ- و) پس خواند بر مردم سورة براءة را تا اينكه حتم كرد آنرا پس بر مردم آمديم همراه انبي بكر تا اينكه و قديكه شد و ز عرفة برخاست ابو بكر پس خط خواند در مردم پس حدوت كرد انهارا از اعمال و اعمال حج تا اينكه فارغ شد ابو بكر رضي استقاده شد علي (خ- و) پس خواند بر مردم سورة براءة را تا اينكه ختم كرد او را پس هرگاه كه شد ابو بكر

الناس فحدثهم عن افاضتهم و عن نكرهم و عن مناسكهم فلما فرغ
قام علي فقرأ على الناس براءة حتى ختمها فلما كان يوم النفر
الاول قام ابوبكر فخطب الناس فحدثهم كيف ينفرون و كيف
يرمون فعلمهم مناسكهم فلما فرغ قام فقرأ علي براءة حتى ختمها *

ذكر قول النبي صلعم من كنت وليد فعلي (ن - فهذا) وليه

۷۸ — انبانا محمد بن المثنى قال حدثنا يحيى بن حماد

قال اخبرنا ابو واثقة عن سليمان قال حدثنا حبيب بن ابي
سائب عن ابي الطفيل عن زيد بن ارقم رض قال لما رجع رسول

صديق خطبه خواند در مردمان پس حديث كرد ايشان را از روان
شدن ايشان كه از عرفت بسوى ما و از قرباني كردن ايشان و از اعمال
و اعمال حج ايشان پس هرگاه كه فارغ شد ابوبكر صديق استقاده شد
مرتضى علي پس خواند در مردم سورة براءة را تا اينكه ختم كرد او را پس
هرگاه كه شد در اول بارگشتن حاجيان بعني روز دوازدهم ايسنا شد
ابوبكر پس خطبه خواند در مردم پس حديث كرد ايشان را چگونه باز
ميگردند و چگونه مي اندازند سنگ ريزه ها را پس تعليم كرد ايشان ر
اعمال و افعال حج ايشان را پس هرگاه كه فارغ شد ابوبكر رض استقاده شد
علي پس خواند در مردم سورة براءة را تا اينكه ختم كرد آنرا *

ابو ذر فرمودن نبي است (د. خ. م) انكس كه ياشم دوست

او پس علي است (ن - پس اين است) دوست او

۷۸ — خبر داد ما را محمد پسر مثنى گفت محمد حديث كرد ما را

يحيى پسر حماد گفت يحيى خبر داد ما را ابو واثقة از سليمان گشت سليمان
حديث كرد ما را حبيب پسر ابي سائب از ابي الطفيل از زيد پسر ارقم
(د. و) گفت زيد هرگاه رجوع كرد پيغمبر خدا (د. خ. ل. م) از حج
واع و رخصت فرمود الحضرت در آن حج مردمان را و بعد ان حج نكره

الله صلعم من حجة الوداع و نزل غدیر خم امر بدرجات فقمص ثم قال کانی قد دعیت و انی قد ترکمت فیکم الثقلین احدهما اکبر من الآخر کتاب الله و عترتی اهل بیتی فاطمورا کیف تخلفونی فیهما فانهما لن یفترقا حتی یردا الحوض ثم قال ان الله مولائی و انا ولی کل مومن ثم اخذ بید علی رضه فقال من کنت ولیه فهذا ولیه اللهم رال من رالا و عاد من عاداه غفلت لزید سمعته من رسول الله صلعم قال ما کان فی الدرجات احد الا راه عبذیه و سمعه باذنیه *

۷۹ — انبانا [محمد بن العلاء] (ن - ابو کریب محمد بن العراقی الکوفی) قال حدثنا ابو معاریة قال حدثنا الاعمش عن [سعد

و باریل شد انحضرت مدیر خم را که قام موضع است حکم کرد بدرجات بعدی بایستاده کردن مدبر پس ایستاده کرده شد پستور فرمود گویا که من تحقیق طلبیده شده ام پس قبول کردم و تحقیق من تحقیق گذاشته ام در میان شما دو چیز ثقیل و گران یکی آن هردو بزرگتر است از دیگر کتاب الله و آل خود اهل بیت خود پس نظر کنید چگونه خلافت خواهید کرد مرا در آن هردو پس تحقیق آن هر دو هرگز نه جدا خواهند شد تا اینکه وارد خواهند شد بر حوض کوثر پستور فرمود تحقیق خدا دوست منست و من دوست او پس مومن ام پستور گرفت دست علی را (خه و) پس گفت آنکس که باشم دوست او پس این دوست اوست ای بار خدا دوست دار آنکس را که دوست دارد علی را و دشمن دار آنکس را که دشمن دارد علی را پس گفتم زید را شنیدی توان حدیث از رسول خدا (ده خه ن هه) گفت زید نبود در درجات کسی مگر دید آن امر را بهر دو چشم خود و شنید آن امر را بهر دو گوش خود *

۷۹ — خبر داد مارا [محمد پسر علاء گفت محمد] (ن - ابو کریب محمد پسر عراقی کوفی گفت ابو کریب) حدیث کرد مارا ابو معاریة گفت حدیث کرد مارا اعمش از [سعید پسر عبیده از ابی بریده] (ن - سعید

بن عبدة عن أبي بريدة [ن - سعد بن جابر عن ابن بريدة]
 عن أبيه قال بعثنا رسول الله صلى الله عليه وسلم في سرية واستعمل علينا عليا
 رضي الله عنه فلما سألنا كيف رأيتكم صاحبكم قال أنا شكوتك و
 لما شكاه غمري فرفعت رأسي و كنت رجلا مكبا ن - مكبا)
 فإذا وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم قد احمر فقال من كنت دابة فعلي وليه *
 ۸۰ — انبأنا محمد بن المثنى قال حدثنا ابو احمد قال حدثنا

عبد الملك بن أبي عبيدة عن الحكم عن سعد بن جابر عن ابن
 عباس رضي الله عنه قال حدثني بريدة قال بعثني النبي صلى الله عليه وسلم مع علي الى
 اليمن فرأيت معه جفوة ان - منه جفوة فلما رجعت شكوتك الي

پسر عمیر از پسر بريدة (از پدر خود گفت فرستاد ما را پیغمبر خدا (د . خ .
 ل . م) در پاره ار لشکر و عامل کرد بر ما علی را (خ . و) پس هرگاه که
 رجوع کردیم سوال کرد آن حضرت ما را چگونه دیدید شما صحبت صاحب
 خود را یعنی علی مرتضی را پس اما من شکایت کردم علی را و هرگاه که
 شکایت کرد علی را نیز من (ن - پس اما شکایت نکردم علی مرتضی را من
 و اما شکایت او را نیز من) پس برداشتم سر خود را و بودم من مرد سر
 فرو آورده پس ناگاه روی آنحضرت (د . خ . ل . م) تحقیق سرخ شد از
 خشم پس گفت آنکس که باشم دوست او پس علی هست دوست او .

۸۰ — حدیث کرد ما را محمد پسر عقیلی گفت محمد حدیث کرد ما را
 ابو احمد گفت ابو احمد حدیث کرد ما را عبد الملك پسر ابی عبیده از حکم
 از سعید پسر جبیر از عباس (ح . و) گفت ابن عباس حدیث کرد مرا
 بريدة گفت بريدة فرستاد مرا ابی (د . خ . م .) همراه علی رضي الله عنه
 یمن پس دیدم همراه او بدی را (ن - از علی بدی را) پس هرگاه رجوع
 کردم شکوة کردم علی را طرف نبی (د . خ . ل . م) پس بلاد کرد
 آنحضرت سر مبارک خود را طرف من و فرمود ای بريدة آنکس که باشم
 دوست کرده شدی او پس علی است دوست کرده شدی او .

النبي صلعم فرفع رأسه الي و قال يا بريدة من كنت مولاه فعلي مولاه *

۸۱ — انبانا ابو داود قال حدثنا ابو نعيم قال حدثنا عبد

الملك بن ابي عبيدة قال حدثنا الحكم بن سعيد بن جبير
[عن ابن عباس رض قال حدثني بريدة قال بعث النبي صلعم عليا
على اليمن] (ن - عن ابن عباس عن بريدة قال خرجت مع
علي رضي الى اليمن فرأيت معه جفوة فقربت علي النبي صلعم)
فذكرت عليا رضي فاقصته فجعل رسول الله صلعم يتعذر وجهه و قال
يا بريدة انت اولي بالمؤمنين من انفسهم قلت بلى يا رسول
الله قال من كنت مولاه فعلي مولاه *

۸۲ — اخبرني زكريا بن يحيى قال حدثنا نصر بن علي

قال انبانا عبد الله بن داود عن عبد الواحد بن ايمن عن ابيه ان
سعدا قال قال رسول الله صلعم من كنت مولاه فعلي مولاه *

۸۱ — خبر داد مارا ابو داود گفت ابو داود حديث کرد مارا ابو نعيم

گفت ابو نعيم حديث کرد مارا عبد الملك پسر ابي عبيده گفت عبد الملك
حديث کرد مارا حكم از سعيد پسر جبير [از پسر عباس (خ و) گفت
پسر عباس حديث کرد مرا بريدة گفت بريدة فرستاد ببي (د و خ و ل و م)
علي را بر يمن] (ن - از پسر عباس از بريدة گفت بريدة خارج شدم
همراه علي (خ و) سوى يمن پس ديدم اروممي را پس آمدم ذديك
نبي (د و خ و ل و م) پس دكر كردم علي را (خ و) پس نقصان بيان
كردم او را پس شروع كرد پيغمبر خدا (د و خ و ل و م) تغيير مي فرمود
روي مبارك خود را و فرمود اي بريدة ابا نيسم بهتر به مومنان از ذات
هايي ايشان گفتم آري اي پيغمبر خدا گفت انحضرت آنكس كه باشم
دوست كرده شده او پس علي است دوست كرده شده او *

۸۲ — خبر داد مارا زكريا پسر يحيى گفت زكريا حديث کرد مارا نصر

پسر علي گفت نصر خبر داد مارا عبد الله پسر داود از عبد الواحد پسر ايمن

۸۳ — انبانا فتیبة بن سعید قال حدثنا ابن ابی عدی عن عوف عن میمون بن ابی عبد الله رضى قال قال رسول الله صلعم من كنت مولاة فعلي مولاة *

۸۴ — انبانا فتیبة بن سعید قال حدثنا ابن ابی عدی عن میمون بن ابی عبد الله قال قال زید بن ارقم رضى قام رسول الله صلعم فحمد الله و اثنی علیه ثم قال الستم تعلمون انی اولی بكل مؤمن و مؤمنة من نفسه قالوا بلی نشهد لانک اولی بكل مؤمن من نفسه قال فانی من کنت مولاة فهذا مولاة و اخذ بید علی *

۸۵ — انبانا محمد بن یحیی بن عبد الله الذیسابوری و احمد بن عثمان بن حکیم قالا حدثنا عبید بن موسی قال انبانا

لاز پدر خود تحقیق سعد گفت گفت پیغمبر خدا (د . خ . ل . م .) انکس که باشم دوست داشته شدی او پس علی است دوست داشته شدی او *

۸۴ — خبر داد مارا قتیبه پسر سعید گفت قتیبه حدیث کرد مارا پسر ابی عدی از عوف از میمون پسر ابی عبد الله (د . خ . و) گفت گفت پیغمبر خدا (د . خ . م) انکس که باشم دوست داشته شدی او پس علی است دوست داشته شدی او *

۸۴ — خبر داد مارا قتیبه پسر سعید گفت قتیبه حدیث کرد مارا پسر ابی عدی از میمون پسر ابی عبد الله گفت پسر ابی عبد الله گفت زید پسر ارقم (د . خ . و) استفاده شد پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) پس شکر کرد خدا را رثنا کرد بر او تعالی پس فرمود ایانه شما می داید تحقیق من بهتر ام بهر مؤمن و مؤمنه از ذات او گفتند مردم آری شاهد می دهیم هر ایفه تو بهتر است به هر مؤمن از ذات او فرمود پس تحقیق من انکس که باشم دوست داشته شدی او پس اینست دوست داشته شدی او و گرفت انحضرت دست علی را *

۸۵ — خبر داد مارا محمد پسر یحیی پسر عبد الله ذیساپوری و احمد پسر عثمان پسر حکیم گفتند ان هر دو حدیث کرد مارا عبید پسر موسی

هانی بن ایوب عن طلحة الايامي . قال حدثنا عمير بن سعد انه
سمع عليا و هو ينشد في الرحبة من سمع (رسول الله صلعم يقول
من كنت مولا فعلي مولا فقام بضعة عشر فشهدوا *

۸۶ — انبانا محمد بن الحنفی قال حدثنا محمد قال
حدثنا شعبه بن ابي اسحق قال سمعت سعيد بن وهب قال قام
خمسة او ستة من اصحاب النبي صلعم فشهدوا ان رسول الله
صلعم قال من كنت مولا فعلي مولا *

۸۷ — انبانا علي بن محمد بن علي قاضي المصيصه قال
حدثنا خلف قال حدثنا اسرائیل عن ابي اسحاق قال حدثني
سعيد بن وهب انه قام ما يابيه ستة و قال زين بن يابيع و قام ما

گفت عبید خبر داد مارا هانی پسر ایوب و طلحة ایامی گفت حدیث کرد
مارا عمیر پسر سعد تحقیق او شیدم علی را و حال آنکه او سوال میکرد
در مکان موی مسجد کدام مرد شیدم پیغمبر خدا را (د . خ . م) می
فرمود آنکس که باشم دوست داشته شد او پس علی است دوست داشته
شد او پس ایستاده شد پاره ده کس پس شهادت دادند که مشاهده ایم •
۸۶ — خبر داد مارا محمد پسر هادی گفت محمد حریث کرد مارا

محمد گفت محمد حدیث کرد مارا شعبه پسر ابي اسحق گفت پسر ابي
اسحاق شیدم سعید پسر وهب را گفت سعید ایستاده شد و بانش
از اصحاب نبی (د . خ . ل . م) پس شاهدی دادند تحقیق پیغمبر خدا
(د . خ . ل . م) گفت آنکس که باشم دوست داشته شد او پس علی
است دوست داشته شد او •

۸۷ — خبر داد مارا علی پسر محمد پسر علی قاضی مصیصه گفت علی
حدیث کرد مارا خلف گفت خلف حدیث کرد مارا اسرائیل از ابي اسحاق
گفت ابي اسحاق حدیث کرد مرا سعید پسر وهب تحقیق شان ایست که
ایستاده شد و رانچوب نه مضمحل و د جانب سعید شش مرد و گنت زید پسر

یا ایها نبی سئۃ فشهدوا انهم سمعوا رسول الله صلعم يقول من کنث
مولاه فعلي مولاه *

۸۸ — انبأ ابو داود قال حدثنا عمران بن ابان قال حدثنا
شریک قال حدثنا ابو اسحاق عن زید بن یزید قال سمعت علی بن
ابی طالب رضی عنہ قال فی منبر الکوفۃ فی منشد الله رجلا لا اشد
الا اصحاب محمد صلعم الی سمع رسول صلعم یوم غدیر خم یقول
من کنث مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه فقام
سئۃ من جاذب المنبر و سئۃ من الجاذب الاخر (ن - من جانب
المنبر الاخر) فشهدوا انهم سمعوا رسول الله صلعم یقول ذاک * قال
شریک فقلت ابی اسحاق الی سمعت البراء بن عازب رضی عنہ یحدث

یدیع و ایستاده شد از آن طرف که متصل بود از طرف صرا شش مرد پس شاهده
دادند که تحقیق آن مردم شنیدند پیغمبر خدا را (د . خ . م) میگفت
آنکس که باشم دوست کرده شدی او پس علی است دوست کرده شدی او .
۸۸ — خبردار مارا ابوداود گفت ابوداود حدیث کرد مارا عمران پسر
ابان گفت عمران حدیث کرد مارا شریک گفت شریک حدیث کرد مارا
اسحاق از زید پسر یزید گفت زید شنیدم علی پسر ابی طالب را (خ . و)
میگفت بر منبر کوفه تحقیق من قسم دهیده ام بخدا مرد را نه قسم میدهم
مگر اصحاب محمد را (د . خ . ل . م) ای شنیدان مردم پیغمبر خدا را
(د . خ . م) روز غدیر خم که نام مکان است گفت آنحضرت آنکس که
باشم دوست کرده شدی او پس علی است دوست کرده شدی او ای بارخدا یا
دوست دار آنکس را که دوست دارد علی را و دشمن دار آنکس را که
دشمن داشت علی را پس ایستاده شد شش مرد از طرف منبر و شش مرد
از طرف دیگر (طرف منبر آخر یعنی طرف دیگر منبر) پس شاهده
دادند که تحقیق آنها شنیدند پیغمبر خدا را (د . خ . ل . م) میفرمود
این را * گفت شریک پس گفتم ابی اسحاق را آیا شنیدی تو براء پسر
عازب را (خ . و) حدیث میآورد باین حدیث از پیغمبر خدا گفت ابواسحاق

بهذا عن رسول الله صلعم قال نعم * قال ابو عبد الرحمن عمران بن
(ن) الواسطي ليس بقوي في الحديث *

ذكر قول النبي صلعم علمي ولي كل مومن من بعدي

۸۹ — حدثنا احمد بن شعيب قال اخبرنا قتيبة بن سعيد

قال حدثنا جعفر بعزي ابن سليمان عن (ن) يزيد عن مطرف (ن) -
يزيد (الرشك عن مطرف) بن عبد الله عن عمران بن حصين
رضه قال بعث (ن - جهز) رسول الله صلعم جيشا واستعمل عليهم
علي بن ابي طالب رضه فمضى في السرية فاصاب جارية فانكروا
عليه و تعاقد اربعة من اصحاب رسول الله صلعم فقالوا اذا
لقينا رسول الله صلعم فنشكو عليه (ن - اخبرناه ما صنع) و كان
المسلمون اذا رجعوا من سفر بدأوا برسول الله صلعم فسلموا عليه

آری گفت ابو عبد الرحمن عمران بن امام الواسطی نیست قوی در حدیث.

ابن ذکر فرمودن نبی است (د. خ. ل. ه) علی ولی

هر مومنیست از پس من

۸۹ — حدیث کرد مارا احمد بن شعیب گفت احمد بن خبر داد مارا
قتیبه بن سعید گفت قتیبه حدیث کرد مارا جعفر بن ایسر سلیمان بن
عبد الله از عمران بن حصین (د. خ. و) گفت فرستاد (ن - ساخت و آماده
کرد) پیغمبر خدا (د. خ. ه) لشکر را و عامل کرد بر او شان علی بن
ابی طالب را (د. خ. و) پس گذشت در گروهی از لشکر پس رسید کدیوک
را پس نگاه کردند آن مردم درو و عقد و عهد کردند چهار مردم از اصحاب
پیغمبر خدا (د. خ. ل. ه) پس شکایت خواهیم کرد برو (ن - خبر
خواهیم داد آنحضرت را آنچه را که کرد علی) و بودند مسلمانان
و تنگیه رجوع میکردند از شهر ابتدا میکردند به پیغمبر خدا (د. خ. و
ل. ه) پس سلام میکردند بر آنحضرت پسر باز میکردند طرف

ثم انصرفوا الى احوالهم فلما قدمت المصرية فسلموا على النبي عليه السلام فقام احد الاربعة فقال يا رسول الله الم تر ان علي بن ابي طالب صنع كذا و كذا فاعرض عنه رسول الله صلعم ثم قام الثاني فقال مثل ذلك ثم قام الثالث فقال مثل مقالته ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل اليهم رسول الله صلعم والغضب يعرف في وجهه فقال ما تريدون من علي ان عليا مني و انا منه و هو ولي كل مومن من بعدي *

ذكر قول النبي صلعم علي وليكم مرقضى (ن - من بعدى)

۹۰ - حدثنا (ن - اخبرنا) احمد بن شعيب قال اخبرنا

خانهاى خود پس هرگاه كه آمد گروهى از لشكر پس سلام كردند بر نبي برو سلام ايستاد يكي از چهار مردم پس گفت اى پيغمبر خدا ايا نمي بيني تحقيق علي پسر ابي طالب كرد چنين و چنين يعني كذبيزك گرفته پس روى گره ازيد از او پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) پسر ايستاده شد دويم مرد پس گفت مانند گفتن مرد اول پس ايستاده شد سيم مرد پس گفت مانند گفتن مرد اول پس ايستاده شد چهارم مرد پس گفت مانند آنچه پير كه هر سه گفتند پس روى مبارك گردانيد طرف آن چهار مردم پيغمبر خدا (د . خ . م) حال آنكه غصه شناخته مي شد در روى مبارك آنحضرت پس گفت آنحضرت چه اراده مي داريد از علي تحقيق علي از منست و من از علي ام و او ولي هر مومن است از پس من *

ذكر فرودن ناسى است (د . خ . ل . م) على دوست

شما است بر پسنديده (ن - از پس من)

۹۱ - خبر داد ما را احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد ما را

واصل بن عبد الاعلی الكوفي عن ابي فضیل (ن - ابن فضیل)
 عن الاصلح عن عبد الله بن بريد عن ابيه قال بعثنا رسول الله
 صلعم الى اليمن مع خالد بن الوليد و بعث عليا علي جيش
 آخر و قال ان التقيتما فعلى كرم الله وجهه على الناس و ان
 تفرقتما فكل واحد منكما على حدة فلقينا بني زيد من اهل
 اليمن و ظهر المسلمون على المشركين فقاتلنا المفاتلة و سبينا
 الذرية فاصطفى علي جارية لنفسه [من اي] (ن - منهن)
 فكتب بذلك خالد بن الوليد الى النبي صلعم و امرني ان
 انال منه قال فدفعتم الكتاب اليه و نلت من علي و فتغبر
 [وجهه اي النبي صلعم فقلت هذا مكان العاين بعثتني مع

واصل پسر عبد الاعلی کوفی از ابي فضیل از اصلح از عبد الله پسر بريد
 از پدر خود گشت پدر او فرستاد ما را پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) طرف
 یمن همراه خالد پسر ولید و فرستاد آنحضرت علی را سردار کرده بر لشکر
 دیگر و گفت اگر ملاقات خواهید کرد هر دو یعنی خالد و علی رضي الله
 عنهما پس علی است بخند خدا ذات او را سردار بر مردم و اگر جدا
 خواهید شد شما هر دو پس هر يك از شما هر دو علی حده است پس
 جنگ کردیم بني زيد را که قبيلة از اهل یمن بودند و غالب شدند
 مسلمانان بر کفار پس قتل کردیم جنگ کنندگان را و بندي کردیم ذريت
 آنها را پس چید علی رض کنیزک را برای ذات خود از پدر من پس
 نوشت این حقیقت را خالد پسر ولید طرف نبی (د . خ . ل . م) و
 حکم کرد مرا اینکه رسانم ازو آن مکثوب را گفت رادی پس دوع کردم
 آن کتاب را طرف آنحضرت و شکایت کردم از علی (ح . و) پس متغیر شد
 [روی مبارک او ای نبی (د . خ . ل . م) پس گفتم این جای پناه گیرنده
 است بخدا یعنی پناه میگیرم بخدا از خشم گرفتن خدا و خشم گرفتن
 رسول خدا فرستادی مرا همراه مرد و لازم کردی مرا بفرمانبرداری او

رجل و الزمته بطاعته فبلغت ما أرسلت به فقال رسول الله صلعم اي لا تقعن! (ن - وجه رسول الله صلعم و قال لا تعصين) يا بريدة في علي فان علي مني و اذا منه و هو وليكم بعدي *

ذكر قول النبي صلعم من سب عليا فقد سبني

۹۱ — ابنا احمد بن شعيب قال اخبرنا العباس بن محمد الدوري قال حدثني يحيى بن ابي بكر (ن - زكريا) قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق عن ابي عبد الله الجدلي قال دخلت على ام سلمة رض فقلت اتسب رسول الله صلعم تقول قلت سبحان الله او معاذ الله قالت سمعت رسول الله صلعم يقول من سب عليا فقد سبني *

پس رسانیدم آنچه بزرگوار و مستند شده ام فان چو پس گفت پیغمبر خدا (د . خ . م) مرا البته تافقی قر ای بريدة [(ن - رري) مبارک پیغمبر خدا (د . خ . ل . م .) و فرموده بدگوئي کن (در علي پس تحقیق علي از دست و من از علي ام و او دوست شما است پس من *

این ذکر فرودن نبی است (د . خ . ل . م) آنکس که

زبون گفت علی را پس تحقیق زبون گفت مرا

۹۱ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا عباس پسر محمد دوري گفت عباس حدیث کرد مرا يحيى پسر ابي بكر گفت يحيى حدیث کرد مارا اسرائيل از ابي اسحاق از ابي عبد الله جدلي گفت داخل شدم بر ام سلمه (د . خ . و) پس گفت ام سلمه ايا زبون ميگوئي پیغمبر خدا را (د . خ . م) پرهیز کنید گفتم پاک است خدا يا پناه خدا بکلمه او شك راري ابو اسحاق است که سبحان الله گفت ابو عبد الله يا معاذ الله گفت ام سلمه شنیدم پیغمبر خدا را (د . خ . م) مي گفت آنکس که زبون گفت علي را پس تحقیق زبون گفت مرا *

۹۲ — اذنا احمد بن شعيب قال اخبرنا عبد الاعلى بن واصل بن عبد الاعلى الكوفي قال حدثنا جعفر بن عون عن شقيق (ن - سعد) بن ابي عبد الله قال حدثني ا جعفر بن ابي بكر بن خالد بن عهقة . (ن - ابو بكر بن خالد بن عهقة) قال (أيت سعد بن مالك رض بالمدينة فقال ذكر ابي انكم لتسبون عليا فقلت قد فعلنا قال لعلك سببته قلت معاذ الله وان لا تسبه فلو وضع المنشار على مفرقي على ان اسب عليا ما اسبه بعد ما سمعت من رسول الله صلعم الترهيب في موالاته و الترهيب في معاداته *

۹۳ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني هارون بن عبد الله البغدادي الجبالي (ن - الجبال) قال حدثنا مصعب بن

۹۲ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا عبد الاعلى پسر واصل پسر عبد الاعلى كوفي گفت عهد الاعلى حديث كرد مرا جعفر پسر عون از شقيق (ن - سعد) پسر ابي عبد الله گنت شقيق حديث كرد مرا جعفر پسر ابي بكر پسر خالد پسر عهقة (ن - عهقة) گفت جعفر ديدم سعد پسر مالك را (خ - و) در مدينه پي گفت سعد ذكر كرده شد مرا كه تحقيق شما هراينه سب مي كديد علي را پس گفتم تحقيق كرديم گنت سعد شايد كه تو زبون گفته باشي او را گفتم پناه طلبیده شد بخدا ازين گناه گنت نه زبون خواهي گفت علي را پس اگر نهاده شود ارة بر سر من اينكه سب كدم علي را نه سب خواهم كرد علي را بعد آنچه كه شنيدم از پيغمبر خدا (د - خ - و) رغبت كنديدن در دوستي او و ترسانيدن در دشمني او *

۹۳ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا هارون پسر عبد الله بغدادی جبالي گنت هارون حديث كرد مرا

المقدام قال حدثنا فطر (ن - مطرف) بن خليفة عن ابي الطفيل
و اخبرنا ابو داود قال حدثنا محمد بن سليمان قال حدثنا فطر
(ن - مطرف) عن ابي الطفيل عامر بن واثلة قال جمع على الناس
في الرحبة فقال انشد بالله كل امرئ ما سمع رسول الله صلعم يقول
(ن - قال) في غدير خم ما سمع فقام أناس فشهدوا ان رسول الله صلعم
قال يوم غدير خم الستم تعلمون اني اراى بالمؤمنين من انفسهم
و هو قائم ثم اخذ بيد علي فقال من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم
وال من والاه و عاد من عاداه قال ابو الطفيل فخرجت و في
نفسي منه شيء فلقيت زيد بن ارقم رض فاخبرته فقال وما تذكر
اذا (ن - و ما تشكو) سمعته من رسول الله صلعم والمفظ لابي داود *

مصعب پسر مقدم گفت مقدم حديث کرد مارا فطر پسر خليفة از ابي
الطفيل و خبر داد مارا ابو داود گفت ابو داود حديث کرد مارا
محمد پسر سليمان گفت محمد حديث کرد مارا فطر پسر ابي طفيل
عامر پسر واثله گفت عامر جمع کرد علي مردم را در جای لوی مسجد
پس فرمود قسم مي دهم بخدا هر مرد را که شنيد پيغمبر خدا را
(د . خ . ل . م) مي فرمود (ن - فرمود) در موضع غدير خم
انچيز که شنيد پس ايستاده شد مردم پس شاعدي دادند تحقيق پيغمبر
خدا (د . خ . م) گفت روز غدير خم ايا نه شما مي دانيد که تحقيق
من بهتر ام مؤمنين را از ذالهاي ايشان دران حالیکه انحضرت ايستاده
بود پستر گرفت دست علي را پس گفت انکس که باشم دوست کرده شد
او پس علي است دوست او اي الله درست دار انکس را که دوست دارد
علي را و دشمن دار انکس را که دشمن دارد علي را گفت ابو طفيل پس
بيرون آمدم و در ذات من از طرف علي چيزی بود پس ملاقات کردم
زيد پسر ارقم را (د . خ . و) پس خبر دادم او را پس گفتم زید و چه
انکار (ن - شکوه) ميکني تو من شنيدم آن حديث را از رسول خدا
(د . خ . م) و لفظ حديث برای ابو داود است *

۹۴ — انبانا احمد بن شعيب قال اخذني ابو عبد الرحمن
 ذكرنا بن يحيى السجستاني قال حدثني محمد بن عبد الرحيم
 قال انبانا ابراهيم قال حدثنا معن قال حدثني موسى بن يعقوب
 عن المهاجر بن سمار (ن - سمار) عن عايشة بنت سعد و عامر
 بن سعد عن سعد ان (سول الله صلعم خطب وقال اما بعد
 ايها الناس فاني وايكم قالوا صدقت ثم اخذ بيد علي فرفعها ثم
 قال هذا داي و المودي عني وال اللهم من والاه و عاد الهم [
 (ن - وال الله من والاه و عاد الله) من عاداه *

۹۵ — انبانا احمد بن عثمان († البصري ابو الجوزا قال
 اخبرنا ابن عتبة بنت سعد عن سعد (قال حدثنا ابن عبيدة
 و هو هذ بن خالد البصري عن عايشة بنت سعد عن سعد رض

۹۴ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا ابو
 عبد الرحمن ذكرنا پسر يحيى سجستاني گفت ابو عبد الرحمن حديث كرد مرا
 محمد پسر عبد الرحيم گفت محمد خبر داد مارا ابراهيم گفت ابراهيم
 حديث كرد مارا معن گفت معن حديث كرد مرا موسى پسر يعقوب از
 مهاجر پسر شمار از عايشه دختر سعد و عامر پسر سعد از سعد تحقيق
 پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) خطبه خواند پس فرمود اما اي مردمان پس
 تحقيق من دوست شما ام گفتند مردم راست گفتي تو پس گرفت الحضر
 دست علي را پس برداشت اذرا پس گفت اين دوست من است و ادا
 كندة است احكام را از طرف من دوست دار اي الله انكس را كه
 دوست دارد علي را و دشمن داراي الله انكس را كه دشمن دارد او را *

۹۵ — خبر داد مارا احمد پسر عثمان († بصری ابو جوزا گفت احمد
 خبر داد مرا پسر عتبة دختر سعد از سعد) گفت احمد حديث كرد مارا
 پسر عبيدة و او هذ بن خالد بصری است از عايشه دختر سعد از سعد

قال اخذ رسول الله صلعم بيد علي فخطب فحمد الله تعالى
و اثنى عليه ثم قال الستم تعلمون (ن - الم تعلمون اني اولي
بكم من انفسكم قالوا نعم صدقت يا رسول الله ثم اخذ بيد علي
وفرعها و قال من كنت مولاة (ن - وليه) فهذا وليه و ان الله
يوالي من الاله و يعادي من عاداه *

۹۶ — اذباذ احمد بن شعيب قال اخبرنا زكريا بن يحيى
قال حدثنا يعقوب بن جعفر بن ابي كثير عن مهاجر بن سمار
(ن - سمار) قال اخبرني عائشة بنت سعد عن سعد رض قال
كنا مع رسول الله صلعم بطريق مكة و هو متوجه اليها فلما باغ
عديرخم وقف الناس ثم رد من مضى و لحقه من تخلف فلما
اجتمع الناس اليه قال ايها الناس هل بلغت قالوا نعم قال

(خ - و) گفت سعد گرفت پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) دست علی
را پس خطبه خواند پس شکر گفت خدا تعالی را و ثنا گفت بر او پستو
گفت ایانه شما میدادید که تحقیق من بهتر ام بشما از ذلتهای شما
گذشتد ای راست گفتی ای پیغمبر خدا پستو گرفت دست علی را پس
بلند کرد او را و گفت آنکس که باشم دوست کرده شده او پس این است
دوست کرده او و تحقیق خدا دوست میدارد آنکس را که دوست
داشت او را و دشمن دارد آنکس را که دشمن داشت علی را *

۹۶ — خبر داد ما را احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد ما را زکریا
پسر یحیی گفت زکریا حدیث کرد ما را یعقوب پسر جعفر پسر ابی کثیر از
مهاجر پسر سمار گفت مهاجر خبر داد ما را عائشه دختر سعد از سعد
(خ - و) گفت سعد بودیم ما همراه پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) در راه
مکه و حال آنکه الحضرت متوجه بود طرف مکه پس هرگاه رسید الحضرت
عديرخم را توقف کرد مردم پستو باز گردانید آنکس را که پیشتر رفته بود و
لاحق شد او را آنکس که پس مانده بود پس هرگاه که مجتمع شد مردم

اللهم اشهد ثلث مرات يقولها ثم قال ايها الناس من وليكم قالوا
الله ورسوله اعلم ثلاثا ثم اخذ بيد علي فاقامه فقال من كان
الله ورسوله وليه فهذا وليه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه *

ذكر الترفيب في حب علي رضي و ذكر دعاء النبي

صلعم لمن احبه و ذكر دعائه علي من ابغضه

۹۷ — انبانا احمد بن شعيب قال حدثنا اسحاق بن اسمعيل

(ن- ابراهيم) بن راهويه قال انبانا النضر بن شميل قال حدثنا عبد

الجليل بن عطية قال حدثنا عبد الله بن بريدة قال حدثني ابي

طرف آنحضرت فرمود ای مردم ایبا رسايدم احكام مردم گفتند آری گفت
ای بار خدایا شاعدي ميدهم سه دفعه مي فرمود آن كلمه را يستر گفت
ای مردم کيست دوست شما گفتند مردم خدا و پيغمبر ار دانا تراست
سه دفعه فرمود لفظ ايها الناس را پس گرفت دست علي را پس برداشت
آنها پس گفت آنکس که باشد خدا و رسول او دوست او پس اين است
دوست او ای بار خدایا دوست دار آنکس را که دوست داشت او را و
دشمن دار آنکس را که دشمن داشت او را *

این ذکر رخصت کنایه این است در دوشی علی (خ و)

و ذکر دعای نبی است (د و ه و) برای آنکس که دوست

داشت علی را و ذکر دعای بد فرمودن آنحضرت را

بر آنکس که دشمن داشت علی را

۹۸ — خبر داد ما را احمد پسر شعيب گفت احمد حديث کرد ما را

اسحاق پسر اسمعيل پسر راهويه گفت اسحاق خبر داد ما را نضر پسر

شميل گفت نضر حديث کرد ما را عبد الجليل پسر عطيه گفت عبد الجليل

حديث کرد ما را عبد الله پسر بريدة گفت عبد الله حديث کرد ما را پدر من

قال لم يكن (ن - لم اجد) من الناس ابغض الي من علي بن ابي طالب حتى احببت رجلا من قريش لا احبه الا علي بعض علي فبعث ذلك الرجل علي خيل فصحبته و ما صحبتته الا علي بغض علي فاصاب سببا فكتب الى النبي صلعم ان يبعث اليه من يخمسه فبعث اليها عليا و في السبي وصيفة من افضل السبي فاما خمسه صارت في الخمس ثم خمس فصارت في اهل بيت النبي صلعم ثم خمس فصارت في آل علي فاتانا و رأسه يقطر فقلنا ما هذا فقال لم تروا الوصيفة صارت في الخمس ثم صارت في اهل بيت النبي صلعم ثم صارت في آل علي فوقعنا عليها فكتب و بعثني مصدقا لكتابه الى النبي صلعم مصدقا لما

گفت پدر من نبود (ن - نیاافتم) کسی از مردم دشمن تر طرف من از علي پسو ابیطالب تا اینکه دوست میداشتم مردی را از قبیله قریش نه دوست داشتم او را مگر پدر دشمنی علي پس فرستاد آنحضرت این مرد را در لشکر پس همراه شدم او را و نه همراه شدم او را مگر بر عداوت علي پس رسید آن مرد بدیدی را پس دوش آن مرد طرف نبی (۵۰ - ۵۱) آنکه فریاد طرف آن مرد آنکس را که پنج حصه کند او را پس فرستاد آنحضرت طرف ما علي را و در بدی کدیزک بود از بهتر بدی پس هرگاه که پنج حصه کرد او را گشت آن کدیز در خمس و پنجم حصه پس پنج حصه کرد پنجم حصه را گشت آن کدیز در اهل بیت نبی (۵۰ - ۵۱) پس پنج حصه کرد آن پنجم حصه را پس گشت آن کدیزک در آل علي پس آمد نزد ما و حال آنکه سر او می چید از آب پس گفتم چیست این پس گفت ایما نمی بیند کدیزک را گشت در خمس پس گشت در اهل بیت نبی (۵۰ - ۵۱ - ۵۲) پس گشت در آل علي پس بدگوئی کردم آن کدیز پس دوش آن مرد و فرستاد مرا در آن حالیکه تصدیق و راست کننده ام کتاب او را طرف نبی (۵۰ - ۵۱ - ۵۲)

قال في علي فجعلت اقول عليه صدقا و يقول صدق فامسك بيدي رسول الله صلعم و قال اتبغض عاليا فقلت نعم فقال لي لا تبغضه و ان كنت تحبه فازدد له حبا فوالذي نفسي بيده انصيب آل علي في الخمس افضل من وصيفة فما كان احد بعد رسول الله صلعم احب (ن - افضل) الي من علي رضي قال عبد الله بن بريدة و الله ما كان في الحديث بذي و بين النبي صلعم غير ابي *

۹۸ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا الحسن بن حريث المروزي قال حدثني الفضل بن موسى عن الاعمش عن ابي اسحاق عن سعد بن وهب قال قال علي كرم الله وجهه في الرحبة انشد بالله من سمع رسول الله صلعم يوم غدیر خم

دران حالیکه تصدیق کفذه ام برای آن چیز که گفت علی پس شروع کردم که بگویم مران حضرت از روی راست گفت آن مرد پس گرفت دست مرا پیغمبر خدا (د. خ. ه. و) و گفت ای دشمن میداری علی را پس گفت آری پس گفت مرا نه دشمن دار او را و اگر باشی تو که دوست میداری او را پس زیاده کن برای او دوستی را پس قسم است آن خدای را که ذات من در دست قدرت اوست البته حصه آل علی در خمس بهتر است از چاره بریده گوید پس نبود کسی بعد پیغمبر خدا (د. خ. ل. ه.) دوست تر (ن - بهتر) طرف من از علی (خ. و) گفت عبید الله پسر بریده قسم خدا است نبود در حدیث در میان من و در میان نبی (د. خ. ل. ه.) سوای پدر من *

۹۸ — خبر داد ما را احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد ما را حسین پسر حربت مروزی گفت حسین حدیث کرد مرا فضل پسر موسی از اعمش از ابی اسحاق از سعید پسر وهب گفت سعید گفت علی بزرگ کفد خدا ذات او را در جای سرای مسجد سوگند می دهم بخدا انکس را که بشنود پیغمبر خدا را (د. خ. ل. ه. و) روز غدیر خم میگفت خدا (ن. ه.)

يقول [الله و ابي و انا] (ن - ان الله و (سواء) ولى المؤمنين و من كنت و ابيه فهذا وليه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره [قال سعيد فقام] (ن - قال فقال سعيد قام) الى جنبى ستة و قال زيد بن يذيع (ن - منيع) قام من عندي ستة و قال عمرو [بن مرة و ساق الحديث] (ن - ذي مري أحب من احبه و ابغض من ابغضه و ساق الحديث - رواه اسرائيل عن ابي اسحاق عن عمرو ذي مري) *

۹۹ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا علي بن محمد بن علي قال حدثنا خلف بن تميم قال حدثنا اسرائيل قال حدثنا ابو اسحاق عن عمرو ذي مري قال شهدت عليا في الرحبة

تحقيق خدا و رسول او) دوست متست و من دوست مومنان ام و انكس كه باشم دوست او پس اين علي دوست اوست اى بار خدا دوست دار انكس را كه دوست دارد او را و دشمن دار انكس را كه دشمن دارد او را و ياري كن انكس را كه ياري كند او را گفت سعيد پس استاده شد (ن - گفت ابواسحاق پس گفت سعيد ايستاده شد) طرف پهلوى من شش نفر و گفت زيد بسر يذيع از نزد من (ن - ايستاده شد) شش نفر و گفت عمرو و سر مرة و روان كود حديث تا آخر (ن - گفت عمرو ذي مري دوست ميدارم انكس را كه دوست داشت علي را و دشمن ميدارم انكس را كه دشمن داشت علي را و روان كود حديث را تا آخر روايت كرد او را اسرائيل از ابي اسحاق از عمرو ذي مري)

۹۹ — خبر داد ما را احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد ما را علي پسر محمد پسر علي گفت علي حديث كرد ما را خلف پسر تميم گفت خلف پسر تميم حديث كرد ما را اسرائيل گفت اسرائيل حديث كرد ما را ابو اسحاق از عمرو ذي مري گفت عمرو حاضر شدم علي را درجاي و راغ و سجد قسم ميداد ياران محمد را (د . خ . ل . م) كدام شما شنيد

يُنَادِي اصْحَابَ مُحَمَّدٍ صَلَّعُمْ اَيْكُمْ سَمِعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّعُمْ يَوْمَ
غدير خم ما قال فقام أناس فشهدوا [انهم سمعوا] (ن - ان)
رسول الله صلَّعْ قال من كنت مولاة [فعلي] (ن - فان عليا)
مولاة الله والهم وال من والاة و عاد من عاداة و احب من احبة و
ابغض من ابغضة و انصر من نصره (ن - انصره) *

ذكر الفرق بين المومن و المنافق

۱۰۰ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا ابو كرييب محمد
بن العلاء الكوفي قال حدثنا معوية عن الاعمش عن عدي بن
ثابت عن زر بن حبيش عن هابي [رض] (ن - كه) قال
والله الذي فلق الحبة و برأ النجمة انه لعهد النبي الامي
صلَّعْ لا يحبني الا مومن و لا يبغضني الا منافق *

پیغمبر خدا را (د - خ - ل - م) روز غدیر خم که فرمود ایستاده شد
مردم پس شاهی دادند تحقیق ایشان هستند تحقیق شهادت پیغمبر
خدا را (د - خ - م) گفت آنکس که باشم دوست او پس علی است
(ن - پس تحقیق علی است) دوست او ای بار خدا دوست دار آنکس را که
دوست دارد او را و دشمن دار آنکس را که دشمن دارد او را و دوست دار
آنکس را که دوست داشت او را و دشمن دار آنکس را که دشمن داشت او را
و یاری کن آنکس را که یاری کرد او را *

این ذکر فرق است در مومن و منافق

۱۰۰ — خبر داد ما را احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد ما را
ابو کریب محمد پسر علاء کوفی گفت محمد حدیث کرد ما را معویه از اعمش
از عدي پسر ثابت از زر پسر حبيش از علي (خ - و) گفت قسم خداست
چنین خدا که رویانید دانه را و پیدا کرد جان را تحقیق شان اینست که عهد
کرد نبي امي (د - خ - ل - م) نه دوست خواهد داشت مرا یعنی
علي را مگر مومن و نه دشمن خواهد داشت مرا مگر منافق *

۱۰۱ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا واصل بن عدي
الاعلى بن واصل الكوفي قال حدثنا وكيع عن الاعمش عن عدي
بن ثابت عن زر بن حبيش عن علي رضي قال عهد الي النبي صلعم
انه لا يحبني الا مومن ولا يبغضني الا منافق *

۱۰۲ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا يوسف بن
عيسى قال انبانا الفضل بن موسى قال انبانا الاعمش عن عدي
عن زر قال قال علي انه لعهد النبي الامي (ن - الامر الي)
انه لا يحبك الا مؤمن ولا يبغضك الا منافق *

ذكر ضرب المثل الذي ضربه رسول الله صلعم لعلي رضي

۱۰۳ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا ابو جعفر محمد بن

۱۰۱ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا واصل
پسر عبد الاعلى گفت واصل حديث كرد عمارا پسر واصل كوفي گفت
واصل حديث كرد مارا وكيع از اعمش از عدي پسر ثابت از زر پسر حبيش از
علي (خ - و) گفت علي عهد كرد طرف من نبي (د - خ - و) تحقيق
شان اينست كه دوست خواهد داشت مرا مگر مومن و نه دشمن خواهد
داشت مرا مگر منافق *

۱۰۲ — خبر داد مارا يوسف پسر عيسى گفت يوسف خبر داد مارا
فضل پسر موسى گفت فضل خبر داد مارا اعمش از عدي از زر گفت در
گفت علي تحقيق شان اينست كه هرايینه عهد كره نبي امي حكم را طرف
من كه تحقيق شان اينست كه دوست خواهد داشت مرا مگر مومن و نه
دشمن خواهد داشت مرا مگر منافق *

ذكر ضرب مثل چنین که نزد ان را پيغمبر خدا (د - خ - و)
برای علي (خ - و)

۱۰۳ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا

عبد الله بن المبارك المخزومي قال حدثنا يحيى بن معين قال
حدثنا ابو جعفر الابار عن الحكم بن عبد الملك عن الحرث بن
حصين عن ابي صادق عن ربيعة بن ناجد عن علي رضي الله عنه قال قال رسول
الله صلعم يا علي فيك مثل من عيسى عم ابغضته اليهود حتى
اتهموا امه و احبته النصارى حتى انزاهوا بالمنزلة التي ليس له •

ذكر منزلة علي بن ابي طالب (ك) و قربته من النبي
صلعم و لزوقه و حب رسول الله صلعم له

۱۰۴ — انانا احمد بن شعيب قال اخبرنا اسمعيل بن
مسعود البصري قال حدثنا خالد عن شعبة عن ابي اسحاق

ابو جعفر محمد بن محمد بن عبد الله بن المبارك مخزومي گفت اخبرنا ابو جعفر حديث
کرد مارا يحيى بن معين گفت يحيى بن حديد كود مارا ابو جعفر ابان از
حكم بن عبد الملك از حرث بن حصين از ابي صادق از ربيع بن ناجد
از علي (خ و) گفت علي گفت پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) اي
علي در تو مثل است از عيسى برو سلام دشمن داشت او را يهود تا اينكه
تهمت كرد مادر او را و دوست داشت او را نصارى تا اينكه نزل كردند او را
به مرتبه چدين مرتبه كه نبود براى او •

این ذکر علی، سر ابيطالب است بزرگ کند خدا ذات او را
و ذکر نزديك شدن او از پيغمبر خدا (د . خ . ل . م)
و ذکر دوست شدن او و ذکر دوست داشتن پيغمبر خدا
(د . خ . ل . م)

۱۰۴ — خبر داد مارا احمد بن شعيب گفت احمد بن محمد بن اسمعيل
اسمعيل بن مسعود بصري گفت اسمعيل حديث كرد مارا خالد از شعبه

عن العلاء قال سأل رجل ابن عمر عن عثمان قال كان من الذين
 قتلوا يوم النقي الجمعان فتاب الله عليه ثم اصاب ذنبا فقتلوه
 وسأله عن علي رضي فقال لا تسأل عنه الا ترى قرب منزله من
 [سواء] (ن - رسول الله صلعم) *

۱۰۵ — أخبرني احمد بن شعيب قال أخبرني هلال بن
 العلاء بن هلال قال حدثنا حسين قال حدثنا زهير عن ابي
 اسحاق عن العلاء عن عزار قال سألت عبد الله بن عمر رضي فقلت
 الا تحدثني عن علي وعثمان قال اما علي فهذا بيته من بيت
 رسول الله صلعم ولا احديثك عنه بخبره واما عثمان فانه اذنب ذنبا
 عظيما يوم أحد فعفى الله عنه و اذنب فيكم ذنبا صغيرا فقتلتموه *

از ابي اسحاق از علاء گفت علاء سوال کرد مردی پسر عمر را از عثمان
 گفت پسر عمر بود عثمان از آن مردم که روی گردانیدند روزیکه ملاقات
 کرد دو جماعت پس قبول توبه کرد خدا براو پستتر رسید گناه را پس
 قتل کردند مردم او را و پرسید ان مرد پسر عمر را از علي (خ و)
 پس گفت پسر عمر نه پرس ازوايا نهی بیذی نزدیک شدن مکان او از
 پیغمبر خدا (د - ح - ل - م) *

۱۰۵ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر کرد مرا هلال
 پسر علاء پسر هلال گفت هلال حدیث کرد ما را حسین گفت حسین حدیث
 کرد ما را زهير از ابي اسحاق از علاء از عزار پرسیدم عبد الله
 پسر عمر را (خ و) پس گفتم ایاه حدیث میکند از علي وعثمان گفت
 عبد الله پسر عمر اما علي پس این خانگ او هست از خانه پیغمبر خدا
 (د - خ - م) و نه حدیث میکند ترا از علي مگر آن حدیث زیرا که
 ان حدیث در فضایل او کافی است و اما عثمان پس تحقیق او گناه کرد
 بزرگ روز جنگ أحد که روی گردانید پس بخشید خدا گناه او از
 و گناه کرد در میان شما گناه خرد پس قتل کردید شما او را *

۱۰۶ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا احمد بن سليمان الرهاوي قال حدثنا عبيد الله قال انبانا اسرائيل عن ابي اسحاق عن العلاء بن غراز قال سألت ابن عمر رضي و هو في مسجد رسول الله صلعم عن علي و عثمان فقال اما علي فلا تسئلني عنه و انظر الى قرب منزله من النبي صلعم ما بي المسجد بد من غير بيته و اما عثمان فانه اذنب ذنبا عظيما تولى يوم التقى الجمعان فعفى الله عنه و غفر لكم و اذنب فيكم ذنبا دون ذلك فقتلتموه *

۱۰۷ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرنا اسمعيل بن يعقوب بن اسمعيل قال حدثنا [ابن موسى و هو محمد] (ن - ابو موسى و محمد) بن موسى بن ابي قال حدثنا ابي عن عطاء

۱۰۶ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا احمد پسر سليمان رهاوي گفت احمد پسر سليمان حديث کرد مارا عبيد الله گفت عبيد الله خبر داد مارا اسرائيل از ابي اسحاق از علاء پسر غراز گفت علام پرسيدم پسر عمر را (خ - و) حال انكه او در مسجد پيغمبر خدا بود (د - خ - م) از علي و عثمان پس گفت اما علي پس نه سوال كن مرا آزو و نظر كن طرف نزديك شدن مكان او از نبي (د - خ - ل - م) نيست در مسجد خانه عواي خانه او و اما عثمان پس تحقيق او گناه كرد گناه بزرگ روي گردانيد رويكه ملاقات كرد جماعه مسلمانان و كفار پس بخشيد خدا گناه او و بخشيد شما را و گناه كرد درميان شما گناه كمتر اين پس قتل كرديد شما اورا *

۱۰۷ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا اسمعيل پسر يعقوب پسر اسمعيل گفت اسمعيل پسر يعقوب حديث کرد ما را [پسر موسى و او محمد پسر موسى پسر اعين است] (ن - ابو موسى و محمد پسر موسى پسر اعين) گفت موسى حديث کرد مارا پدر من

عن سعيد بن عبيدة قال جاء رجل الى ابن عمر فسأله عن علي رضي
لوقال لا تسئلني عن علي رضي ولكن انظر الى بيته من بيوت رسول
الله صلعم قال فاذى ابغضه قال ابغضك الله عز وجل *

۱۰۸ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني هلال
بن العلاء بن هلال قال حدثنا حسين بن عباس قال حدثنا زهير
قال حدثنا ابو اسحاق قال سأل ابو عبد الرحمن بن خالد (قثم)
بن العباس رضي عن ابن دكث علي رضي رسول الله صلعم قال انه
كان اولنا به لحوقا و اشدنا به لزوما * قال (ابو عبد الرحمن خالفه
زيد بن ابي أنيسة فقال خالد بن قثم *

از عطاء از سعيد پسر عبيدة گفت سعيد آمد مرد طرف پسر عمر پس پرسيد
اورا از علي (خ . و) پس گفت پسر عمر نه سوال كن مرا از علي
(خ . و) لكن نظر كن طرف خانه او از خانه هاي پيغمبر خدا (د .
خ . ل . م .) گفت مرد پس تحقيق من دشمن ميدارم اورا گفت پسر
عمر دشمن خواهد داشت ترا خدای غالب و بزرگ *

۱۰۸ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا
هلال پسر علاء پسر هلال گفت هلال پسر علاء حديث كرد مارا حسين پسر
عباس گفت پسر عباس حديث كرد مارا زهير گفت زهير حديث كرد مارا ابو
اسحاق گفت ابو اسحاق پرسيد ابو عبد الرحمن پسر خالد (قثم) پسر عباس
را (خ . و) از كجا وارث شد علي رضي پيغمبر خدا را (د . خ . ل . م .)
گفت خالد تحقيق علي بود اول ما بالحضرت از روي لاحق شدن و محكم
قرما و سخت تر ما بالحضرت از روي پيغمبر شدن * گفت ابو عبد الرحمن
مخالفت كرد در روايت كردن ابو اسحاق را زید پسر ابي أنيسة پس گفت
زيد خالد پسر قثم يعني زيد گفت كه ابو عبد الرحمن از خالد سوال
كرد نه از پسر خالد *

۱۰۹ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرنا هلال بن العلاء قال حدثنا ابي قال حدثنا عبيد الله عن زيد عن ابي اسحاق عن خالد بن قثم انه قيل له ما لعلي ورث جدك رسول الله صاعم دون جدك و هو عمه قال ان عليا كالج اوليا به لحقوقا و اشدنا به لزوقا *

۱۱۰ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني عبد الرحيم المروزي قال انبانا عمرو بن محمد قال انبانا يونس بن ابي اسحاق عن عمرو بن حريث عن النعمان بن بشير قال استاذن ابوبكر على النبي صلعم فسمع صوت عايشة عاليا و هي تقول والله قد (ن - ل قد) علمت ان عليا احب اليك من اسي فاهوى اليها ابوبكر ليلاطمها و قال يا بنت فلانة اراك

۱۰۹ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا هلال پسر علاء گفت هلال حديث كود مارا پدر من گفت پدر من حديث كود مارا عبيد الله از زيد از ابي اسحاق از خالد پسر قثم تحقيق شان اينست كه گفته شد خالد را چيست علي را كه وارث شد جد ترا پيغمبر خدا را (د - خ - ل - م) سواي جد تو و حال آنكه او يعني عباس رضه عمو الحضرت است گفت خالد تحقيق علي بود اول ما بالحضرت از روي لاحق شدن و محكم تر ما بالحضرت از روي پيوسته شدن *

۱۱۰ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا عبد الرحيم المروزي گفت عبد الرحيم خبر داد مارا عمر پسر محمد گفت عمر خبر داد مارا يونس پسر ابي اسحاق از عمرو پسر حريث از نعمان پسر بشير گفت نعمان طلب اذن آمدن كرد ابوبكر بر نبي (د - خ - ل - م) پس شنيد آواز عايشه بلند شونده و اين ميگفت قسم خدا است هر ايكه تحقيق دانستم تحقيق علي دوست تو است طرف تو از پدر من پس قصد كرد طرف

تَرْفَعِينَ صَوْنَكَ عَلَيَّ (رسول الله صلعم فاستسكاه رسول الله صلعم
وخرج أبو بكر مغضبا فقاتل رسول الله صلعم يا عائشة كيف رأيتني
أبعدتك من الرجل ثم استأذني أبو بكر بعد ذلك و قد اصطلم
رسول الله صلعم و عائشة فقال إن خلاني في السلم كما أدخلته نبي
في الحرب فقال رسول صلعم قد فعلنا *

۱۱۱ — أخبرني أحمد بن شعيب قال أخبرني محمد بن آدم
بن سليمان المصيصي قال حدثنا أبي عينة عن أبيه عن أبي اسحاق
عن جديع و هو بن عمير قال دخلت مع أبي (ن . ن . ن) عائشة
و أنا غلام فذكرت لها علما رضى فقال ما رأيت رجلا كان أحب إلى
رسول الله صلعم منه و لا امرأة أحب إلى رسول الله صلعم من امرأته *

از ابو بكر تا كه طوطیچه زند و گفت ای شوقر فالانه می بینم ترا بلند می
کمی آواز خود را بر پیغمبر خدا (ن . ن . ن . ن) پس گرفت ابی بکر
صدیق را پیغمبر خدا (ن . ن . ن . ن) و بدو رفت ابو بکر
خشمه ای پس گفت پیغمبر خدا (ن . ن . ن . ن) ای عائشه چه گوی
دیدي تو مرا بعید کردم تا از آن مرد بستر طلب اذن آمدن کرد ابو بکر
بعد این و حال آنکه ن . ن . ن . ن بود پیغمبر خدا (ن . ن . ن . ن)
و عائشه پس گفت ابو بکر صدیق داخل کن و مرا در این ن . ن . ن داخل
کردید شما مرا در حبس پس گفت پیغمبر خدا (ن . ن . ن . ن)
تحقیق کردیم ترا داخل در صلح یعنی اذن آمدن دادیم در صلح *

۱۱۱ — خبر داد مرا احمد بن شعيب گفت احمد بن خبر داد مرا
محمد بن آدم بن رسول سليمان مصيصي گفت محمد بن حدیث کرد ابی عیبه
از پدر خود از ابی اسحاق از جديع و او پدر عمیر است گفت چون آمدیم
مرا پدر (ن . ن) خود نزدیک عائشه و حال آنکه من طفل بودم پس
ذکر کردم برای عائشه علی را (ن . ن) پس گفت عائشه ندیدم مرد
را که بود دوست تر طرف پیغمبر خدا (ن . ن . ن . ن) از علی و نه دیدم
زن را دوست تر طرف پیغمبر خدا (ن . ن . ن . ن) از زن علی *

۱۱۲ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا عمرو بن علي
 البصري قال حدثني عبد العزيز بن النعمان قال سمعت
 اسمعيل بن رجاء الزبيدي عن اب اسحاق الشيباني عن جهم بن عمير
 قال دخلت مع امي علي عابشة (ع) فسمعتها تسأله (ن) فسألتها
 من وراء الحجاب من اي (ع) قالت سألتني عن رجل ما اعلم
 احدا كان احب الي (رسول الله صلعم منه ولا احب اليه من امرأته *

۱۱۳ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني زكريا بن يحيى
 قال حدثنا ابراهيم بن سعد قال حدثنا شاذان عن جعفر الاحمر عن
 عبد الله بن عطاء عن ابي بريدة قل جاء رجل الي ابي فسأله اي
 الناس احب الي (رسول الله صلعم فقال (ن - قال) كان احب الناس
 الي (رسول الله صلعم من النساء فاطمة و من الرجال علي (ع) *

۱۱۴ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا
 عمرو پسر علي بصري گفت عمرو حديث كرد مارا عبد العزيز پسر خطاب
 گفت عبد العزيز حديث كرد مارا محمد پسر اسمعيل پسر رهاي زيدي
 از ابي اسحاق شيباني از جهم بن عمير گفت آدم هه هه مادر خود نوديك
 عايشه (ع و) پس شاذان اوزا بچيز ه سوال ميكرد مادر من عايشه را از
 بيرون پرده از علي (ع و) كه عايشه سوال كودي تو مرا از مرد
 كه نمي دانم كس را كه بود دوست طرف پيغمبر خدا (ع و ل و س)
 از و نه دوست تو طرف ان حضرت از او *

۱۱۵ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا زكريا
 پسر يحيى گفت زكريا حديث كرد مارا ابراهيم پسر هه گفت ابراهيم
 حديث كرد مارا شاذان از جعفر الاحمر از عبد الله پسر عطاء از ابي بريدة
 گفت ابي بريدة آمد مرد طرف پدر من پس پرسيد ان مرد پدر مرا كه
 کدام مردم دوست تو بود طرف پيغمبر خدا (ع و ل و س) پس گفت
 بود دوست تو مردم طرف پيغمبر خدا (ع و ل و س) از زبان فاطمه و

قال ابو عبد الرحمن ابن عطاء ليس بالقوي في الحديث *

ذكر منزلة علي رضي عن رسول الله صلعم

عند دخوله مساء بيته وسكوته

۱۱۴ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني محمد بن وهب قال حدثنا محمد بن سلمة قال حدثني ابو عبد الرحمن قال حدثني زيد عن الحرث عن ابي زرعة بن عمرو بن جرير عن عبد الله بن يحيى انه سمع عليا رضي عن رسول الله صلعم دخل على نبي الله صلعم كل ليلة فان كان يصلي سجد فدخلت و ان لم يكن يصلي اذن لي فدخلت *

۱۱۵ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرني زكريا بن

مردان علي (خ. و) * گفت ابو عبد الرحمن پسر عطا نيست قوي در حديث *

ذكر مرتبة علي (خ. و) از پسر زكريا (د. خ. ل. م.)

نزد يك داخل شدن علي شب خانه آنحضرت و آرميدن علي

۱۱۴ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا محمد

پسر وهب گفت محمد حديث كرد مرا محمد پسر سلمه گفت محمد پسر سلمه حديث كرد مرا ابو عبد الرحمن گفت ابو عبد الرحمن حديث كرد مرا زيد از حرث از ابي زرعة پسر عمرو پسر جرير از عبد الله پسر يحيى تحقيق عبد الله شنيد علي را (خ. و) ميگفت بودم كه داخل ميشدم بر پيغمبر خدا (د. خ. ل. م.) هر شب پس اگر بود آن حضرت كه نماز مي خواند تسبيح مي گفت پس داخل ميشدم و اگر نبود كه نماز ميخواند اذن ميداد مرا پس داخل مي شدم *

۱۱۵ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا زكريا

یحییٰ قال حدثنا محمد بن عبید و ابو کامل قالا حدثنا عبد الواحد بن زياد قال حدثنا عمارة بن الققاع عن الحرث عن الحرب العکلي عن ابي زرعة بن عمرو بن جریر عن عبد الله بن یحییٰ قال قال علي رضي كانت لي ساعة من السحر ادخل فيها على رسول الله صلعم فان كان في صلاته سبوح و كان اذنه لي و ان لم يكن في صلاته اذن لي *

ذكر الاختلاف على المغيرة في هذا الحديث

۱۱۶ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني محمد بن قدامة المصيصي قال حدثنا جرير عن المغيرة عن الحرث عن ابي زرعة بن عمرو قال حدثنا عبد الله بن يحيى عن علي رضي قال كانت

پسر یحییٰ گفت زکریا حدیث کرد مارا محمد پسر عبید و ابو کامل گفت محمد و ابو کامل حدیث کرد مارا عبد الواحد پسر ریان گفت عبد الواحد حدیث کرد مارا عمارة پسر ققاع پسر حرث از حرب عکلی از ابي زرعه پسر عمر پسر جریر از عبد الله پسر یحییٰ گفت عبد الله گفت علي (خ. و) بود برای من ساعتی از صبح داخل می شدم در آن ساعت بر پیغمبر خدا (د. خ. ل. م. و) پس اگر می بود در نماز خود سبحان الله می گفت و بود حکم او مرا و اگر نمی بود در نماز خود حکم میداد مرا •

این ذکر اختلاف است بر مغیره در این حدیث

۱۱۶ — خبر داد مرا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مرا محمد پسر قدامة مصيصي گفت قدامة حدیث کرد مارا جریر از مغیره از حرث از ابي زرعه پسر عمر گفت ابي زرعه حدیث کرد مارا عبد الله پسر یحییٰ از علي (خ. و) گفت علي بود مرا از پیغمبر خدا (د. خ. و) •

لي من رسول الله صلعم ساعة من السحر اتيته فيها و اذا اتيته استاذنت و ان وجدته يصلي سبعم و ان وجدته فارغا اذن لي *

۱۱۷ — اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرني محمد بن

عبد بن محمد الكوفي قال حدثنا ابن عباس عن المغيرة عن
الحجرت العدائي عن ابن يحيى قال قال علي عليه السلام كان لي
من رسول الله صلعم مدخلان مدخل بالليل و مدخل بالنهار
فكنت اذا دخلت بالليل تأخذه لي * قال ابو عبد الرحمن خالفه
شرحبيل بن مدرک في اسناده و وافقه علي قوله فتدفع *

۱۱۸ — اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرنا القاسم بن زكريا

بن دينار قال حدثنا ابو اسامة قال حدثني شرحبيل يعني بن
مدرک الجعفري قال حدثني عبد الله بن يحيى الحضرمي

ل . م . ن) ساعتی از صبح می آمدم نزد آن حضرت در آن ساعت و وقتی که
می آمدم آنحضرت را طلب کردم می گفتم و اگر می یافتم او را که نماز
میخواند تسبیح میخواند اگر می یافتم او را فارغ حکم میداد مرا *

۱۱۷ — خبر داد ما را احمد پسر شعيب كه احمد خبر داد مرا محمد

پسر عبيد پسر محمد كوفي گفت محمد پسر عبيد حديث كرد ما را ابن
عباس از مغيرة از حوث عدائي ا ابن يحيى گفت علي بنو سلام بود
مرا از پيغمبر خدا (د . خ . ل . م . ن) دو وقت آمدن آمدن در شب و
آمدن در روز پس او هم وقتی كه مي آمدم در شب آرازي گلو ميداد مرا * گفت
ابو عبد الرحمن خلاف كرد آن حديث را شرحبيل پسر مدرک در اسناد
اي حديث موافقت كرد آنها بر قول علي تأخذه *

۱۱۸ — خبر داد ما را احمد پسر شعيب كه احمد خبر داد ما را قاسم

پسر زكريا پسر دينار گفت قاسم حديث كرد ما را ابو اسامة گفت ابو اسامة
حديث كرد مرا شرحبيل يعني پسر مدرک جعفري گفت شرحبيل حديث

عَنْ أَبِيهِ وَ كَانَ صَاحِبَ مَطَهْرَةٍ عَلِيٌّ قَالَ قَالَ عَلِيٌّ (رَضَ) كَأَنْتَ لِي
مَنْزِلَةٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّعَ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ مِنَ الْخَلَائِقِ فَكُنْتَ آئِيَهُ
كُلِّ شَيْءٍ فَأَقُولُ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ فَإِنْ كُنْتُمْ أَنْصَرَفْتُمْ
إِلَى أَهْلِي وَ إِلَّا دَخَلْتُ عَلَيْهِ *

۱۱۹ — إِنْبَاءُ أَحْمَدَ بْنِ شُعَيْبٍ قَالَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ
قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْمَسَاوِرِ قَالَ حَدَّثَنَا عَوْفُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ
[هَنْدِ الْحَبْلِيِّ قَالَ] (ن - هَذَا يَلِ الْجَبَلِيِّ عَنْ عَلِيٍّ (رَضَ) قَالَ
عَلِيٌّ كُنْتُ إِذَا سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّعَ اعْطَانِي (ن - اعْطَيْتِ) وَ
إِذَا سَكَتَ ابْتَدَأَنِي *

۱۲۰ — إِنْبَاءُ أَحْمَدَ بْنِ شُعَيْبٍ قَالَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ
الْمُثَنَّى قَالَ حَدَّثَنَا مَعَاوِيَةُ (ن - أَبُو مَعَاوِيَةَ) قَالَ حَدَّثَنِي الْأَعْمَشُ

کرد مرا عبد الله پسر عیسیٰ حضرمی از پدر خود و بود پدر او صاحب آفتابه
علی یعنی آفتابه بودار علی گفت پدر او گفت علی (خ - و) بود مرا
مترجم از پیغمبر خدا (د - خ - ل - س -) ده بود برای کسی از مردم
پس بودم می آمدم نزد آنحضرت هر صبح پس میگفتم السلام علیک ای
نبی خدا پس اگر اواز گلو می داد بر میگشتم طرف خانه خود و اگر تهنج
نهی کرد داخل میشدم برو *

۱۱۹ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا
محمد پسر بشار گفت محمد حدیث کرد مارا ابومساور گفت ابومساور حدیث
کرد مارا عوف پسر عبدالله پسر عمرو پسر هند حبلی گفت عوف گفت علی
رض بودم و قتیکه سوال میکردم پیغمبر خدا را (د - خ - ل - س -) میداد مرا
(ن - داده میشدم) و قتیکه خاموش میشدم شروع می کرد مرا *

۱۲۰ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا محمد
پسر مثنی گفت محمد حدیث کرد مارا معویه گفت معویه حدیث کرد را

فَ عَمْرُو بْنُ مَرَّةٍ عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ كُنْتُ إِذَا سَأَلْتُ اعْظِيْتُ وَإِذَا سَكَتُ أَبْتَدَيْتُ *

۱۲۱ — اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرنا يوسف بن سعيد قال حدثنا [حجاج عن ابي جريح] (ن - حجاج بن خديج) قال حدثنا ابو حرب عن ابي الاسود و رجل آخر عن زاذان قال قال علي رضي الله عنه اذا سألت أعطيت و اذا سكت ابتديت *

قال ابو عبد الرحمن ابن جريح ام يجمع من ابي حرب *

ذَكَرَ مَا خَصَّ بِهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مِنْ صُعُودِهِ عَلَى مَنكَبِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَنُحُوضِهِ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

۱۲۲ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا احمد بن حرب

آمدش از عمرو پسر مره از ابي بختري از علي (خ و) گفت علي بودم وقتيکه سوال ميکردم داده ميشدم و وقتيکه سکوت ميکردم ابتدا کرده ميشدم *

۱۲۱ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا يوسف پسر سعيد گفت سعيد حديث کرد مارا حجاج از ابي جريح گفت ابي جريح حديث کرد مارا حرب از ابي اسود و مرد ديگر از زاذان گفت گفت علي (خ و) بودم من قسم خدا وقتيکه سوال ميکردم داده مي شدم و وقتيکه سکوت ميکردم ابتدا کرده ميشدم * گفت ابو عبد الرحمن پسر جريح نه شنيد اين حديث را از ابي حرب *

أَمْرٌ ذَكَرَ الْأَنْجِيزِيَّةُ أَنَّ شَرَّ بَابٍ فِي حِزْبِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ (خ و) از بالا شدن او بر مرد و شانه نابی (د خ ل ه) و پشت شدن به (د خ ل ه)

۱۲۲ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا احمد

قال حدثنا اسباط عن نعيم بن حكيم المدائني قال حدثنا ابو
 مريم قال قال علي رضي انطلقت مع رسول الله صلعم حتى اتينا
 الكعبة فصعد رسول الله صلعم على منكبها فلهضت به فلما راي
 رسول الله صلعم ضعفي قال لي اجلس فجلست فنزل نبي الله
 صلعم و جلس لي و قال اصعد على منكبها فصعدت على منكبها
 فلهض بي رسول الله صلعم و قال علي عليه السلام فانه (ن - ا)
 ليخيل الي اني لو شئت لذلت افق السماء فصعدت على
 الكعبة و عليها تمثال من صفر او نحاس فجعلت اعالجه لازيله
 بيمين و شمال و قدام (ن - يمين و شمالا و قداما) او من بين
 يديه و من خلفه حتى اذا استمكننت منه (ن - فيه) قال نبي الله
 صلعم اذفه فقدفت به فتتكسر كما تكسر (ن - فكسرتة كما يكسر)

پسر حرب گفت احمد حديث کرد ما را اسباط از نعيم پسر حذيم مدائني
 گفت نعيم حديث کرد ما را ابو مريم گفت ابو مريم گفت علي (خ . و)
 روان شدم همراه پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) تا اينكه امديم كعبه را
 پس بالا شد پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) بر هر دو شانه من پس برداشتم
 او را پس هرگاه ديد پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) ضعف من گفتم مرا بشين
 براي من پس نشستم پس فرود آمد نبي الله (د . خ . ل . م) و نشست
 انحضرت و گفتم بلند شو بر هر دو شانه من پس صعود كردم بر هر دو شانه
 انحضرت پس برداشت مرا پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) و گفت علي
 (ع . م) پس تحقيق شان اينست كه هرايده خيال كرده شد طرف من
 كه تحقيق من اگر خواهم هرايده برسم بلدي آسمان را پس صعود كردم بر
 كعبه شريفه و بران كعبه صورتهاي بت بودند از مس زرد يا از مس پس
 شروع كردم بقديدر اينكه زایل كدم او را از راست و چپ و پيش يا از پيش او
 و از خلف او تا اينكه و قتيكه استحكام شد ازو گفتم نبي الله (د . خ .
 ل . م) سنگ انداز او را پس شكسته كردم او را پس شكسته شد چنانكه
 شكسته می شود شیشه ها پستق فرود آمدن پس روان شدم من و پيغمبر

القوادیر ثم نزلت فانطلقوا انا و رسول الله صلعم نستبق حتى
توارينا بالبيوت خشية ان [نلقی احدا] (ن - يلقانا احد)
من الناس و الله تعالى اعلم *

ذكر ما خص به م م دون الاولين والاخرين من
فاطمة بنت محمد رسول الله صلعم وبضعة ان - بضم [
منه و سيدة نساء اهل الجنة الا مريم بنت عمران
۱۲۳ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا الجريز بن
حريث قال انبانا الفضل بن موسى عن الحسين بن موسى عن
واقد عن عبد الله بن بريدة عن ابيه قال خطب ابو بكر و عمر
فاطمة عليها السلام فقال رسول الله صلعم انها صغيرة فخطبها على
عليه السلام فزوجها منه *

خدا (د . خ . ل . م) پیشی گرفتیم تا اینکه پوشیده شدیم در خانه ها
برای خوف اینکه ملاقات کنیم کسی را (ن - ملاقات کده مارا کسی) از
مردم و خدا تعالی دانا تر است *

این ذکر انجیز است که خاص شد بان حبیب علی (م م) سوای
مردم اولین و آخرین از فاطمه دختر محمد پیغمبر خدا (د . خ .
ل . م) و پاره گشت است از آنحضرت و مردار زمان
اهل جزئه است مگر مريم دختر عمران

۱۲۳ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا
جریز پسر حریث گفت جریز خبر داد مارا فضل پسر موسی از حسین پسر
موسی از واقد از عبد الله بن بريدة از پدر خود گفت پدر او خواستگاری
نکاح کرد ابو بكر و عمر فاطمه را برو سلام پس گفت پیغمبر خدا (د . خ .
ل . م) تحقیق او خرد است پس خواستگاری نکاح کرد او را علی برو
سلام پس نکاح داد آنحضرت فاطمه را با علی *

۱۲۴ — انبانا ابو سعيد اسمعيل بن مسعون قال حدثنا حاتم بن وردان (ن- داؤد) قال حدثنا ايوب السجستاني عن ابي بريدة (ن- ابي يزيد المدني) عن اسماء بنت عميس قالت كنت في زفاف فاطمة بنت رسول الله صلعم فلما اصبحتنا جاء رسول الله صلعم فضرب الباب ففتحت له ام ايمن يقال كان في لسانها لثغة فقال ادعى اخي قالت هو اخوك و تنكحه قال نعم يا ام ايمن و سمعن النساء صوت النبي صلعم فتخبين قال اخب فاختبأت انا في ناحية قالت فجاء علي ع م فدعا له النبي صلعم و نضح عليه بالماء و ثم قال ادعوا لي فاطمة فجاءت عليها السلام و عابها خرقة من الحياء فقال لها قد انكحتك احب

۱۲۴ — خبر داد مارا ابو سعيد اسمعيل پسر مسعون گفت ابو سعيد حديث كرد مارا حاتم پسر وردان (ن- داؤد) گفت حاتم حديث كرد مارا ايوب سجستاني از ابي بريدة (ن- ابي يزيد مدني) از اسماء دختر عميس گفت اسماء بودم در نكاح فاطمه دختر پيغمبر خدا (د- خ- ل- م) پس هرگاه صبح دردم آمد پيغمبر خدا (د- خ- ل- م) پس زد دروازه را پس بشاده كرد براي آنحضرت ام ايمن كنده شد بود در زبان ام ايمن شكستگی (در هندی دو ناله گوید) پس فرمود طلب كن برادر مرا گفت ام ايمن او برادر تست و نكاح كرده ميدهيد او را گفت آنحضرت آري اي ام ايمن و شديده زن او را بدي را (د- خ- ل- م) پس پوشيده شدند گفت آنحضرت پوشيده شو پس پوشيده شدم من در يك طرف گفتم ام ايمن پس آمد علي برو سلام پس دعا كرد براي او بدي (د- خ- ل- م) و پاشيد بر سينه او آب را پسر گفت طلب كديد نريك من فاطمه را پس آمد فاطمه بر او سلام و بر او ثوب بود از حيا كه در هندی گه و بگهت گوید پس گفت آنحضرت فاطمه زهرا را تحقيق نكاح كرده دادم ترا دوست نراهل

اهل بيئي الي ودعا لها و نضح عليها من الماء فخرج (رسول الله صلعم فراي سوادا فقال من هذا قالت قلت اسماء قال بئس عميس قلت نعم قال كنت في زفات فاطمة بئس رسول الله صلعم فكرميتها قلت نعم قالت فدعالي * قال عبد الرحمن (ابو عبد الرحمن) خالفه سعيد بن ابي عروة (ن - عروبة) فرواه عن ايوب عن عكرمة عن ابن عباس رض *

۱۲۵ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرني زكريا بن يحيى قال حدثنا محمد بن صدران قال حدثنا سهيل بن خالد العبدى قال حدثنا محمد بن سوار عن سعيد بن ابي عروة (ن - عروبة) عن ابي ايوب السجستاني عن عكرمة عن ابن عباس رض قال لما زوج رسول الله صلعم فاطمة من علي ع . م كان فيما

بيت خوه را كه طرف من است و دعا فرمود او را و پاشيد بر سينه مبارك او ار آپ پس بيرون آمد پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) پس ديد سياهي را پس گفت ايست اين گفت ام ايمن گفتم اسماء گفت انحضرت دحدر عهيس گفتم آري گفت انحضرت بزدي در نكاح فاطمه دحدر پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) بزكري نو او را گفتم آري گفت اسماء پس دعا فرمود براي من . گفت ابو عبد الرحمن مخالفت كرد او را سعيد پسر ابي عروة (ن . عروبة) پس روايت كرد او را از ايوب از عكرمة از ابن عباس (د . و) *

۱۲۵ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا زكريا پسر يحيى گفت زكريا حديث كرد مارا محمد پسر صدران گفت صدران حديث كرد مارا سهيل پسر خالد عبدى گفت سهيل حديث كرد مارا محمد پسر سوار از سعيد پسر ابي عروة از ابي ايوب سجستاني از عكرمة از پسر عباس (د . و) گفت هر گاه نكاح كرده داد پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) فاطمه را از علي برو سالام بود دران چيز كه هديه داد هوراه

آهدهی سریر مشروط و وساده من ادم حشوها لیف و قربة فقال و
جاءوا ببطحاء الرمل فبسطوه فی البيت و قال لعلي هم اذا
اتیت بها فلا تقر بها حتی آتیک فجاء رسول الله صلعم فدق
الباب فخرجت الیه ام ایمن فقال لنا - ثم اخي قالت و کیف
یكون اخوک و قد زوجته ابنتک قال فانه اخي قال ثم اقبل
على الباب و رای سوادا فقال من هذا فقالت اسماء بنت
عمیس فاقبل علیها فقال لها جئت تکرمین ابنة رسول الله
صلعم قالت نعم فدعا لها خیرا ثم قال دخل رسول الله صلعم قال
و کان اليهود یاخذون (ن - یوحذون) الرجل من امرأته اذا
دخل بها قال فدعی رسول الله صلعم بتور من ماء فتفل فیه و

فاطمه زهرا سریر بافته شده و توشک (تکیه) از چرم پوری او ریشه های
خرما بود و مشک پس گفت ابن عباس و آوردند مردم سنگ ریزه های
ریگ را پس کشاده و پرا گنده کردند او را در خانه و گفت انحضرت برای
علي برو سلام و قتیکه آئی تو او را پس نه قریب شوی تو او را تا اینکه آیم
تو پس آمد پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) پس زد دروازه را پس بیرون
آمد طرف او ام ایمن پس گفت برای ام ایمن ایا کجاست برادر
من گفت ام ایمن و چگونه باشد برادر تو و حال آنکه تحقیق نکاح
کرده دادی دختر خود را گفت انحضرت پس تحقیق او برادر من است
گفت ابن عباس پس متوجه شد بر دروازه و دید سیاهی را پس گفت
کیست این پس گفت ام ایمن اسما دختر عمیس است پس متوجه شد
طرف او پس گفت انحضرت اسماء را اهدی تو بزرگی کردی تو دختر پیغمبر
خدا را (د . خ . ل . م) گفت اسما آری پس دعا فرمود انحضرت
برای اسما بهتری را پس گفت ابن عباس راوی حدیث داخل شد پیغمبر
خدا (د . خ . م) گفت ابن عباس بودند یهود بزد میگردند (ن - تنها
میگردند) مرد را از زن او و قتیکه داخل شود ان مرد بان زن گفت این

ثبوت فيه ثم دعى عليا فرش من ذلك الماء على وجهه و ضدرة
و ذراعيه ثم دعى فاطمة فاقبلت تعثر في ثوبها حياء من رسول
الله صلعم ففعل بها مثل ذلك ثم قال لها يا ابنتي و الله اني
ما اردت ان أزوجه الا خيرا لهي ثم قام فخرج *

۱۲۶ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني عمران بن
بكار عن (ن - بن) راشد قال حدثنا احمد بن خالد قال حدثنا
محمد بن عبد الله بن ابي نعيم عن ابيه ان معاوية ذكر علي
بن ابي طالب فقال سعد بن ابي وقاص و الله ان يكون [الي
احدي] (ن - ابي احمد من) خصاله الثالث احب الي من
ان يكون لي ما طلعت عليه الشمس لان يكون لي ما قاله

عياش طلب كرد پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) قدح را از آب پس آب
دهن مبارک خود انداخت درو و آورد بالله خواند درو پس طلبید علی
را پس پاشید از بن آب بر روی او و سینۀ او و هر دو بازوی او پس طلبید
فاطمه را پس رو برو آمد لغزش در رفتار می فرمود در پارچه خود برای
حیا از پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) پس کود آنحضرت پا فاطمۀ زهرا
مثل ان چیز که کرد با علی از پاشیدن آب پستر گفت فاطمه رض را ای
دختر من قسم خدا است تحقیق من نه از ان کردم اینکه نکاح کرده ده
قرا مگر بهتر اهل بیت خود پستر برخاست پس بیرون رفت *

۱۲۷ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت خبر داد مرا عمران
پسر بكار از راشد گفت راشد حديث كرد مارا احمد پسر خالد گفت احمد
حديث كرد مارا محمد پسر عبد الله پسر ابي نعيم از پدر خود تحقيق
معاوية ذكر كرد علي پسر ابي طالب را پس گفت سعد پسر ابي وقاص قسم
خداست هر اينه اينكه باشد طرف من يكي از خصلتهاي او كه سه است
دو ستر است طرف من از اينكه باشد مرا آنچه كه طلوع كره بر او افتاد

[فی غزوة تبوک] (ن - حین رده من تبوک) اما نرضی ان تگن
 مذی بمذلة هارون من موسی الا انه لانی بعدی احب الی من
 انیکون لی ما طلعت علیه الشمس لانیکون لی ما قاله یوم خیبر لاعطین
 الراية رجلا لحب الله ورسوله یفتح الله علی یدیہ کوار لیس بقرار احب
 الی من انیکون لی ما طلعت علیه الشمس لئن اکون صهرا علی ابنتک ولی
 من الولد منها ما له احب الی من انیکون لی ما طلعت علیه الشمس •
 ذکر الاخبار الماثورة بان فاطمة بنت محمد صلعم سیده
 فساء [اهل الجنة] (ن - هذه الامة) الامیریم بنت عمران
 ۱۲۷ — انیانا محمد بن بشار قال حدثنا عبدالوهاب قال

هراینه اینکه باشد مرا آنچه که فرمود انحضرت انچیز را وقت بازگشتن
 انحضرت از موضع تبوک ایا راضی نمی شوی اینکه باشی از من بمذلة
 هارون از موسی مگر تحقیق شان اینست که نیست نبی بعد من دوست
 تراست طرف من از اینکه باشد مرا آنچه که طلوع کرد برو آفتاب و هراینه
 اینکه باشد مرا آنچه که فرمود انحضرت را روز خیبر هراینه هراینه خواهم
 داد نذره را مرد را که دوست دارد خدا و رسول او را و دوست دارد او را
 خدا و رسول او و فتح خواهد کرد خدا بر هر دو دست او حمله کننده است
 نیست گریزنده دوست تراست طرف من ازینکه باشد مرا ان چیز که طلوع
 کرد بر او آفتاب و هراینه اینکه باشم داماد او بر دختر او و مرا باشد پسر
 از ان دختر آنچه که برای علیست دوست تراست طرف من از اینکه
 باشد مرا آنچه که طلوع کرد برو آفتاب •

اینکه خبرهای ماثوره است باینکه فاطمه دختر محمد صلعم سردار
 زنان [اهل جنت] (ن - این است) است مگر مریم دختر عمران
 ۱۲۷ — خبر داد ما را محمد پسر بشار گفت محمد حدیث کرد ما را

حدثنا محمد بن عمرو عن ابي سلمة عن عائشة رض قالت مرسل
رسول الله صلعم فجاءت فاطمة فاكبت على رسول الله صلعم فسارها
فبكت ثم اكبت عليه فسارها فضحك فلما توفي النبي
صلعم سألتها فقالت لما اكبت عليه ادلا اخبرني انه سيميت من
رجعه فيكيت ثم اكبت عليه اخرى فاخبرني اني اسرع به لحوقا
واني سيدة نساء اهل الجنة الا مريم بنت عمران فرفعت
رأسي فضحك *

۱۲۸ — اخبرنا هلال بن بشر قال حدثنا محمد بن خلف

قال اخبرني موسى بن يعقوب قال حدثني هاشم بن هاشم
عن عبد الله بن وهب ان ام سلمة رض اخبرته ان رسول الله صلعم

عبد الوهاب گفت عبد الوهاب حدیث کرد مرا محمد پسر عمر از ابي سلمه
از عائشه رض بیمار شد پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) پس آمد فاطمه پس
سرنگون کرد بر پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) سرگوشی کرد انحضرت
فاطمه را پس گریست فاطمه رض پس سرنگون کرد بر انحضرت پس سر
گوشی کرد انحضرت فاطمه زهرا را پس خنده کرد فاطمه پس هرگاه وفات
یافت انحضرت (د . خ . ل . م) سوال کردم فاطمه را پس گفت هرگاه
که سرنگون کردم برو اول دفعه خبر داد مرا درینکه شتابست وفات خواهد
یافت ان حضرت از درد خود پس گریه کردم پستو سرنگون شدم بران
حضرت دفعه دیگر پس خبر داد مرا که تحقیق من شتابتوام بالحضرت از
روی لاحق شدن و تحقیق من سردار زنان اهل جنت ام مگر مريم
دختر عمران پس بلند کردم سر خود را پس خندیدم *

۱۲۸ — خبر داد مرا هلال پسر بشر گفت هلال حدیث کرد مرا محمد

پسر خلف گفت محمد خبر داد مرا موسى پسر یعقوب گفت یعقوب حدیث
کرد مرا هاشم پسر هاشم از عبد الله پسر وهب تحقیق ام سلمه (د . خ . و)
و خبر داد ان راوی را که تحقیق پیغمبر خدا (د . خ . م) طلبید فاطمه

دعی فاطمة فذاجاها فبكيت ثم جذبتها فضحكمت فقالت ام سلمة
فلما توفي رسول الله صلعم سألتها عن بكائها وضحكها فقالت
اخبرني رسول الله صلعم ان يموت فبكيت ثم اخبرني اني
سيدة نساء اهل الجنة بعد مريم بنت عمران فضحكمت *

۱۲۹ — حدثنا [اسحاق بن ابراهيم] (ن - اسحاق بن

ابراهيم بن مخلد بن (راهوية) قال انبانا جرير عن [يزيد] (ن -

يزيد بن ابي زناد) عن عبد الرحمن بن ابي نعيم عن ابي

سعيد (ع) قال قال رسول الله صلعم الحسن والحسين سيدا

شباب اهل الجنة و فاطمة سيدة نساء اهل الجنة الا ما كان من

فضل مريم بنت عمران *

۱۳۰ — [انبانا منصور الطوسي قال حدثنا ابوبكر الزيري]

را پس سرگوشي كرد اورا پس گريست او پس كشيد انحضرت فاطمه
را پس خنديد پس گفت ام سلمه پس هرگاه كه وفات يافت پيغمبر خدا
(د . خ . ل . م) سوال كردم اورا از گريستن او و خنديدن او پس گفت
حضرت فاطمه خبر داد مرا پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) اينكه وفات
خواهد يافت پس گريه كردم پستر خبر داد مرا كه نكاحي من سردار زنان
اهل جنت ام بعد مريم دختر عمران پس خنديدم *

۱۲۹ — خبر داد مارا اسحاق پسر ابراهيم گفت اسحاق خبر داد مارا

جرير از يزيد از عبد الرحمن پسر ابي نعيم از ابي سعيد (خ . و) گفت

ابو سعيد گفت پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) حسن و حسين هر دو سردار

جوانان اهل جنت اند و فاطمه سردار زنان اهل جنت مگر آن چيز كه

است از فضل مريم دختر عمران *

۱۳۰ — خبر داد مارا منصور طوسي گفت منصور حديث كرد مارا

(ن .) اخبرنا محمد بن منصور الطوسي قال حدثنا الزهري
 عن (محمد بن عبد الله قال اخبرني ابو جعفر واسمه محمد
 بن مروان قال حدثنا ابو حازم عن ابی هريرة رضى قال ابى علينا
 رسول الله صلعم يوما صدر النهار فلما كان العشاء قال له قايلا يا
 رسول الله قد شق علينا [لم ترك] (ن -) تركتنا اليوم) قال ان
 ملكا من السماء لم يكن رأني فاستاذن الله تبارك و تعالى في
 زيارتي فاخبرني و بشرني ان فاطمة ابنتي سيدة نساء أمتي و
 ان حسنا و حسيننا سيدا شباب اهل الجنة *

۱۳۱ — اذنا احمد بن عثمان (ن - سليمان) قال حدثنا
 الفضل بن زكريا قال حدثنا زكريا عن فراش عن الشعبي عن
 مسروق عن عائشة رضى قالت اقبلت فاطمة كان مشيتها مشية

ابو بكر زبيري محمد پسر عبد الله گفت مرا جعفر و نام او محمد پسر
 مروان است گفت جعفر حديث کرد مرا ابو حازم از ابی هريرة (خ . و)
 گفت ابو هريرة درنگ فرمود بر ما پیغمبر خدا (د . خ . ل . س) یک
 روز را صبح روز را پس هرگاه که شد وقت شب گفت انحضرت را
 گویند ما ای پیغمبر خدا تحقیق دهوار و شاق شد بر ما چرا ترک فرمود
 تشریف آوردن وقت صبح را گفت انحضرت تحقیق فرشته ارسمان نبود که
 دیده بود مرا پس طلب اذن کرد حدایي بزرگ و بلند قر را از زیارت من
 پس خبر داد مرا و بشارت داد مرا که تحقیق فاطمه دختر من سردار زنان
 امت من است و تحقیق حسن و حسین هر دو سردار جوانان اهل جنت اند
 ۱۳۱ — خبر داد مرا احمد پسر عثمان (ن - سليمان) گفت احمد

حديث کرد مرا فضل پسر زکریا گفت فضل حديث کرد مرا زکریا از
 فراش از شعبي از مسروق از عایشه (خ . و) گفت عایشه روبرو آمد
 حضرت فاطمه بود رفتار او رفتار پیغمبر خدا (د . خ . ل . س) پس فرمود

رسول الله صلعم فقال مرحبا يا بنتي ثم اجلسها عن يمينه او عن شماله ثم اسر اليها حديثا فبكت فقلت لها استضحك رسول الله صلعم بهديته و تبكين ثم انه اسر اليها حديثا فضحكت فقلت ما رأيت مثل اليوم فرحا اقرب من حزن و سألتها عما قال فقالت ها كنت لافشي سر رسول الله صلعم حتى اذا قبض سألتها فقالت انه اسر الي اولي اولا فقال ان جبرئيل كان يعارضني بالقرآن كل سنة مرة و انه قد عارضني به العام مرتين و ما اراني الا و قد حضر اجلي و انك اول اهل بيتي لحاقا بي و نعم السلف انا لك قالت فبكيت لذلك ثم قال اما ترضي ان تكون سيدة نساء هذه الامة او نساء المؤمنين قالت فضحكت *

آنحضرت حوشي باد ترا اي دختر من پس نشانيد اورا از طرف راست خود يا از طرف چپ خود پستر سر گوشي كرد طرف او پس گريست پس گفتم اورا خنديد پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) بهديت خود و گريه ميكني تو پس تحقيق آنحضرت سر گوشي كرد طرف او حديث را پس خنديد پس گفتم اورا نه ديدم مثل امروز خوشي نزديك تو از ناخوشي و غم و پرسيدم اورا از انچه كه فرمود آنحضرت پس گفت نه هستم كه فاشي و ظاهر كنم راز پيغمبر خدا را (د . خ . ل . م) نا اينكه و قتيكه قضي كرده شد آنحضرت يعنى انقال فرمود سوال كردم حضرت فاطمه را پس گفت فاطمه زهرا تحقيق سر گوشي كرد طرف من اول دفعه پس گفت تحقيق چپرئيل بود كه پيش مي آمد مرا به قرآن هر سال يك دفعه و تحقيق او تحقيق پيش آمد مرا به قرآن دو دفعه و نه نمود مرا مگر حالانكه تحقيق حاضر شد موت من و تحقيق تو اول اهل بيت مني از روى لاحق شدن بمن و بهترين پيشرو هستم براي تو گفت حضرت فاطمه پس گريستم براي اين پس گفت آنحضرت ايا راضي نمي شوي اينكه باشي سردار زنان اين امة يا زنان مومنان گفت حضرت فاطمه پس خنديدم *

۱۳۲ — انبأنا محمد بن معمر البكراني قال حدثنا ابو داود

قال حدثنا ابو عوانة عن فراش عن الشعبي عن مسروق قال
اخبرتني عائشة رضى قالت كنا عند رسول الله صلعم جميعا ما يغادر
مننا واحدة فجاءت فاطمة تمشي ولا والله ان تخطي مشيتها
من مشية رسول الله صلعم حتى انتهت اليه فقال لها مرحبا يا
بناتي فاقعدها عن يمينه او عن يساره ثم سارها بشيى فبككت
بكاء شديدا ثم سارها بشيى فضحككت فلما قام رسول الله صلعم
قلت لها ما خصك رسول الله صلعم من بيننا بالسرار وانت
تبكين اخبريني ما قال لك قالت ما كنت لافشي رسول الله
صلعم بسره فلما توفى قلت لها اسالك بالذي لي عليك من

۱۳۳ — خبر داد مارا محمد پسر معمر بکرانی گفت محمد حدیث

کرد مارا ابو داود و گفت ابو داود حدیث کرد مارا ابو عوانه از فراش
از شعبی از مسروق گفت مسروق خبر داد مرا عائشه (خ . و) گفت
بودیم نزدیک پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) تمام نه مانده بود از ما
کسی پس آمد فاطمه زهرا و رفتار میفرمود و قسم خدا است اینکه
مشایه برد رفتار حضرت فاطمه از رفتار پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) تا
اینکه رسید فاطمه زهراء طرف حضرت پس گفت آن حضرت اورا خوشی
باد ترا ای دختر من پس نشاید اورا از طرف راست او یا از طرف چپ او
پستو سرگوشی فرمود اورا بچیزی پس گریه کرد گریه سخت پس سرگوشی
فرمود بچیزی پس خندید پس هرگاه که ایستاده شد پیغمبر خدا
(د . خ . م) گفتم اورا چه چیز خاص کرد ترا پیغمبر خدا (د . خ . م)
از درمیان ما به سرگوشی کردن و نو گریه می کردی خبرده مرا چه خبر
فرمود ترا گفت فاطمه زهراء نه هستم اینکه هرانیده ظاهر کنم پیغمبر
خدا را (د . خ . ل . م) به راز او پس هرگاه وفات یافت آنحضرت گفتم
حضرت فاطمه را سوال میکنم ترا بانچیز که مرا بر تو است از حق این

الحق ما سارك به رسول الله صلعم فقاليت اما الان فذعم سارني
المرّة الاولى فقال ان جبرئيل كان يعارضني بالقران في كل عام
مرة وانه عارضني به العام مرتين ولا ارى الا اجل (ن - الاجل الا)
قد اقترب فاتقي الله تعالى و اصبري فبكيت ثم قال لي يا فاطمة
اما ترضين ان تكون (ن - انك تكوني) سيدة نساء هذه الامة
و سيدة نساء العالمين فضحكت *

ذكر الاخبار الماثورة بان فاطمة بضعة من رسول الله صلعم

۱۳۳ - انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا ابن قتيبة بن
سعيد قال حدثنا الليث عن ابي مليكة عن المسور بن مخرمة
قال سمعت رسول الله صلعم و هو على المنبر يقول ان بني

چيز را که سرگوشي فرمود ترا بان چيز پيغمبر خدا (د . خ . م) پس
گفت فاطمه رض اما اين وقت پس آي ميگويم ترا که سرگوشي فرمود مرا
دفعه اول پس گفت تحقيق جبرئيل بود که پيش مي آمد مرا به قران
در هر سال يك دفعه و تحقيق جبرئيل پيش آمد مرا به قران امسال
دو دفعه و نمي بينم مگر مرگ تحقيق قريب شد پس پرهيز كن خدا تعالى
را و صبر كن پس گريه كردم پستر گفت مرا اي فاطمه ايا راضي نمي شوي
اينكه باشي سرور زنان اين امت يا سردار زنان تمام عالم پس خنديدم *

اين ذكر خبر هاي نقل کرده شده است باین که تحقيق

فاطمه پاره گوشت است از پيغمبر خدا (د . خ . م)

۱۳۴ - خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا
پسر قتيبة پسر سعيد گفت ابن قتيبة حديث كرد مارا ليث از ابي مليكة
از مسور پسر مخرمة گفت مسور شنيدم پيغمبر خدا را (د . خ . م) و حال
آنكه آنحضرت بر مهر بود مهر گفت تحقيق پس از آن هاشم پسر مغيرة طاهري

هاشم بن المغيرة استاذنوني ان ينكحوا ابنتهم عن علي بن ابي طالب رض فلا آذن ثم لا آذن الا (اي ان يريد ابن ابي طالب ان يفارق (ن - يطلق) ابنتي و ان ينكح ابنتهم قال (ن - فانما) هي بضعة مني يربيني ما رابها و يؤذيني ما اذها و من آذى رسول الله فقد حبط عمله *

ذكر اختلاف الناقلين لهذا الخبر

۱۳۳ — ابنان احمد بن عثمان (ن - سليمان) قال حدثنا يحيى بن آدم قال حدثنا بشر بن السري قال حدثنا الليث بن سعيد قال حدثنا ابن ابي مليكة قال سمعت المسور بن مخزومة رض يقول سمعت رسول الله صلعم بمكة يخطب ثم قال ان بني هاشم استاذنوني ان ينكحوا بنتهم عليا و اني لا آذن

اذن كرد مرا اينكه نكاح كنند دختر خود را از علي پسر ابي طالب (خ و) پس نه اذن دهنده ام پسترنه اذن دهنده ام مگر ديد اوشان اينكه اراده كرد پسر ابيطالب اينكه جدا كند دختر مرا و اينكه نكاح كند دختر ايشان را گفت انحضرت اين پاره گوشت است از من پرورش ميكنند مرا آنكس كه پرورش كرد او را و اذيت مي دهد مرا آنكس كه اذيت داد او را و آنكس كه اذيت داد پيغمبر خدا را پس تحقيق باطل شد عمل او *

اسم ذكر اختلاف نقال كنندگان است براي ابن خبر

۱۳۴ — خبر داد مارا احمد پسر عثمان گفت عثمان حديث كرد مارا يحيى پسر آدم گفت يحيى حديث كرد مارا بشر پسر سري گفت بشر حديث كرد مارا ليث پسر سعيد گفت حديث كرد مارا پسر ابي مليكة گفت شنيدم مسور پسر مخزومه را (خ و) ميگفت شنيدم پيغمبر خدا را (د. خ. ل. م) در مكه خطبه ميخواند پس گفت تحقيق بني هاشم طلب اذن كردند مرا اينكه نكاح كنند دختر خود را و تحقيق من

ثم لا آذن الا ان يريد ابن ابي طالب ان يفارق ابنتي و ان ينكمح
ابنتهم ثم قال ان فاطمة بضعة او قال بضعة مني يوذيني ما
اذاها و يربيني ما رابها و ما كان له (ن - لابن ابي طالب)
ان يجمع بين بنت عذر الله و بين بنت رسول الله *

۱۳۵ — انبانا احمد بن شعيب قال حدثنا الحرث بن
مسكين قراءة عليه و انا اسمع عن سفيان عن عمرو عن ابن ابي
ملیكة عن المسور بن مخرمة ان النبي صلعم قال ان فاطمة بضعة
مني من اغضبها اغضبني *

۱۳۶ — انبانا محمد بن خالد قال حدثنا بشر بن شعيب عن ابيه
عن الزهري قال اخبرني علي بن الحسين (رض) ان المسور بن مخرمة
(رض) اخبره ان رسول الله صلعم قال ان فاطمة بضعة مني *

دهنده ام پسترد نه اذن دهنده ام مگر اينكه اراده كند پسر ابيطالب اينكه جدا
كند دختر مرا و اينكه نكاح كند دختر ايشان را پسترد گفت تحقيق فاطمه
پاره گوشت است يا فرمود پاره گوشت است از من اذيت ميدهد مرا
آنكس كه اذيت داد فاطمه را و مي پرورد مرا چيزيكه ميپرورد او را و نيست
براي علي اينكه جمع كند درميان دختر دشمن خدا و دختر پيغمبر خدا *

۱۳۵ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد حديث كرد مارا
خرث پسر مسكين از روي خواندن آن حديث بوار و من مي شنيدم از
ابو سفيان از عمرو از پسر ابي مليكة از مسور پسر مخرمه تحقيق بمي
(د . خ . ل . م) گفت تحقيق فاطمه پاره گوشت است از من آنكس
كه غصه كرد او را غصه كرد مرا *

۱۳۶ — خبر داد مارا محمد پسر خالد گفت محمد حديث كرد مارا
بشر پسر شعيب از پدر خود از زهري گفت زهري خبر داد مرا علي پسر
حسين (خ . و) هر دو تحقيق مسور پسر مخرمه (خ . و) خبر داد
او را تحقيق پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) گفت تحقيق فاطمه پاره
گوشت است يا پاره گوشت است از من *

۱۳۷ — اخبرني عبد الله بن سعد بن ابراهيم بن سعد قال حدثنا عمي قال حدثنا ابي عن الوليد بن كثير عن محمد بن عمرو بن حلحلة (ن - طلحة) انه حدثه ان ابن شهاب حدثه ان علي بن الحسين حدثه ان المصور بن مخزومه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يخطب على منبره هذا واذا يومئذ محتلم فقال ان فاطمة بضعة مني *

ذكر ما خض به علي بن ابي طالب (ك - ۸) من الحسن والحسين ابني رسول الله صلى الله عليه وسلم وريحانية من الدنيا وميدى شباب اهل الجنة الا عيسى بن مريم ويحيى بن زكريا عليهما السلام

۱۳۸ — انبأنا احمد بن بكار الخزاعي (ن - الحراني) قال

۱۳۷ — خير داد مرا عبد الله پسر سعد پسر ابراهيم پسر سعد گفت مبد الله حديث کرد مارا عم من گفت عم من حديث کرد مارا پدر من از ولید پسر کثیر از محمد پسر عمر پسر حلحلة که تحقیق محمد حديث کرد ولید را که تحقیق ابن شهاب حديث کرد محمد را که تحقیق علي پسر حسين حديث کرد اورا تحقیق مصور پسر مخزومه گفت شنیدم پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) خطبه میخواند بر منبر خود که این است و من آن وقت بالغ بودم پس فرمود انحضرت تحقیق فاطمه پاره گوشت است از من *

این ذکر آن پیرز است که خاص شد بان پیرز علی پسر ابي طالب بزرگ کند خدا ذات اورا از حسن و حسین هر دو پسران پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) و هر دو ریحان او از دنیا هر دو سردار جوانان ایمان جنبه مگر عیسی پسر مريم و یحیی پسر زکریا بر او شان سلام

۱۳۸ — خبر داد ما را احمد پسر بکار خزاعي گفت حديث کرد مارا

حدثنا محمد بن سلمة عن ابن اسحاق عن يزيد بن عبد الله بن قسط عن محمد بن أسامة بن زيد عن أبيه قال قال رسول الله صلعم (۱۰) انت يا علي فختني و ابو ولدي و انت مني و انا منك *

ذكر قول النبي صلعم الحسن والحسين ابناي

۱۳۹ — اخبرني القاسم بن زكريا بن دينار قال حدثنا خالد

بن مخلد قال حدثني موسى هو بن يعقوب الزمعي عن عبد الله بن ابي بكر بن زيد بن المهاجر قال اخبرني مسلم بن ابي سهل النبال قال اخبرني جرير عن أسامة بن زيد بن حارثة قال طرقت رسول الله صلعم ليلة لبعض الحاجة فخرج و هو مشتمل على شيء لا ادري ما هو فلما فرغت من حاجتي قلت ما هذا الذي انت مشتمل عليه فكشف فاذا الحسن والحسين علي وركبه فقال

محمد پسر سلمه از ابن اسحاق از يزيد پسر عبدالله پسر قسط از محمد پسر أسامة پسر زيد از پدر خود گفت پدر او گفت پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) اما تو ای علی پس داماد منی و پدر پسر منی و تو از منست و من از توام.

این ذکر فرمودن نبی است (د. خ. م) حسن و حسین

مرد و پسران من اند

۱۳۹ — خبر داد مرا قاسم پسر زکریا پسر دینار گفت قاسم حدیث کرد مرا خالد پسر مخلد گفت خالد حدیث کرد مرا موسی او پسر یعقوب زمعیست از عبد الله پسر ابي بكر پسر زيد پسر مهاجر گفت عبد الله خبر داد مرا مسلم پسر ابي سهل نبال گفت مسلم خبر داد مرا جریر از أسامة پسر زيد پسر حارثه گفت أسامة آمدم نزدیک پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) شب را برای بعض حاجت پس بیرون آمدم و ار شامل کرده شده است بر چیزی نمی پنداشتم که چه چیز است او پس هرگاه که فارغ شدم از حاجت خود گفتم چیست این چنین که تو شامل کرده شده

هذا ابناي و ابنا ابنتي اللهم انك تعلم اني احبهما فاحبهما الله *

ذكر اخبار الماثورة في ابن الحسن و الحسين سيد شباب اهل الجنة

۱۴۰ — ابنا عمرو بن منصور قال حدثنا ابو نعيم قال

حدثنا يزيد بن مروان عن عبد الرحمن بن ابي نعيم عن ابي سعيد الخدري رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلعم الحسن و الحسين

سيد شباب اهل الجنة *

۱۴۱ — اخبرنا احمد بن حنبل قال حدثنا ابن فضيل عن يزيد

عن عبد الرحمن بن ابي نعيم عن ابي سعيد الخدري عن النبي صلعم قال ان حسنا و حسيننا سيد شباب اهل الجنة ما استثنى من ذلك *

است بر او چیز پس کشاد آن حضرت پس ناگاه حسن و حسین بر هر دو شانه آنحضرت بودند پس گفت آنحضرت این هر دو پسران من اند و پسران دختر من اند ای نار خدا یا تحقیق تو میدانی تحقیق من دوست میدارم آن هر دو را پس دوست دار آن هر دو را خدا *

این ذکر خبر های نقل کرده شده است و رینکه تحقیق

حسن و حسین هر دو سردار جوانان اهل بهشت اند

۱۴۰ — خبر داد مارا عمرو پسر منصور گفت عمرو حدیث کرد مارا

ابو نعیم گفت ابو نعیم حدیث کرد مارا یزید پسر مروان از عبد الرحمن بن ابي نعیم از ابي سعيد خدري (خ . و) گفت ابو سعيد گفت پیغمبر خدا (د . خ . م) حسن و حسین هر دو سردار جوانان اهل بهشت اند *

۱۴۱ — خبر داد مارا احمد پسر حنبل گفت احمد حدیث کرد مارا

پسر فضیل از یزید از عبد الرحمن از ابي نعیم از ابي سعيد خدري از النبي (د . خ . ل . م) گفت آنحضرت تحقیق حسن و حسین هر دو سردار جوانان اهل بهشت اند نه خارج کرد ازین حکم کسی را *

۱۴۲ — اخبرنا يعقوب بن ابراهيم و محمد بن آدم عن
 مروان عن الحكم بن عبد الرحمن و هو ابن نعيم عن ابيه عن ابي
 سعيد الخدري قال قال رسول الله صلعم الحسن و الحسين سيدا
 شباب اهل الجنة الا ابني الخالة عيسى و يحيى بن زكريا *

ذكر قول النبي صلعم الحسن و الحسين ريحائتي من هذه الامة

۱۴۳ — انبانا محمد بن عبد الاعلى الصنعاني قال حدثنا
 خالد عن اشعث عن الحسين عن بعض اصحاب رسول الله صلعم
 يعني انس بن مالك رضى قال دخلت او ربما دخلت على
 رسول الله صلعم و الحسن و الحسين ينقلبان على بطنه قال ويقول
 هما ريحائتي من هذه الامة *

۱۴۴ — خبر داد مارا يعقوب پسر ابراهيم و محمد پسر آدم از مروان
 از حكم پسر عبد الرحمن و او پسر نعيم است از پدر خود از ابي سعيد
 خدری گفت اندو سعيد گفت پيغمبر خدا (د. خ. ل. م.) حسن و
 حسين هر دو سردار جوان هاي اهل بهشت اند مگر هر دو پسران خاله
 عيسى و يحيى پسر زكريا *

ابن ذکر فرمودن نبی است (د. خ. ل. م.) حسن و حسين هر دو ريحان من اند از اين امه

۱۴۵ — خبر داد مارا محمد پسر عبد الاعلى صنعاني گفت محمد
 حديث كرد مارا خالد از اشعث از حسين از بعض صحبت دارنده هاي
 پيغمبر خدا (د. خ. ل. م.) يعني انس پسر مالك (د. خ. و) گفت
 داخل شدم با يسا اوقات داخل شدم بر پيغمبر خدا (د. خ. م.)
 و حال آنكه حسن و حسين منقاب مي شدند بر شكم مبارك آنحضرت
 گفت انس و مي فرمود آنحضرت آن هر دو ريحان من اند از اين امه *

۱۴۴ — انبانا ابراهیم بن یعقوب الجرجانی قال حدثنا وهب بن جریر ان اباہ [معویۃ] (ن - حدثہ) قال سمعت محمد بن الحسن بن عبد اللہ بن ابی یعقوب عن ابی نعیم قال کذبت عند ابن عمر فاتاہ رجل یسألہ عن دم البعوض ینکون فی ثوبہ و یصلی فیہ فقال ابن عمر ممن انت قال من اهل العراق قال من یعدرنی من هذا یسألنی عن دم البعوض و قد قتلوا ابن رسول اللہ صلعم و قد سمعت رسول اللہ صلعم یقول الحسن و الحسین هما ربکانتی من الدنیا *

ذکر قول النبی صلعم لعلی (ک . ه) انت امر علی
من فاطمة و فاطمة احب الی منک

۱۴۵ — اخبرنی زکریا بن یحیی قال حدثنا ابن ابی

۱۴۴ — خبر داد مارا ابراهیم پسر یعقوب جرجانی گفت ابراهیم حدیث کرد مارا وهب پسر جریر تحقیق پدر او معویہ حدیث کرد اورا گفت پدر او شنیدم محمد پسر حسن پسر عبد اللہ پسر ابی یعقوب از ابی نعیم گفت ابی نعیم بودم نزدیک پسر عمر پس آمد اورا مرد سوال میکرد اورا از خون پشه بود در پارچه او و نماز میخواند در آن پارچه پس گفت پسر عمر از کدام کسی است تو گفت از اهل عراق ام گفت انکس که عذر میدهد مرا ازین سوال میکند مرا از خون پشه و تحقیق قتل کردند پسر پیغمبر خدا را (د . خ . ل . ه) و تحقیق شنیدم پیغمبر خدا را (د . خ . ه) میگفت حسن و حسین آن هر دو ربان من اند از دنیا *

این ذکر فرمودن نبی است (د . خ . ل . ه) برای علی
(ب ز) تو عزیز تر است بر من از فاطمه و فاطمه دوست

تر است طرف من از تو

۱۴۵ — خبر داد مرا زکریا پسر یحیی گفت زکریا حدیث کرد مارا

عمر قال حدثنا سفیان عن ابن ابی نجیح عن ابيه عن رجل قال سمعت علياً رضي الله عنه المنبر بالكوفة يقول خطبت الي (رسول الله صلعم فاطمة عليها السلام فزوجني فقامت يا رسول الله صلعم اذا احب اليك ام هي فقال هي احب الي منك وانت اعز الي منها*

ذكر قول النبي صلعم لعلي (ك. هـ) ما سألت لنفسى شيئاً الا وقد سألت لك

۱۴۶ — ابنان عبد الاعلى بن واصل بن عبد الاعلى قال حدثنا علي بن ثابت قال حدثنا منصور بن ابي اسود عن يزيد بن ابي زياد عن سليمان بن ابي عبد الله بن الحارث عن جده عن علي رضي الله عنه قال مرضت فعادني رسول الله صلعم فدخل علي

پسر ابی عمر گفت پسر ابی عمر حدیث کرد مارا سفیان از ابن ابی نجیح از پدر خود از مردی گفت آن مرد شنیدم علی را (ح. و) بر مدبر در کوفه می گفت خطاب کردم طرف پیغمبر خدا (د. خ. ل. هـ) فاطمه را پس نکاح کرده داد انحضرت مرا پس گفتم ای پیغمبر خدا (د. خ. هـ) من دوست تو ام طرف تو یا این پس گفت این دوست تراست طرف من از تو و تو عزیز است طرف من از آن *

این ذکر فرمودن نبی است (د. خ. ل. هـ) برای علی نه سوال کردم برای ذات خود چیزی را مگر حال آنکه تحقیق سوال کردم برای تو

۱۴۷ — خبر داد مارا عبد الاعلى پسر واصل پسر عبد الاعلى گفت عبد الاعلى حدیث کرد مارا علی پسر ثابت گفت علی حدیث کرد مارا منصور پسر ابی اسود از یزید پسر ابو زیاد از سلیمان پسر ابی عبد الله پسر حرب از جده خود از علی (خ. و) گفت مریض شدم پس عیادت کرد مرا پیغمبر خدا (د. خ. هـ) پس داخل شد بر من و من دراز بودم پس تکیه فرموده

و انا مضطجع فاتكى الى جنبى ثم سجدت بثنوبه فلما رأني قد هديت قام الى المسجد يصلي فلما قضى صلوته جاء فرفع الثوب عني و قال قم يا علي [فقد برأت فقامت كان] (ن - فقامت و قد برأت كانما) لم اشتك شيئاً قبل ذلك فقال ما سألت (بي شيئاً في صلاتي الا اعطاني و ما سألت لنفسي شيئاً الا قد سألتك لك * قال عبد الرحمن خالفة جعفر الاحمر فقال عن يزيد بن ابي زياد عن عبد الله بن الحارث عن علي *

۱۴۷ - اخبرنا القاسم بن زكريا بن دينار قال قال ابي علي (ع) قال وجعت وجعا شديدا فاتيت النبي صلعم فانامني في مكانه و قام يصلي و القى علي طرف ثوبه ثم قال قم يا علي فقد برئت لا بأس عليك و ما دعوت الله لنفسي شيئاً الا دعوت

طرف پهلوی من پستر پوشید مرا به پارچه خود پس هرگاه دید مرا تحقیق راحت یافتم ایستاده شد طرف مسجد نماز می خواند پس هرگاه دید که نماز خود را آمد پس برداشت پارچه را از من و گفت برخیز ای علی پس تحقیق نذرست شدی پس بر خاتم گویا که هیچ بیمار نبودم پیش ازین پس گفت انحضرت نه سوال کردم پروردگار خود را چیزی را مگر داد مرا و نه سوال کردم برای ذات خود چیزی را مگر تحقیق سوال کردم آنچه را برای تو * گفت ابو عبد الرحمن مخالفت کرد او را جعفر احمر پس گفت جعفر از یزید پسر ابي زياد از عبد الله پسر حارث از علي * ۱۴۷ - خبر داد مرا قاسم پسر زكريا پسر دينار گفت مرا علي (ع) گفت دردمند شدم درد سخت را پس آمدم نبی را (ع) پس خوابانید مرا در مکان من و ایستاده شد نماز میخواند و انداخت بر من طرف پارچه خود را پستر گفت برخیز ای علی پس تحقیق نذرست شدی نه خوف است بر تو و نه دعا کردم برای ذات خود چیزی را مگر دعا کردم برای توبه مثل ان دعا و نه دعا کردم چیزی را مگر تحقیق قبول و اجابت

لک بمثلہ و ما دعوت شیاً الا قد استجیبت لی او قال اعطیت
الا انه قیل لی لانیبی بمدک *

ذکر ما خص به النبی صلعم لعلمی (ک. ه)

۱۴۸ — انبایا احمد بن حرب قال حدثنا [قاسم] (ن -
ابن قاسم) و هو ابن یزید قال حدثنا ای سفیان عن ابی اسحاق
عن ناجیه بن کعب الاسدی عن عی رة انه اتی رسول الله
صلعم قال ان عمک الشیخ الضال قد مات فمن تواریه قال اذهب
فوارى اباک و لا تحدثن حدیثا حتّی تأتینی قال ففعلت ثم
اتیته فامرّنی ان اغتسل و دعا لی بدعوات ما یسرّنی ما عی
وجه الارض بشیعی منهن *

۱۴۹ — انبایا محمد بن المثنی عن ابی داود قال اخبرنی

کرده شدم برای خود یا گفت انحضرت داده شدم مگر تحقیق شان
اینست که گفته شد مرا نه نبی ست پس تو •

این ذکر انجیز است که خاص کرد با پنجیز نبی علی را از دعا

۱۴۸ — خبر داد مارا احمد پسر حرب گفت احمد حدیث کرد مارا
قاسم و او پسر یزید است گفت قاسم حدیث کرد مرا سفیان از ابی
اسحاق از ناجیه پسر کعب امسی از علی (خ. و) تحقیق شان اینست
که آمد پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) گفت علی تحقیق عم تو پدر
گمراة تحقیق مرد پس کدام کس پوشد اورا گفت انحضرت برو پس پوش
پدر خود را و البتہ البتہ نه حدیث کن حدیث را تا اینکه بیائی تو مرا
گفت علی مرتضی پس کردم پس اعدم نزد انحضرت پس حکم کرد مرا
اینکه غسل کنم و دعا کرد مرا بدعاهای نه خوش میکند مرا انجیز که بر
روی زمین ست مقابلہ هیچ چیز از آنها •

۱۴۹ — خبر داد مارا محمد پسر مثنی از ابی داود که گفت مرا

شعبه قال اخبرني فضيل ابو معاذ عن الشعبي عن علي رضي الله عنه قال لما رجعت الى النبي صلى الله عليه وسلم قال لي كلمة ما احب الي بها الدنيا *

ذكر ما خص به علي من صرف اذى الحر والبور

۱۵۰ — اخبرنا محمد بن يحيى بن ايوب بن ابراهيم قال حدثنا هاشم بن محمد الثقفي عن ايوب بن ابراهيم قال حدثنا محمد بن يحيى وهو جدي عن ابراهيم الصايغ عن ابي اسحاق الهمداني عن عبد الرحمن بن ابي ليلى ان عليا رضي الله عنه خرج علينا في حر شديد و عليه ثياب الشداء و خرج علينا في الشتاء و عليه ثياب الصيف ثم دعا بماء فشرب ثم مسح العرق عن جبهته فلما رجع الى ابيه قال يا ابيك ارايت ما صنع امير المؤمنين ع م خرج

شعبه گفت شعبه خبر داد مارا فضيل ابو معاذ از شعبي از علي (خ . و) گفت هرگاه رجوع کردم طرف نبي (د . خ . ل . م) گفت مرا كلمه نه دوست تر است طرف من مقابله آن و عوض آن دنيا .

این ذکر آنچیز که خاص شد بان چیز علی از گردانیدن باو

اذیت گرمی را و سردی را

۱۵۰ — خبر داد مارا محمد بن يحيى بن ايوب بن ابراهيم گفت محمد حدیث کرد مارا هاشم بن محمد ثقفي از ايوب بن ابراهيم گفت ايوب حدیث کرد مارا محمد بن يحيى و ارجح من است از ابراهيم صايغ از ابي اسحاق همداني از عبد الرحمن بن ابي ليلى تحقيق علی (خ . و) بیرون آمد بر ما در گرمی سخت و بر او پارچه هاي سرما بود و بیرون آمد برابر ما در سرما و بر او پوشاک گرما بود پستری طلبید آب را پس نوشید پستری مسح کرد و مالید عرق را از پیشانی خود پس هرگاه که رجوع کرد عبد الرحمن طرف پدر خود گفت اي پدر من ایا دیدی چه کرد امير المؤمنين بیرون آمد بر ما در سرما و بر او پارچه هاي گرما بود و بیرون آمد بر ما

عائذا في الشتاء و عليه ثياب الصيف و خرج عائذا في الصيف و عليه ثياب الشتاء فقال ابو ليلى هل تطيب و اخذ بيد ابنه عبد الرحمن فأتى عليا رضي فقال له علي رضي ان النبي صاعم كان بعث الي و انا ارصد شديد الرمد فبرز في عيذي ثم قال افتح عينيك ففتحتهما فما اشتكيتها حتى الساعة و دعا لي فقال اللهم اذهب عنه الحرور البرد فما وجدت حرا ولا بردا حتى يومي هذا *

ذكر ما خفف بامير المؤمنين علي بن ابي طالب

(۴۰) عن هذه الامة

۱۵۱ — اخبرني محمد بن عبد الله بن عمار قال حدثنا قاسم الجرمي عن سفيان عن عثمان و هو ابن المغيرة عن سالم

در گرما و برود پارچه های سرما بود پس گفت ابو ایوب ابا خورش طبعی میکنی و بگرفت دست پدر خود را عبد الرحمن پس آمد علی را (خ . و) پس گفت او را علی (خ . و) تحقیق نبی (د . خ . ل . م) بود که فرستاد طرف من کسی را و من درد چشم میداشتم سخت درد چشم پس آب دهن انداخت در هر دو چشم من پسر فرمود بکشا هر دو چشمه آن خود را پس کشاده کردم آن هر دو را پس نه شکایت کردم آن هر دو را تا این ساعت و دعا فرمود مرا پس گفت ای بار خدا دور کن از او گرمی را و سردی را پس زیانتم گرمی و سردی را تا روز خود که این است *

این ذکر آنچیز است که تخفیف کرده شده آنچیز بسبب

امیرالمومنین علی پسر ابیطالت بزرگ کند ذات

او را ازین است

۱۵۱ — خیر داد مرا محمد پسر عبد الله پسر عمار گفت محمد حدیث کرد ما را قاسم جرمی از سفيان از عثمان و او پسر مغیره است از سالم از

عن عاي بن علقمة عن عاي رض قال لما نزلت يا ايها الذين آمنوا اذا ناجيتم الرسول فقدموا بين يدي نجواكم صدقة قال رسول الله صلعم لعاي رض مرهم ان يتصدقوا قال بكم يا رسول الله قال بدينار قال لايطيقون قال فانصف دينار قال لايطيقون قال فبكم قال بشعيرة فقال له رسول الله صلعم انك لزميد فانزل الله تعالى اشفقتم ان تقدموا بين يدي نجواكم صدقات الى آخر الآية و كان عاي رض يقول بي خفف عن هذه الامة *

ذكر اشقى الناس

۱۵۲ — اخبرني محمد بن وهب بن عبد الله بن سهاك

قال حدثنا محمد بن سلمة قال حدثنا ابن اسحاق عن يزيد

علي بن ابي ربيعة عن ابي علي (ح . و) كنت علي هرگاه نازل شد اين آيت اي ان كسانيكه ايمان آورديد و نيكيه راز پرمديد پيغمبر را پس تقديم كنيد رو برو راز خود نذر را گنت پيغمبر خدا (د . خ . ل . م .) براي علي (ح . و) حكم كن اوشان را اينكه صدقه دهند گنت علي مرتضى بچه قدر دهند اي پيغمبر خدا گنت انحضرت ايك دينار گفت علي رض نه طاقت ميدارند گفت انحضرت پس نصف دينار گفت علي كه نه طاقت ميدارند گفت انحضرت پس بچه قدر دهند گفت مرتضى علي بقدر يك جو پس فرمود براي حضرت علي پيغمبر خدا (د . خ . ل . م .) تحقيق تو هراينه بي رغبتني كندده است پس نازل كرد خدائي بوتر اين آيت آيامي فرسيد اينكه تقديم كنيد رو برو راز خود صدقات را نا آخر ايت و بود علي (ح . و) مي فرمود بسبب من تخفيف كرده شد نذر از اين امت *

اين ذكر شقى مردم است

۱۵۳ — خبر داد مرا محمد بن وهب بن عبد الله بن سهاك گفت

محمد بن حنبله عن محمد بن وهب بن عبد الله بن سهاك عن محمد بن حنبله

بن محمد بن خثیم عن محمد بن كعب القرظي عن محمد بن خثیم عن عمار بن ياسر رض قال كنت اذا و علي بن ابيطالت م . م رفيقين في غزوة فلما نزلها رسول الله صلعم و اقام بها رأينا أناسا من بني مدلج يعماون في دين اهلهم او في نخل اهلهم فقال لي علي يا ابا يقظان هل لك ان تأتي هؤلاء فتتظرو كيف يعملون قال قلت ان شئت فجنناهم فانظرونا الى عملهم ساعة ثم عشنا النوم فانطلقت انا و علي حتى اضطلعنا في ظل سور من الدخلة في دقعات من التراب فنمنا فوالله ما انتبهنا الا رسول الله يحركنا برجله و قد تقرينا من تلك الدقعات التي نمنا عايها فيومئذ قال رسول الله صلعم لعلي رض يا ابا تراب لما

اصحاح از يزيد پسر محمد پسر خثیم از محمد پسر كعب قرظي از محمد پسر خثیم از عمار پسر ياسر (خ . م و) گفت عمار بودند و علي پسر ابي طالب برو سلام هر دو رفيق در يك جنگ پس هرگاه نازل شد ان جنگ را پیغمبر خدا (د . م . ل . م) و اقامت کرد دران جنگ دیدیم مردم را از قبيله بني مدلج عمل و کار میکردند در چشمه که برای اوشان بود با در درخت خرما که برای اوشان بود پس گفت مرا علي اي ابو يقظان ايه براي تو هست اينکه اتي تو ان جماعت را پس نگاه کني چگونه کار میکنند گفت عمار گفتم اگر خواهي تو نیز بديني پس آمديم ما اوشان را پس نظر کردیم طرف کار ایشان يك ساعت پسفر غالب آمد مرا خواب پس روان شدم من و علي تا اينکه هراز شدیم در سايه ديوار از خرما و در كلوخ ها ازب تراب پس خوابيدم پس قسم خدا نه خيردار کرد ما را مگر پیغمبر خدا (د . م . ل . م) حرکت میداد ما را به پاي مبارك خود و تحقيق خاک الوده شدیم از اين كلوخها چنين كلوخها که خوابيده بودیم بر او پس آنروز گفت پیغمبر خدا (د . م . ل . م) برای علي (خ . م و) اي ابو تراب

رأى (ن - یرى) مما عليه من التراب ثم قال الا احذثکم
باشقى الناس قلذا بلى يا رسول الله قال احمر ثمود الذي عقر
الذقة و الذي يضربک يا عالى على هذه و وضع يده على ضربة
حتى تبل منها هذه و اخذ بلحيته *

ذکر احدث (ن - آخر) الناس عهدا برسول صلعم

۱۵۳ — انبانا ابو الحسن علي بن حجر المروزي قال ابنانا
جرير عن المغيرة عن ام المؤمنين ام سلمة رضى قالت ان احدث
(ن - اقرب) الناس عهدا برسول الله صلعم عالى *

۱۵۴ — اخبرني محمد بن قدامة قال حدثنا جرير عن
مغيرة عن ام موسى قالت قالت ام سلمة رضى والذي يخلف به ام

برای انکه دید ازان چیزی که برو بود از خاک پستقر گفت آگاه باش
حدیث میکنم شما را به شقی تر مردم گفتیم اری ای پیغمبر خدا گفت
افضررت سرخ رنگ نمود کسیکه که بوی کرد ماده شقر را و کسیکه
خواهد زد ترا ای عالى بر این جای و نهاد دست مبارك خود را بر ضربه
تا اینکه تر خواهد شد ازان ضربه این و گرفت ریش او را *

این ذکر نو، بداتر (ن - آخر) مردم وقت وفات را پیغمبر خدا

۱۵۳ — خبر داد مارا ابو الحسن علي پسر حجر مروزی گفت ابو
الحسن علي خبر داد مارا جریر از مغیره از ام مؤمنین ام سلمه (خ . و)
گفت ام سلمه تحقیق ذو پیدا تر مردم وقت وفات را به پیغمبر خدا (د . و)
خ . ل . س) علي است *

۱۵۴ — خبر داد مارا محمد پسر قدامة گفت محمد حدیث کرد مارا
جریر از مغیره از ام موسى گفت ام موسى گفت ام سلمه (خ . و) و انکس
که پس می بود او را ام سلمه تحقیق قریب تر مردم وقت وفات را به پیغمبر

سلمه ان اقرب الناس عهدا برسول الله صلعم علي رضه قال لما كان غدوة قبض رسول الله صلعم فارسل اليه رسول الله صلعم و كان ارمي في حاجة اظنه بعثه فجعل يقول جاء علي ثلث مرات فجاء قبل طالع الشمس فلما جاء عرفنا ان له اليه حاجة فخرجنا من البيت و كنا عند رسول الله صلعم يومئذ في بيت عائشة وكننت في اخر من خرج من البيت ثم جلست ادناه من وراء الباب فاكتب علي رضه فكان اخر الناس به عهدا فجعل يساره و يناجيه *

ذكر قول النبي صلعم لعلي رضه تقاتل علي تاويل القران كما قاتلت علي تنزيله

۱۵۵ — انبانا احمد بن شعيب قلل اخبرنا اسحاق بن ابراهيم

خدا (د. خ. ل. م) علي است (خ. و) گفتم هرگاه بود صبح وفات پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) پس فرستاد طرف علی پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) سرودیرا بود که گمان میکردم در حاجت گمان میکردم او را که فرستاد آنحضرت او را پس شروع فرمود میگفت آمد علی سه دفعه فرمود پس آمد علی پیش طلوع افتاب پس هرگاه اینکه آمد علی شهادتیم تحقیق آنحضرت را طرف او حاجت است پس بیرون آمدیم از خانه و بودیم نزدیک پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) امروز در خانه عایشه پس بودم در آخر افکس که بیرون آمد از خانه پستقر نشستم در دیکر آن زنان از سواء دروازه پس سرنگون کرد علی (خ. و) بر آنحضرت پس بود آخر مردم آنحضرت وقت وفات پس شروع کرد که راز میگفت آنحضرت را و سرگوشی میکرد او را *

این ذکر فرمودن نبی است (د. خ. ل. م) برای علی (خ. و)
جنگ وقتان خواهد کرد علی بر تا ویل قران چنانکه قنا کردم بر تنزیل او

۱۵۵ — خبر داد ما را احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد ما را

و محمد بن قدامة و اللفظ له عن حريث عن الأعمش عن اسمعيل بن رجاء عن أبيه عن أبي سعيد الخدري رضي قال كنا جلوسا ننتظر رسول الله صلعم فخرج إلينا قد انقطع شسع نعله فرمى بها إلى علي فقال ان منكم من يقاتل علي تاريل القرآن كما قاتلت علي تنزيله فقال ابوبكر انا فقال لا فقال عمر انا فقال لا و لكن خاصف الذعل •

الترغيب في نصرة علي رضي

۱۵۶ — انبأنا يوسف بن عيسى قال انبأنا الفضل بن موسى قال حدثنا الأعمش عن أبي إسحاق عن سعيد بن وهب قال قال علي رضي في الرحبة انشد بالله من سمع رسول الله صلعم يوم غدیر خم الله وليي و انا ولي المؤمنين و من كذبت وليه فهذا

اسحاق پسر ابراهیم و محمد پسر قدامة و لفظ حدیث برای اسحاق و محمد از حدیث از اعمش از اسمعیل پسر رجاء از پدر او از ابی سعید خدری است (ح. و) گفت بودیم ما نشسته انتظار میکردیم پیغمبر خدا (د. خ. و) پس بیرون آمد طرف ما تحقیق منقطع شد کداره کفش او پس انداخت او را طرف علی پس گفت تحقیق از شما آنکس است که چوگ و قتل خواهد کرد بر تاریل قرآن چنانکه قتل کردم بر تنزیل قرآن پس گفت ابوبکر من پس فرمود نه پس گفت عمر من پس فرمود نه و ایکن دوزندگ پاپوش •

این ذکر رفعت داندیندن است در یاری کردن علی (خ. و)

۱۵۶ — خبر داد ما را یوسف پسر عیسی گفت یوسف خبر داد ما را فضل پسر موسی گفت فضل حدیث کرد ما را اعمش از ابی اسحاق از سعید پسر وهب گفت سعید گفت علی (خ. و) در مکان سوای مسجد قسم می دهم بخدا آنکس را که شنید پیغمبر خدا را (د. خ. ل. و) روز غدیر خم و این کلام خدا دوست من است و من دوست مومنان ام و آنکس که باشم دوست او پس این است دوست او ای بار خدا دوست دار آنکس را که دوست دارد

ولیه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و
 اخذل من خذله قال سعید فقام الی جنبی سته و قال حارثة
 بن مضرب قام من عندی سته و قال زید بن منیع قام عندی سته
 و قال عمرو بن ذی مری أحب من احبه و ابغض من ابغضه •

ذکر قول النبی صلعم لعمار تقتلک الفئة الباغية

۱۵۷ — انبأنا عبدالله بن محمد بن عبدالرحمن الزهري
 قال حدثنا غندر عن شعبة قال سمعت خالد الحذاء يحدث عن
 سعید بن ابی الحسن عن امه عن ام سلمة رضى ان رسول الله صلعم
 قال لعمار تقتلک الفئة الباغية و خالفه ابو داود قال حدثنا
 شعبة قال حدثنا ايوب و خالد عن الحسن عن امه عن ام

علي را و دشمن دار انکس را که دشمن دارد علي را و ياري ده انکس را
 که ياری دهد اورا و فرو گذار انکس را که فرو گذاشت علي را گفت سعید
 پس ایستاده شد طرف يهلوی من شش نفر و گفت حارثة پسر مضرب ایستاده
 شد نزدیک من شش مرد و گفت زید پسر منیع ایستاده شد نزدیک من
 شش کس و گفت عمرو پسر ذی مری فرمود انحضرت دوست میدارم انکس
 را که دوست داشت علي را و دشمن دارم انکس را که دشمن داشت اورا •

این ذکر فرمودن نبی ست (د. خ. ل. ه) برای عمار

قتل خواهند کرد ترا گروه باغي

۱۵۷ — خبر داد مارا عبدالله پسر محمد پسر عبدالرحمن زهري گفت
 عبدالله حديث کرد مارا غندر از شعبه شنيدم خالد الحذاء را حديث ميکرد
 از سعید پسر ابی الحسن از مادر خود از ام سلمه (د. خ. و) تحقيق پيغمبر
 خدا (د. خ. ل. ه) گفت بواي عمار قتل خواهد کرد ترا گروه باغيه •
 خلاف کرده اورا ابو داود گفت حديث کرد مارا شعبه گفت حديث کرد
 مارا ايوب و خالد از حسن از مادر خود از ام سلمه (د. خ. و) تحقيق پيغمبر

سلمة رَضَ أن رسول الله صلعم قال لعمار تقتلك الفئة الباغية *
 قال ابو عبد الرحمن و قد رواه ابن عون عن الحسن *

۱۵۸ — انبانا حميد بن مسعدة عن يزيد و هو ابن زريع
 قال حدثنا ابن عون عن الحسن بن امة عن ام سلمة رَضَ قالت
 لما كان يوم الخندق و هو يعطيهم اللبن و قد اغبر شعرة صدره
 قالت فوالله ما نسيت و هو يقول اللهم ان الخير خير الاخرة
 فاغفر الانصار و المهاجرين قالت و جاء عمار فقال ابن سمية تقتله
 الفئة الباغية *

۱۵۹ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن عبد
 الاعلى قال حدثنا خالد قال حدثنا ابن عوف عن الحسن قال
 قالت ام الحسين قالت ام المؤمنين ام سلمة رَضَ ما نسيت يوم

خدا (د . خ . ل . م) گفت براي عمار قتل خواهند کرد ترا گروه باغی •
 گفت ابو عبد الرحمن و تحقیق روایت کرد اورا پسر عون از حسن •

۱۵۸ — خبر داد مارا حميد پسر مسعدة از يزيد و او پسر زريع
 است گفت يزيد حديث کرد مارا پسر عون از حسن از مادر خود از ام
 سلمه (د . خ . و) گفت ام سلمه هرگاه که بود روز خندق و او یعنی الحضرت
 ميداد مردم را خشت و تحقیق غبار الوده شد موي ميداد الحضرت گفت
 ام سلمه پس قسم خدا است نه فراموش کردم انرا و الحضرت میفرمود ای
 بار خدا تحقیق خير و بهتري بهتري آخرة است پس بخش قبيلة انصار و
 مهاجرين را گفت ام سلمه و آمد عمار پس گفت پسر سمیه را قتل خواهند
 کرد اورا گروه باغیه •

۱۵۹ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا محمد
 پسر عبد الاعلى گفت محمد حديث کرد مارا خالد گفت حديث کرد مارا
 پسر عون از حسن گفت حسن مادر حسين گفت ام المؤمنين ام سلمه
 (د . خ . و) نه فراموش کردم روز خندق را و الحضرت ميداد مردم را خشت

الخندق و هو يعطيهم اللبن و قد اغبر شعرة و هو يقول اللهم ان
الخبر خير الاخرة فاغفر الانصار و المهاجرة و جاء [عمار فقال]
(ن - عمار بن سمية و قال) تقتلك الفئة الباغية *

۱۶۰ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا احمد بن عبد الله
بن عبد الحكيم و محمد بن ابواليد قالا حدثنا ابن محمد بن
جعفر قال حدثنا شعبة عن خالد عن عكرمة عن ابي سعيد الخدري
رضه ان (سول الله صلعم قال لعمار تقتلك الفئة الباغية *

۱۶۱ — انبانا اسحاق بن ابراهيم قال انبانا النصر بن شمیل عن
شعبة عن ابي سلمة عن ابي نصره عن ابي سعيد الخدري رضه قال
حدثني من هو خير مني ابوقنادة ان (سول الله صلعم قال لعمار
يوشك يا بن سمية و مسح الغبار عن رأسه لعلك تقتلك الفئة الباغية *

و تحقیق غبار الوده شد روی سینۀ مبارک انحضرت او میفرمود ای بار خدا
تحقیق خیر و بهتری بهتری آخرت است پس نخش قبیلۀ انصار و مهاجرین
را و آمد عمار پس فرمود ای پسر سمیه قتل خواهند کرد ترا گروه باغیه *

۱۶۰ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا
احمد پسر عبد الله پسر عبد الحكيم و محمد پسر وليد گفتند آن مرد
حديث کرد مارا پسر محمد پسر جعفر گفت پسر محمد حديث کرد مارا
شعيب از خالد از عكرمة از ابي سعيد خدری (خ و) تحقیق پیغمبر خدا
(د . خ . ل . م) گفت برای عمار قتل خواهند کرد ترا گروه باغیه *

۱۶۱ — خبر داد مارا اسحاق پسر ابراهيم گفت اسحاق خبر داد مارا
نصره پسر شمیل از شعبه از ابي سلمه از ابي نصره از ابي سعيد خدری
(خ و) گفت ابو سعيد حديث کرد مرا انکس که او بهتر است از من
ابو قنادة تحقیق پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) گفت برای عمار شتاب
خواهد شد پسر سمیه و مسح کرد غبار را از سر او شاید که ترا قتل خواهند
کرد گروه باغی *

۱۶۲ — انبانا احمد بن سليمان قال حدثنا يزيد قال انبانا العوام عن الاسود بن معمر بن حنظلة بن خويلد قال كنت عند معوية فاتاه رجلان يختصمان في رأس عمار يقول كل واحد منهما انا قتلت فقال عبدالله بن عمر ليطيب احدكما ذنبا لصاحبه فاني سمعت رسول الله صلعم يقول تقتلك الفئة الباغية * قال ابو عبد الرحمن خالقه شعبة قال عن العوام عن رجل عن حنظلة بن سويد *

۱۶۳ — اخبرنا محمد بن المثنى قال حدثنا محمد قال اخبرنا شعبة عن عوام بن حوشب عن رجل من بني شعبان عن حنظلة بن سويد قال جئني برأس عمار رض فقال عبدالله بن عمر سمعت رسول الله صلعم يقول عمار تقتلك الفئة الباغية *

۱۶۴ — خبر داد مارا احمد بن سليمان گفت احمد حديث كرد مارا يزيد گفت يزيد خبر داد مارا عوام از اسود بن معمر از حنظله بن خويلد گفت حنظله بودم نزديك معوية پس آمد اورا دو مرد خصوصت ميكردند در سر عمار مي گفت هريك از ان هر دو من قتل كرده ام اورا پس گفت عبدالله بن عمر عمرو هراينه خوش ميشود يكي شما هر دو از روي ذلت براي صاحب خود پس تحقيق من شنيدم پيغمبر خدا را (د . خ . ه .) مي فرمود قتل خواهند كرد ترا گروه باغيه * گفت ابو عبد الرحمن خلاف كرد آن حديث را شعبه گفت شعبه آن حديث را از عوام از مردی از حنظله بن سويد *

۱۶۵ — خبر داد مارا محمد بن مثنى گفت محمد بن مثنى حديث كرد مارا محمد گفت محمد خبر داد مارا شعبه از عوام بن حوشب از مردی از قبیله بني شعبان از حنظله بن سويد گفت آورده شد سر عمار (د . خ . و) پس گفت عبدالله بن عمر شنيدم پيغمبر خدا را (د . خ . ل . ه .) ميگفت عمار قتل خواهند كرد ترا گروه باغيه *

۱۴۴ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني شعيب قال

اخبرني محمد بن قدامة قال حدثنا جرير عن الاعمش عن عبد الرحمن عن عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله صلعم يقول تقتل عمارا الفئة الباغية * قال ابو عبد الرحمن خالفه ابو معوية فرواه عن الاعمش قال اخبرنا عبد الله بن محمد قال ابو معوية قال حدثنا الاعمش عن عبد الرحمن بن ابي زياد *

۱۴۵ — اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرنا عمرو بن منصور

الشيباني قال اخبرنا ابو نعيم عن صفوان عن الاعمش عن عبد الرحمن بن ابي زياد عن عبد الله بن الحرث قال اني لاسائر عبد الله بن عمرو بن العاصي و معوية فقال عبد الله بن عمرو سمعت رسول الله صلعم يقول عمار تقتله الفئة الباغية قال عمرو يا

۱۴۶ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا

شعيب گفت شعيب خبر داد مارا محمد پسر قدامة گفت محمد حديث كرد مارا جرير از اعمش از عبد الرحمن از عبد الله پسر عمر گفت عبد الله شنيدم پيغمبر خدا را (د . خ . ل . م) مي فرمود قتل خواهند كرد عمار را گروه باغيه . گفت ابو عبد الرحمن خلاف كرد آن حديث را ابو معوية پس روايت كرد آن را از اعمش گفت اعمش خبر داد مارا عبد الله پسر محمد گفت ابو معوية گفت او حديث كرد مارا اعمش از عبد الرحمن پسر ابي زياد *

۱۴۵ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا عمرو

پسر منصور الشيباني گفت عمرو خبر داد مارا ابو نعيم از صفوان از اعمش از عبد الرحمن پسر ابي زياد از عبد الله پسر حرث گفت عبد الله تحقيق من هراينه سير ميكردم همراه عبد الله پسر عمرو پسر عاصي و همراه معوية پس گفت عبد الله پسر عمرو شنيدم پيغمبر خدا را (د . خ . ل . م) مي گفت عمار قتل خواهند كرد او را گروه باغيه گفت عمرو اي معوية بشو چه ميگويد اين

معویه اسمع ما يقول هذا فعجذبه فقال نحن قتلناه انما قتله من جاء به لا يزال داحضا في قولك *

ذكر قول النبي صلعم تمرق مارقة من الناس ستبلي قتلهم اولى الطائفين بالحق

۱۶۶ — انبانا محمد بن المثنى قال حدثني عبد الاعلى

قال حدثنا داود عن ابي نصره عن ابي سعيد الخدري (هـ) ان رسول الله صلعم قال تمرق مارقة من الناس ستبلي قتلهم ادنى الطائفين *

۱۶۷ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا قتيبة بن سعيد

قال حدثنا ابو عوانة عن قتادة عن ابي نصره عن ابي سعيد

مرد پس کشید معویه آن مرد را پس گفت ما قتل کردیم اورا جز این نیست قتل کرد اورا آنکس که آورد اورا همیشه بر غلطي خواهد ماند در گفتن خود *

این ذکر فرمودن نبی است (د. خ. هـ) خارج خواهند
شد گروه خوارج از مردمان شتاب است که مبتلی
خواهد شد قتل اوشان را بهتر دو گروه که بحق است

۱۶۶ — خبر داد مارا محمد پسر مثنی گفت محمد حدیث کرد مرا

عبد الاعلى گفت عبد الاعلى حدیث کرد مارا داود از ابي نصره از ابي سعيد خدري (خ. و) تحقیق پیغمبر خدا (د. خ. ل. هـ) گفت خارج خواهد شد گروه خوارج از مردم شتاب است که مبتلی خواهد شد قتل اوشان را بهتر دو گروه *

۱۶۷ — خبر دار مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا

قتیبه پسر سعيد گفت قتیبه حدیث کرد مارا ابو عوانه از قتاده از ابي نصره از ابي سعيد خدري (خ. و) گفت ابو سعيد گفت پیغمبر خدا

الخدری رضه قال قال رسول الله صلعم تكون فی امتی فرقتین
فیخرج من بینها مارقة بلی قتلهم اولهم بالحق *

۱۶۸ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا عمر بن علي
قال حدثنا يحيى قال حدثنا ابو نضرة عن ابي سعيد الخدری
رضه قال قال رسول الله صلعم تفترق امتی فرقتین تمرق بینهما
مارقة تقتلهم اولی الطائفتین بالحق *

۱۶۹ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن سليمان
بن عبد الله بن عمر قال حدثنا بهز عن القاسم و هو ابن الفضل
قال حدثنا ابو نضرة عن ابي سعيد رضه قال قال رسول صلعم
قال تمرق مارقة عند فرقه من الناس المسلمين تقتلها اولی
الطائفتین بالحق *

(د . خ . ل . م) خواهند شد در امت من دو فرقه پس خارج خواهند
شد از درمیان آن هر دو گروه خوارج مبنای خواهند شد قتل ایشان را
بهتر آن دو فرقه که بحق است *

۱۶۸ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا
عمر پسر علي گفت حديث کرد مارا عون گفت عون حديث کرد مارا
يحيى گفت يحيى حديث کرد ابو نضرة از ابي سعيد خدری (د . خ . و)
گفت ابو سعيد گفت پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) خواهند شد امت
من دو فرقه جدا خواهند شد درمیان آن هر دو گروه خوارج قتل خواهند
کرد ایشان را بهتر دو گروه که بحق است *

۱۶۹ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا
محمد پسر سليمان پسر عبد الله پسر عمر گفت محمد حديث کرد مارا
بهز از قاسم و او پسر فضل است گفت فضل حديث کرد مارا ابو نضرة از
ابي سعيد (د . خ . و) گفت گفت پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) خارج
خواهند شد گروه خوارج هنگام نزاع از مردم مسلمانان قتل خواهند کرد
آن خوارج را بهتر دو گروه که بحق است *

۱۷۰ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن عبد الاعلى قال حدثنا المقيم (ن - المعتمر) قال سمعت ابي قال حدثنا ابو نصره عن ابي سعيد الخدري (رضه) عن النبي صلى الله عليه وآله انه ذكر اناسا من امته يخرجون في فرقة من الناس سيمهم التخالق (ن - التحليق) يمزقون من الدين كما يمزق السهم من الرمية هم من شر الخلق او من شر الخلق تقتلهم ادنى الطائفتين الى الحق قال و قال كلمة اخرى قلت لرجل بيني و بينه ما هي قال قال ابو سعيد و انتم قتلتموهم يا اهل العراق *

۱۷۱ — انبانا عبد الاعلى بن واصل عن عبد الاعلى قال حدثنا المحاضر بن الموزع قال حدثنا الاجلج عن حبيب انه سمع

۱۷۰ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا محمد پسر عبد الاعلى گفت محمد حديث برد مارا معتمر گفت معتمر شنيدم پدر خود را گفت پدر من حديث كرد مارا ابو نصره از ابي سعيد خدري (خ و) از نبی (ع و م) تحقيق الحضره ذكر كرد چند مردم را از امت خود كه خارج خواهند شد در هنگام نراغ از مردم بشايي اوشان سر تراشيدن است خارج خواهند شد از دين چنانكه خارج مي شود تير از كمان اوشان از بد خلق اند يا از بد ترين خلق اند مثل خواهند كرد اوشان را نزديك ترين دو مايفه كه طرف حق است گفت ابو نصره گفت ابو سعيد اين كلمه ديكر گفتم مودی را كه درميان من و درميان ابو سعيد بود چيست ان كلمه گهت ابو نصره گفت ابو سعيد اين كلمه را آنحضرت فرمود و شما فذل خواهند كرد شما اوشان را اي اهل عراق *

۱۷۱ — خبر داد مارا عبد الاعلى پسر واصل از عبد الاعلى گفت عبد الاعلى حديث كرد مارا محاضر پسر موزع گفت محاضر حديث كرد مارا اجلج از حبيب حديث كرد اوشان را تحقيق از شنيد ضحاک مشرقی

الضحاک المشرقی یحدثهم و معه سعید بن جبیر و میمون بن
ابی شیب و ابو الذحتری و ابو صالح و ذر الهمدانی و الحسن
العرنی انه سمع ابا سعید الخدری یروی عن (سول الله صاعم في
قوم یخرجون من هذه الامة فذكر من صلواتهم و زکواتهم و صومهم
یمرقون من الاسلام كما یمرق السهم من الرمية لا یجاوز القرآن من
ترائیهم یخرجون في فرقة من الناس یقاتلهم اقرب الناس الى الحق*

ذكر ما خص به امیر المؤمنین علی بن ابیطالب
كرم الله وجهه من قتال المارقین

۱۷۲ — ابیانا یونس بن عبد الاطی و الحارث بن مسکین
قرأه علیه و انا اسمع واللفظ له عن ابن وهب قال اخبرني یونس
عن ابن شهاب قال اخبرني ابو سامة بن عبد الرحمن عن ابي

حدیث یکرر اوشانرا و همراه ضحاک سعید پسر جبیر و میمون پسر ابی
شیب و ابو الذحتری و ابو صالح و ذر همدانی و حسن عریقی تحقیق او شاید
ابا سعید خدری را روایت میکرد از پیغمبر خدا (ص . خ . ل . ه) در قوم که
خارج خواهند شد ازین امت پس ذکر کرد آنحضرت از دمار ارشان و زکوة
ارشان و روزگارشان بیرون خواهند شد از اسلام چنانکه بیرون میگردد
تیر از کمان نندتجار از خواهند کرد قرآن از حلقوم ایشان خارج خواهد شد در
گروهی از مردم قتل خواهند کرد اوشانرا قریبترین مردم که طرف حق اند .
این ذکر ان چیز است که خاص شد بان چیز امیر المؤمنین

پسر ابی طالب بزرگ کند خدا ذات اودا

۱۷۲ — خبر داد مارا یونس پسر عبد الاعلی و حوث پسر مسکین
از روی خواندن برو و عن می شدیم و لفظ حدیث برای او از پسر وهب
گفت پسر وهب خبر داد مرا یونس از پسر شهاب گفت ابن شهاب خبر
داد مرا ابو سلمه پسر عبد الرحمن از ابی سعید خدری (ص . خ . و) باحکام

سعيد الخديري رضه بينا نحن عند رسول الله صلعم و هو يقسم
قسما اياه ذوالخويصرة و هو رجل من بني تهيم فقال يا رسول
الله اعدل فقال رسول الله صلعم و من يعدل اذا لم اعدل قد
خبت و خسرت ان لم اكن اعدل فقال عمر يا رسول الله ائذن
لي فيه اضرب عنقه قال [رسول الله صلعم دعه فان له اصحابا
يحقر احدكم صلاته مع صلاتهم و صيامه مع صيامهم] (ن - دعه
صلاته مع صلاته و صيامه مع صيامه) يقرءون القرآن لا يجاوز تراقيهم
يمرقون من الاسلام [كما يمرق] (ن - مرق) السهم من الرمية
ينظر الى النصلة فلا يوجد فيه شيء ثم ينظر الى رصافه فلا يوجد
فيه شيء ثم ينظر الى نضيه فلا يوجد فيه شيء و هو القدح

ما بوديم نزديك پيغمبر خدا (د . خ . ل . س) و انحضرت بخش مي
فرمود حصه را امد نزد انحضرت ذوالخويصرة و او مردی بود از قبيله تهيم
پس گشت ان مرد ای پيغمبر خدا عدل کن در بخش کردن پس گفت
پيغمبر خدا (د . خ . ل . س) و کدام کس عدل خواهد کرد و قتيکه
به عدل خواهم کرد تحقيق به بهره مابدي و حسران کني تو اگر نه باشم
من که عدل کنم پس گفت عمر اي پيغمبر خدا حکم ده مرا در او بزنم
کردن او را گفت پيغمبر خدا (د . خ . ل . س) بگذار او را پس تحقيق برای او
همراهان اندکم ميپندارد يکي از شما نماز خود را همراه امار اوشان و روزه خود
را همراه روزه هائے ايشان خواهد خواند قرآن را نه تجاوز خواهد نمود چنانچه
کردن ايشانرا بيرون خواهند گذشت از اسلام چنانکه بيرون ميگذرد قير از شکار
نظر کرده ميشود طرف پيکان پس نه يافته ميشود در او چيزی پس نظر کرده
مي شود طرف سرفار او پس نيافته ميشود در او چيزی پسترنگاه کرده ميشود
طرف نضيه او پس نيافته ميشود در او چيزی پيشي کرد و گذشت سرگين را

ثم ينظر الى قذرة فلا يوجد فيه شيء سبق الغرث و الدم انهم
 رجل اسود احدي عضديه مثل ثدي المرأة و مثل البضعة تدره و
 يخرجون على خير فرقه من الناس * قال ابو سعيد فاشهدوا (ن -
 فاشهد) اني سمعت هذا من رسول الله صلعم و اشهد ان علي
 بن ابيطالب كرم الله وجهه قاتلهم و انا معه فامر بذلك الرجل
 فالتمس فوجد فاتي به حتى نظرت اليه على الذعت الذي
 نعت به رسول الله صلعم *

۱۷۳ — انبأنا محمد بن المصفا بن البهاول قال حدثنا
 الوليد بن مسلم و حدثنا بقیة بن الوليد و ذکر اخر قالا حدثنا
 الاوزاعي عن الزهري عن ابي سامة و الضحاك عن ابي سعيد
 الخدري قال بينما نحن عند رسول الله صلعم ذات يوم يقسم

و خون را نشانی اوشان مردی سیاه خواهد بود بکي هردو بازوی او مانند
 پستان زن یا مثل پاره گوشت حرکت خواهد کرد او خروج خواهد کرد بر
 بهتر فرقه از مردم گفت ابو سعید پس شاهد باشید شما که تحقیق من
 شنیدم ابن حدیث را از پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) و شاهد باش
 که تحقیق علی پسر ابیطالب (خ . و) قتل کرد ایشان را و من همراه او
 بودم پس حکم کرد باین مرد پس بسته شد پس یافته شد پس آورده شد
 او را تا اینکه نظر کردم طرف آن مرد و صفت کردن پیغمبر خدا (د .
 خ . ل . م) چنین صفت که صفت کرده بود آنحضرت *

۱۷۳ — خبر داد مارا محمد پسر مصفا پسر بهاول گفت محمد حدیث
 کرد مارا ولید پسر مسلم گفت ولید حدیث کرد مارا بقیة بن ولید و ذکر
 کرد مرد دیگر گفت آن مرد حدیث کرد مارا اوزاعی از زهري از ابي سامة
 و ضحاك از ابي سعید خدري كهت ناگاه پیغمبر خدا (د . خ . ل . م)
 يك روز تقسیم میکرد حصه را آمد او را ذوالخیر صرة كه از خواجه

تسما ائاه ذر الخویرة فقال یا رسول الله اعدل قال ویحک و
 من یعدل اذا ام اعدل فقال عمر یا رسول الله ائذن لی حتی
 اضرب عنقه فقال رسول الله صلعم الا ان له اصحابا یحکمون احدکم
 صلواته مع صلواتهم و صیامه مع صیامهم یمرقون من الدین [کما
 یمرق] (ن - مروق) السهم من الرمیة حتی ان احدکم ینظر
 الی نضاه فلا یجد فیه شیاً ثم ینظر الی رصافه فلا یجد فیه شیاً ثم
 ینظر الی نضبه فلا یجد فیه شیاً ثم ینظر الی قذره فلا یجد فیه شیئاً
 سبق الفرث و الدم یمخرجون علی خبر فرفة من الناس آیتهم رجل
 مخدج ازعج احدي یدیة مثل ثدی المرأة اوکا البضعة تدور* قال ابو
 سعید رض اشهد سمعت هذا من رسول الله صلعم و اشهد انی

بود پس گفت ای پیغمبر خدا عدل کن در بخش کردن فرمود انحضرت
 عذاب باد ترا و کدام کس عدل کند و قتیکه به عدل کنم پس گفت عمر
 ای پیغمبر خدا حکم ده مرا تا اینکه بزنم گردن او را پس گفت برای
 عمر پیغمبر خدا (د . ح . ل . م) آگاه باش تحقیق برای ذوالخویرة
 هم صحبت خواهند بود کم می پذیرد یکی شما نماز خود را همراه نماز
 او شان و روزه خود را همراه روزه خود او شان بیرون خواهند گذاشت از دین
 چنانکه بیرون میخورد تیر از شکار تا اینکه تحقیق یکی شما می بیند طرف
 پیکان او پس نمی یابد در او چیزی را پس نگاه میکند طرف سوار او پس
 نمی یابد در او چیزی را پس نظر میکند طرف تیر بدون پیکان او پس نمی
 یابد در او چیزی را پس نظر میکند طرف پر او پس نمی یابد چیزی را
 گذشت ان تیر سرگین را و خون را بیرون خواهند شد بر بهر ورقه از مردم
 نشانی او شان مردی دقص سیاه چشم خواهد بود یکی هر دو دست او مانده
 پستان زن خواهد بود یا مانده پا را گوشت حرکت خواهد کرد گفت ابو
 سعید (ح . و) شاهد باش شنیدم این را از پیغمبر خدا (د . ح . ل . م)

كنت مع علي ابن ابيطالب رضه حين قاتلهم فارس الى القتلى
فاتي به علي النعت الذي نعت رسول الله صلعم *

۱۷۴ — انبأ الحارث بن مسكين قراءة عليه و انا اسمع عن
ابن وهب قال اخبرني عمرو بن الحارث عن بكر بن الاشج عن
بشر بن سعيد عن عبيد الله بن ابي رافع مولى رسول الله صلعم
ان الحرورية اما خرجت على علي بن ابيطالب رضه فقالوا لا حكم
الا لله قال علي رضه كلمة حق اراد بها باطل ان رسول الله صلعم
وصف اناسا اني لا اعرف صفاتهم في هؤلاء الذين يقولون الحق
بالسنتم لا يجوز هذا منهم و اشار الى حلقة من ابغض خلق الله
الاباء منهم رجل اسود احدى يديه كابد شاة او حامة ثدي فلما

شاهد باش تحقيق من بودم همراه علي پسر ابيطالب بر او سلام رقتيكه قبل
کرد علي ارشان را پس فرستاد علي طرف کشنگان احدي را پس آورد
انكس ابر صنديكه كه صفت کرد پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) •

۱۷۴ — خبر داد مارا حرث پسر مسكين از روي خواندن برو و من
می شنيدم از پسر وهب گفت پسر وهب خبر داد مرا عمر پسر حرث از
بكر پسر اشج از بشر پسر سعيد از عبيد الله پسر ابي نافع ازاد كرده شده
پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) تحقيق حرورية هرگاه ديرون آمدند بر
پسر ابيطالب پس گفتند حرورية نيست حاتم مگر رواي خدا گفت علي بر او
سلام كلمة حق است اراده كرده شده به او معني باطل تحقيق پيغمبر خدا
(د . خ . ل . م) صفت كرد مردم را تحقيق من نمي شناسم صفت
اوشان را دران گروه چنين گروه كه مي گويند كلمة حق را به زبان خود
به نچادر مي كند اين كلمة از اينجا و اشارت كرد طرف خلق خود بغير
اوشان مرد است سياه قام يكي هر دو دست او ميافرد نوم گشت بزيار مانعه
سر پستان پس هرگاه مثل كرن ارشان را علي گفت بدگردد پس ديده.

قاتلهم علي رضي قال انظروا فانظروا فام يجدوا شيئا قال ارجعوا
والله ما كذبت ولا كذبت مرتين او ثلثا ثم وجدوه في خربة فاتوا
به حتى وضعوه بين يديه قال عبيد الله انا حاضر ذلك من امرهم
و قول علي فيهم *

۱۷۵ — اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن معاوية
بن يزيد قال حدثنا علي بن هشام عن الاعمش عن خيثمة عن
سويد بن غفلة قال سمعت عليا رضي عن الله عنه يقول اذا حدثتكم عن نفسي
فان الحرب خدعة و اذا حدثتكم عن رسول الله صلعم فلان اخر من
السماء احب الي من ان اكذب علي رسول الله صلعم اقول عليه
ما لم يقل رسول الله صلعم سمعت رسول الله صلعم يقول يخرج
[قوم احداث] (ن - قوم في آخر الزمان احداث) الاسنان سفهاء

مردم پس نیا فند در اوشان چیزی را گفت علي مرتضی باز روید قسم
خدا است نه دروغ گفتم و نه دروغ گفتم دو دفعه فرمود یا سه دفعه پس
یا فند او را در ویرانه پس آوردند او را تا اینکه نهادند او را در برمی حضرت
علي گفت عید الله من حاضر این ماجرا بودم از حکم اوشان و فرمودن
علي مرتضی در ایشان *

۱۷۵ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا محمد
پسر معاوية پسر يزيد گفت محمد حدیث کرد مرا علي پسر هشام از اعمش
از خيثمة از سويد بن غفلة گفت سويد شيعم علي را برو سلام مي فرمود
و قتيكه حدیث كدم شما را از ذات خود پس تحقیق جنگ فریب است و
و قتيكه حدیث كدم شما را از پیغمبر خدا (د . ح . ل . م) پس هر اید
اگر آفتم از آسمان بهتر است طرف من از اینکه دروغ گویم در پیغمبر خدا
(د . ح . ل . م) گویم بر آنحضرت آنچه را كه نگفت پیغمبر خدا (د . ح . ل . م)
خ . ل . م) شنیدم پیغمبر خدا را (د . ح . ل . م) میگفت قوم در آخر

الاحلام يقولون من قول خير البرية يقولون القرآن لا يجاوز ايما الله
 حناجرهم يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية فان ادركتهم
 فاقتلهم فان في قتلهم اجرا لمن قتلهم عند الله يوم القيامة *

ذكر اختلاف علي ابی اسحاق في هذا الحديث

۱۷۶ — انبانا احمد بن سليمان والقاسم بن زكريا قال حدثنا
 عبيد الله عن اسرائيل عن ابي اسحاق عن سويد بن غفلة عن علي
 قال قال رسول الله صلعم يخرج قوم في اخر الزمان يقولون القرآن
 لا يجاوز قراقيهم يمرقون من الاسلام كما يمرق السهم من الرمية
 قتالهم حق على كل مسلم * خالفه يوسف بن ابي اسحاق فدخل
 بين ابي اسحاق و بين سويد بن غفلة عبد الرحمن بن مروان *

زمان جوانان کم خوردان خواهند گفت از فرمودن بهتر خلق خوانند قران
 را نه تجاوز خواهند کرد ايمان اوشان حنجره و حلقوم اوشان را بيرون
 خواهند گذشت از دين چنانکه بيرون مي گذرد تير از نشانه پس اگر يابي
 تو اوشان را پس قتل کن اوشان را پس تحقيق که در کشتن اوشان ثواب
 است براي انکس که قتل کند اوشان را نودبک خدا روز قيامت *

ابن ذکر اختلاف علی ابی اسحاق است درین حدیث

۱۷۶ — خبر داد ما را احمد پسر سلیمان و قاسم پسر زکریا گفت
 احمد و قاسم حدیث کرد ما را عبد الله از اسرائيل از ابي اسحاق از سويد
 پسر غفلة از علي برو سلام گفت علي گفت پيغمبر خدا (ص . دل . م)
 بيرون خواهند آمد قوم در اخر زمان خواهند خواند قران نه تجاوز خواهد
 کرد چنبر کردن ايشان را بيرون خواهند گذشت از اسلام چنانکه ميگذرد
 تير از شکار کشتن اوشان حق است بر هر مسلمان * خلاف کرده او را ابو يوسف
 پسر اسحاق پس داخل کرد در ميان ابي اسحاق و در ميان سويد پسر غفلة
 پسر عبد الرحمن پسر مروان را *

۱۷۷ — انبانا زکریا بن یحیی قال حدثنا محمد بن

العلاء قال حدثنا ابراهیم بن یوسف عن ابيه عن ابي اسحاق

عن ابي قیس الازدي عن سوید بن غفلة عن علي بن ابي

صلعم قال یخرج فی اخر الزمان قوم یقرؤن القرآن لایجاوزوا قیامهم

[یخرجون من الدین كما یخرج] (ن - یمرقون من الدین

مروق) السهم من الریة فتأثم حق علی کل مسلم *

۱۷۸ — اخباری احمد بن شعیب قال اخبرنا محمد بن یحیی

الخرازی قال حدثنا مخلص قال حدثنا اسرائیل عن ابراهیم بن

عبد الاعلی عن طارق بن زیاد قال خرجنا مع علي الى الخوارج

فقتلهم ثم قال انظروا فان نبی الله قال انه سیخرج قوم یتکلمون

بالحق لایجاوزوا حقهم یخرجون من الحق كما یخرج السهم من

۱۷۷ — خبر داد مارا زکریا پسر یحیی گفت زکریا حدیث کرد مارا

محمد پسر علاء گفت محمد حدیث کرد مارا ابراهیم پسر یوسف از پدر

خود از ابي اسحاق از ابي قیس ازدي از سوید پسر غفلة از علي از ابي

برو سلام گفت انحضرت بیرون خواهند آمد در آخر زمان قومی خواهند

خواند قرآن را نه تجاوز خواهد کرد قرآن چنانگونه ایشان را خارج

خواهند شد از دین چنانکه بیرون میگذرد تیر از شکار کشتن ارشان حق

است بر هر مسلم *

۱۷۸ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا

احمد پسر یحیی خرازی گفت احمد حدیث کرد مارا مخلص گفت محمد حدیث

کرد مارا اسرائیل از ابراهیم پسر عبد الاعلی از طارق پسر زیاد گفت زیاد

خارج شدیم همراه علی (خ و) طرف خوارج پس قتل کرد علی ارشان

را پسترو فرمود نظر کنید پس تحقیق نبی الله برو سلام فرمود تحقیق

شان ایست که خارج خواهد شد قوم کلام خواهند کرد به حق

به تجاوز خواهند کرد ان کلام حلقهای ایشان را بیرون خواهند گذاشت از

الرمية صيماهم ان فبهم رجلا اسود مخدج اليد في يده شعرات سود
انكان هو فقد قتلتم شر الناس و ان لم يكن هو فقد قتلتم خير
الناس فبكينا ثم قال اطلبوا فطلبنا فوجدنا المخدج فخررتا سجودا
و خر علي رة معذا ساجدا غير انه يتكلمون بكلمة الحق *

۱۷۹ — انبانا الحسين بن مدرک قال حدثنا يحيى
بن حماد قال اخبرنا ابو عوانة قال اخبرني ابو سليم البلاخي قال
اخبرني ابي انه كان مع علي رة يوم النهروان قال و كنت قبل
ذاك اصارع رجلا على يده شبي فقلت ما شان يدك قال اكلها
بعير فلما كان يوم النهروان وقتل علي الهذلي فخرج علي قتلهم
حين لم يجد ذي الندي فطاف حتى وجده في ساقية فقال

حق چنانکه بیرون میگردد تیر از شکار نشانی اوشان ایست تحقیق در میان
اوشان مردیست سیاه قام ناقص دست در دست او مردی های سیاه اگر
بود او پس تحقیق خواهید کشت شما زبونتر مردم را و اگر نبود او پس
تحقیق قتل خواهید کرد شما بهتر مردم را پس گریه کردیم پسر فرمود علی
طالب کنید انرا و جوئید پس طلب کردیم و جستیم پس یافتیم ناقص را پس
افتادیم سجده کنندگان و افتاد علی همراه ما سجده کننده سوای اینکه
تحقیق شان ایست که کلام میکردند آن فرقه بکلمه حق .

۱۷۹ — خبر داد مارا حسین پسر مدرک گفت حسین حدیث کرد مارا
یحيى پسر حماد گفت يحيى خبر داد مارا ابو عوانه گفت ابو عوانه خبر
داد مرا ابو سليم پسر سليح گفت ابو سليم خبر داد مرا پدر من تحقیق
او بود همراه علي (خه و) روز جنگ نهروان گفت پدر من و بودم پیش این
کشتی می کردم مردی را و بر دست او چیزی بود پس گفتم چه حالت
دست تو است گفت او خورد انرا شتر پس هرگاه شد روز جنگ نهروان قتل
کرد علي مرتضی فرقه حروریه را پس خارج شد علي بر کشتگان اوشان
وقتیکه نیافت ذي الندي را و طواف کرد تا اینکه یافت او را در زمین پست

صدق الله عزوجل و باخ (سول الله صلعم و قال و في منكبيه ثلث شعرات من حامة الندي ثواب من قتلهم) (ن - قاتلهم) *

۱۸۰ — انبانا علي بن المذزر قال حدثنا ابو الفضيل (ن - ابن فضيل) قال حدثنا عاصم بن كليب الحرمي عن ابيه قال كنت عند علي رضي جالسا ان دخل رجل عليه ثياب السفر و علي رضي يكلم الناس و يكلمونه فقال يا امير المؤمنين اتاذن لي ان اتكلم فلم يلبث اليه و شغله ما هو فيه فجلس الي رجل فسأله ما خبرك فقال كنت معتمرا فلقيت عائشة فقالت هؤلاء القوم الذين خرجوا في ارضكم بما يسمون حرورية قلت خرجوا في موضع يسمى حرورا فسمي بذلك فقالت طوبى لمن شهد منكم يعانى هلكتهم لو شاء

پس گفت راست گفتم جدا غمناک و بزرگ و رساند پیغمبر خدا (د - خ - ل - س) بر گفت آنحضرت و در شایسته او سه مدی های اند از سر پستان ثواب است آنکس که بدل خواهد کرد آنها را *

۱۸۰ — خبر داد ما را علي بن المذزر گفت علي حديث کرده ما را ابو الفضيل (ن - بن فضيل) گفت حديث کرد ما را عاصم بن كليب الحرمي از پدر خود گفت پدر او بودم نزدیک علي (د - و) ششسته نامگاه داخل شد مردی و بر او پارچه سفر بود و علي (د - و) کلام میکرد مردمان را و آلام میکرد مردمان او را پس گفت اي ایدو المؤمنین ایها حکم میدهی مرا اینکه آلام کدام پس نه انتفاع فرمود علی طرف او و مشغول داشت او را آن چیز که دزدان چیز بود پس گشت طرف مردی پس سوال کرد او را چیست حیرت تو پس گفت بودم عمره گذنده پس ملاقات کردم حضرت عائشه را پس گفت عائشه آن گروه چاهین که خارج شدند در زمین شما چرا نام نهادند آنها را حروریه گفتیم خارج شدند هر مکان که نام نهاده شد آن مکان حرور پس نام نهاده شد حروریه بسبب این پس گفت عائشه خوشی باد آنکس را که حاضر شد هلاک کردن اوشان را اگر خواهد

ابن ابیطالب (ع) را خبركم خبرهم فجئت اسأله عن خبرهم فلما فرغ علي (ع) قال ايها المستأذن فقص عليه كما قص علينا قال اني دخلت على رسول الله صلعم و ليس عنده احد غير عايشة ام المؤمنين فقال لي كيف انت يا علي و قوم كذا و كذا قلت الله و رسوله اعلم ثم اشار بيده و قال قوم يخرجون من المشرق يقرأون القرآن لا يجاوز تراقيهم يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية فيهم رجل مخدج كان يده ندي انشدكم بالله اخبركم به قالوا نعم قال انشدكم بالله اخبركم انه فيهم قالوا نعم فاتيتموني و اخبرتموني انه ليس فيهم فخالفت لكم بالله انه فيهم فاتيتموني به تسحبونه كما نعت لكم قالوا نعم قال صدق الله و رسوله *

پسر ابیطالب (ع. و) هریده خبر کرد شما را خبر اوشان را پس آمدم که سوال کنم حضرت علي را از خبر اوشان پس هرگاه فارغ شد علي (ع. و) گفت کجا است طلب اذن کننده پس قصه کرد در او چنانکه قصه کرد در ما گفت علي مرتضی تحقیق من داخل شدم نزدیک پیغمبر خدا (ع. و. ل. م) و نبود نزدیک او کسی سواء عایشه مادر مؤمنین پس گفت آنحضرت مرا چگونه هستی تو ای علي و قوم چدين و چندان است گفتم خدا و رسول او دانا و راست پسر اشارت فرمود بدست خود و گفت قوم خارج خواهند شد از مشرق خواهند خواند قرآن را نه تجاوز خواهد کرد قرآن چنانکه بپوشان را یعنی دانه نخواهد بخشید بیرون خواهند گذاشت از دین چنانکه بیرون می گذارند تیر از شکار در ایشان مودی خواهد بود نقص گویا که دست او پستان است قسم می دهم شما را بخدا خبر کردم شما را باین گفتند مردم اری گفت قسم می دهم شما را بخدا خبر کردم شما را که تحقیق آن مرد در میان اوشان است گفتند اری پس آمدید شما مرا و خبر دادید شما مرا که تحقیق او درست در میان اوشان پس قسم خوردم برای شما بخدا که تحقیق او در میان ایشان هست پس آوردید شما او را میکشیدید او را چنانکه وصف کردم برای شما گفتند مردم آری گفت علي راست فرمود خدا و رسول او *

۱۸۱ — انبانا محمد بن العلاء قال حدثنا ابو معوية عن
الاعمش عن زيد بن وهب عن علي بن ابي طالب رض قال لما
كان بيوم النهروان لقي الخوارج فلم يبرحوا حتى شجروا بالرماح
فقتلوا جميعا قال علي اطلبوا ذا الندية فطلبوه فلم يجدوه فقال
علي رض ما كذبت و لا كذبت اطلبوه فطلبوه فوجدوه في وهدة
من الارض عايه ناس من القتلى فاذا رجل على يده مثل مبلات
المسور فكبر علي رض و الناس و اعجبهم ذلك *

۱۸۲ — انبانا عبد الاعلى بن واصل بن عبد الاعلى قال حدثنا
الفضل بن دكين عن موسى بن قيس الحضرمي عن سلمة بن
كهيل عن زيد بن وهب قال خطبنا علي ءه بمقنطرة الديرجان فقال
انه قد ذكر لي خارجة يخرج من قبل المشرق و فيهم ذوالنديّة

۱۸۱ — خبر داد مارا محمد پسر علاء گفت محمد حديث كرد مارا
ابو معوية از اعمش از زيد پسر وهب از علي پسر ابيطالب (خ و) گفت
علي هرگاه شد روز جنگ نهروان كه نام شهريست پس نه دفع شدند تا
اينكه سفته شدند به نيزه ها پس كشته شدند تمام گفت علي (خ و)
طلب كرديد و بچوييد صاحب پستان را پس طلب كردند مردم او را پس
نيافتند او را پس گفت علي (خ و) نه دروغ گفتم و نه دروغ گفتم بچوييد
او را پس جستند او را پس يافتند او را در زمين پست بر او مردم بودند
از كشتگان پس ناگاه مردیست بر دست او مانند موی ها پرورت گریه
هستند پس تكبير گفتند مردم و در تعجب آورد ايشانرا اين امره

۱۸۲ — خبر داد مارا عبد الاعلى پسر واصل پسر عبد الاعلى گفت
عبد الاعلى حديث كرد مارا فضل پسر دكين از موسى پسر قيس حضرمي
از سلمه پسر كهيل از زيد پسر وهب گفت زيد خطاب كرد مارا علي بر او
سلام به يك دير جان پس گفت علي مرتضى تحقيق شان اينست كه ذكر
كرده شد مرا غرقه خارجه كه بيرون مي آيند از طرف مشرق و درميان

فقاتلهم فقالت الحرورية بعضهم لبعض لا تعلمهم تكلمهم فردوكم
 كما ردكم يوم حرورا فنصى (ن - ف شجر) بعضهم بعضا بالرماح فقال
 رجل من اصحاب علي رضه اقطعوا العوالي والعوالي الرماح فداروا
 واستداروا و قتل من اصحاب علي اثني عشر رجلا او ثلاثة عشر
 رجلا فقال على التمسوا المتخدج و ذلك في يوم شات فقالوا لا نقدر
 عليه فركب علي ع - م بغلة النبي صلعم الشهباء فاتى وهداة من
 الارض فقال التمسوا في هواء فاخرج فقال ما كذبت و لا كذبت
 فقال اعملوا و لا تاكلوا او لا اني اخاف ان تتكلوا لاخبرتكم بما
 قضى الله لكم على لسانه يعنى النبي صلعم و لقد شهدنا اناس
 من اليمن فقالوا كيف يا امير المومنين قال كان هو اهم بغية *

ايشان صاحب پستان است پس جنگ كرد علي رضه اوشانرا پس گفت
 بعض حرورية بعض را نمدانی تو اصحاب علي را كلام ميكني اوشانرا
 پس رد خواهند كرد شما را چنانكه رد كرده بود شما را روز جنگ حرورا
 پس قصد كردند بعض را به بعض نيزه ها پس گفت مردی از اصحاب
 علي (خ - و) مگذاريد نيزه ها را و معني عوالي نيزه ها است پس دور
 كردند و سرنجام دور كردند و كشته شد از ياران علي دوازده يا سيزده
 مرد پس گفت علي بچوئيد ناقص را و اين ماجرا در روز سرما بود پس
 گفتند مردم نه قادر مي شويم بر او پس سوار شد علي بر او سلام سفيد
 رنگ خچر نبي (د - خ - ل - م) را كه نام او شهباء بود پس آمد پست
 زمين را پس گفت بچوئيد در آن گروه مرده پس خارج كرده شد پس
 گفت نه دروغ گفتم و نه دروغ گفتم پس گفت عمل كنيد و نه ترك كنيد
 عمل را اگر نه تحقيق من خوف كنم بر اينكه ترك خواهيد كرد عمل را
 هراكنه خير كنم شمارا بان چيز كه حكم كرد خدا براي شما بر زبان او
 يعني نبي (د - خ - ل - م) و هراكنه تحقيق حاضر شدند ما را مردم از
 يمن پس گفتند چه حال است اي امير المومنين فرمود علي بود آن
 امر مقصود قر از روی حاجت *

۱۸۳ — انبانا العباس بن عبد العظیم قال حدثنا عبد الرزاق قال حدثنا عبد الملك بن ابي سليمان عن سلمة بن كهيل قال حدثنا زيد بن وهب انه كان في الجيش الذین كانوا مع علي رضي ساروا الى الخوارج فقال علي يا ايها الناس اني سمعت رسول الله صاعم يقول سيخرج قوم من امتي يقرؤن القرآن ليس قرأتكم الى قراءتهم بشيئ و لا صلواتكم الى صلواتهم بشيئ و لا صيامكم الى صيامهم بشيئ يقرؤن القرآن يحسبون انه لهم د هو عليهم و لا يجاوز قراتهم يمرقون من الاسلام كما يمرق السهم من الرمية لو يعلمون الجيش الذين يصيبونهم ما قضى الله لهم على لسان نبيهم لا يتكلمون العمل و آية ذلك ان فيهم رجلا له عضد

۱۸۳ — خبر داد مارا عباس پسر عبد العظیم گفت عباس. حدیث کرد مارا عبد الرزاق گفت عبد الرزاق حدیث کرد مارا عبد الملك پسر ابي سلمان از سلمة پسر كهيل گفت سلمة حدیث کرد مارا وهب تحقیق او بود در لشکر چنین لشکر که بودند همراه علی (خ و) سیر کردند طرف خوارج پس گفت علی (خ و) ای مردمان تحقیق من شنیدم پیغمبر خدا (د و خ و ل و م) می فرمود شتاب است که خارج خواهد شد گروه از امت من خواهند خواند قرآن را نیست قرائت شما طرف قرائت اوشان بچیزی و نه نماز شما طرف نماز اوشان بچیزی و نه روزه شما طرف روزه اوشان بچیزی خواهند خواند قرآن را گمان خواهد کرد تحقیق آن برای نفع اوشان است و آن ضرر است بر اوشان و نه تجاوز خواهد کرد خواندن اوشان چنانچه گردن اوشان را بیرون خواهند گذاشت از اسلام چنانکه بیرون می گذرد تیراز شکار اگر خواهند دانست لشکر چنین لشکر که جنگ خواهد کرد خارجیان را چه حکم کرد خدا برای اوشان بر زبان نبي اوشان هر ایده ترک کنند عمل را و بشان آن اینست تحقیق در میان ایشان مودیت برای او بازو است و نیست برای او دست

و ليس له ذراع على رأس عضده مثل حامة الثدي للمرأة عليه
شعرات بيض فتذهبون الى معوية و اهل الشام و تتركون هؤلاء
يخلفونكم في ذرايكم و اموالكم و الله اني و لارجوا ان يكون هؤلاء
القوم فانهم قد سفكوا الدم الحرام و اغاروا في سرح الناس فسيروا
على اسم الله قال سلمة قنزلني زيد بن وهب منزلا حتى مررنا
على قنطرة و على الخوارج يومئذ عبد الله بن وهب الراسبي
فقال لهم القوا الرماح و سارا سيوفكم من جفونها فاني اخاف ان
يناشدوكم كما ناشدوا يوم حرورا فرجعوا فوحشوا برماحهم و سلوا
السيوف و شجرهم الناس يعني برماحهم فقتل بعضهم على
بعض و ما أصيب من الناس يومئذ الا رجلا قال علي كره
التمسوا فيهم المخدج فلم يجدوه فقام علي رضي بنفسه حتى اتا ناسا

بر سر بازي او مانند سر پستان است برای زن بر او صوی ها اند سفید
پس میروند آن قوم طرف معویه و طرف اهل شام و نوبت میدهند آن است
مسلمانانرا خواهند افدای در ذریات شما و در مال های شما قسم خدا است
تحقیق من هرائنه آمید می دارم اینکه مادد آن گروه پس تحقیق و شان
تحقیق ریخته خون حرام را و ناراج کردند در مواشی مردم پس میرو
کنند بر نام خدا گفت سلمه پس نازل کرد مرا رید پسر وهب مدبول را
نا اینکه گذسیدیم بر پل و بر خوارج آن روز عبد الله پسر وهب راسبی بود
پس گفت عبد الله برای او دیدم ازین نيزه های را و بر کشید شمشیرهای
حرد را از پیام های آنها پس تحقیق من خوف میکنم اینکه قسم خواهدد
داد شمارا چنانکه قسم دادد شمارا روز حرورا پس رجوع کردند برای
جنگ پس دور کردند نيزه های خود را و کشیدند تیغهای را و سفند
اوشان مردم علي مرتضی یعنی به نيزه های اوشان پس نقل کرده شد
اوشان بر بعض و ده ریخته شد از مردم علي آن روز مگر دو مرد گفت
علي بزورگد گند ذات او را بچوئیده در میان اوشان باقص را پس نیامند

قتلای بعضهم علی بعض قال جرودهم فوجدوه مما یالی الارض فکبر علی
 ربه ثم قال صدق الله و یبلغ رسوله هم فقام الیه عبیده السلماتی
 فقال یا امیرالمومنین و الله الذی لا اله الا هو لسمعت هذا
 الحدیث من رسول الله صلعم قال و الله الذی لا اله الا هو
 لسمعت من رسول الله صلعم حتی استخلفه ثلثا و هو یحلف *
 عه ۱ — اخبرنا قتیبة بن سعید قال حدثنا ابن ابی عدی عن
 ابن عون عن محمد بن عبیده قال قال علی ربه لولا ان تبطروا
 انبائکم ما وعد الله الذین یقتلونهم علی لسان محمد صلعم قلت
 انک سمعت من رسول الله صلعم قال ای و رب الکعبة ای و رب
 الکعبة ای و رب الکعبة *

مردم اورا پس ایستاده شد علی (خ. و) به ذات خود تا اینکه آمد مردم
 کشتگارا بعض اوشان بر بعض بود فرمود بخشید اوشان را پس یافتند مردم
 آن ناقص را ازان چیز که منصل بود زمین را پس تکبیر گفت علی
 (خ. و) یسقر گفت راست فرمود خدا و رسانیدن پیغمبر بر او سلام
 پس ایستاده شد طرف او عبیده السلماتی پس گفت ای امیرالمومنین
 قسم خدا است چنین خدا که نیست معبود بحق مگر او شیدی تو ان
 حدیث را از پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) گفت قسم خدا است چنین خدا
 که نیست معبود بحق مگر او هرآنکه شنیدم من این حدیث را از پیغمبر
 خدا (د. خ. ل. م) تا اینکه طلب قسم کرد عبیده علی مرتضی را سه
 دعه و او قسم می خورد برای عبیده *

ع ۱ — گفت قتیبه پسر سعید حدیث کرد ما را پسر ابی عدی از پسر
 عون ار محمد پسر عبیده گفت محمد گفت علی (خ. و) اگر نه اینکه فخر
 کنید شما خیر دهم شما را آنچه که وعده کرد خدا ان مردمان را که قتل
 خواهند کرد ان خوارج را بر زبان محمد (د. خ. ل. م) گفت تو
 شنیدی ان حدیث را از پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) فرمود علی ای قسم
 پروردگار کعبه است ای قسم پروردگار کعبه است ای قسم پروردگار کعبه است *

۱۸۵ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا اسمعيل بن مسعود قال حدثنا المعتمر بن سليمان عن عوف قال حدثنا محمد بن سيرين السلمي قال لما كان جئت أصيب أصحاب الزهروان قال علي رضي الله عنه فيهم فانهم ان كانوا من القوم الذين ذكرهم رسول الله صلعم فان فيهم رجل مخرج اليد او مئذون اليد او مؤذن اليد فابتغينا فوجدناه فدللناه عليه فلما رآه قال الله اكبر الله اكبر الله اكبر لولا ان تبطروا ثم ذكر كلمة معناه لحدثتكم بما قضى الله عز وجل علي لسان رسول الله صلعم لمن ولي قتل هؤلاء فلت اذنت سمعته من رسول الله صلعم قال اي و رب الكعبة ثلاثا *

۱۸۶ — انبانا محمد بن عبيد بن محمد قال حدثنا ابو مالك

۱۸۵ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا اسمعيل پسر مسعود گفت اسمعيل حديث كرد مارا معتمر پسر سليمان از عون گفت عون حديث كرد مارا محمد پسر سيرين سلماني گفت محمد هوگاه بود كه آمدم تا برسم صاحب هاي نهروان را گفت علي (خ و) بچرييد او را درميان اوشان پس تحقيق اوشان اگر هستند از قوم چنين كه فرمود آنها را پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) پس تحقيق درميان اوشان مرد است ناقص دست يا ناقص دست يا جسيم او را پس يافتم او را پس دلالت كندايديم علي را بر او پس هوگاه ديد حضرت علي او را گفت الله اكبر الله اكبر الله اكبر اگر نه فخر كديد شما پسر ذكر كرد كلمه را معني او هراينه حديث كنم شما را بان چيز كه فرمود خدا غالب و بزرگ بر زبان پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) براي آنكه كه نزديك شد كشتن آن گروه را گفتم تو شنيدى تو آن حديث را از پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) گفت علي رضي الله عنه قسم پروردگار كعبه است سه دفعه فرمود اين كلمه را *

۱۸۶ — خبر داد مارا محمد پسر عبيد پسر محمد گفت محمد حديث

و هو عمر بن هاشم عن اسمعيل و هو ابن ابي خالد قال اخبرني عمر بن قيس عن المنهال بن عمرو عن ذر بن جعفر بن جیش انه سمع عليا رضي بقول اذا قباب بين الفتنة لولا انا ما قوتل اهل النهر وان لولا اني اخشي ان تتركوا العمل لاخبرتكم بالذي قضي الله عز وجل على لسان نبيكم صلعم لمن قاتلهم مبصر اصلاتهم عارفا بالهدى الذي نحن عليه *

ذكر مناظرة عبد الله بن عباس رضي الله عنهما و احتجاجة عليهم فيما انكروا علي بن ابي طالب رضي

۱۸۷ — انبانا عمرو بن علي قال حدثنا عبد الرحمن بن المهدي قال حدثنا عكرمة بن عمار قال حدثنا ابو زبيل قال

کرد مارا ابو ملك و او عمر پسر هاشم است از اسمعيل و او پسر خالد است گفت اسمعيل خبر داد مارا عمر پسر قيس از منهال پسر عمرو از ذر پسر جعفر پسر جیش تحقيق اور شديد علي را (خو) ميگفت من قبه يعني حافظ چشمه فتنه ام اگر نه بودمي به كشته مي شدند اهل نهروان اگر به تحقيق من خوف كنم اياكم نراك خواهيد كرد عمل را هرايد خبر كدم شما را با آنچه كه حكم كرد خدای غالب و بزرگ بر زبان نبي شما (خو) براي آنكس كه فذل كرد اوشان را در حاليكه بينداده بود نماز اوشان را شناسنده بود به هدايت اوشان چنين هدايت كه ما بر او ايم *

امین ذکر مناظره و بحث کردن عبد الله بن عباس است
فرقه درويزه را و صحبت آوردن عبد الله بن عباس (خو) در آن
چيز كه انكار كردند اوشان علي پسر ابي طالب را (خو)

۱۸۷ — خبر داد مارا عمرو پسر علي گفت عمرو حديث كرد مارا عبد الرحمن پسر مهدي گفت عبد الرحمن حديث كرد مارا عكرمة پسر عمار گفت عكرمة حديث كرد مارا ابو زبيل گفت ابو زبيل حديث كرد مارا

حدثني عبد الله بن عباس رضي الله عنه قال لما خرجت الحرة و اعتزلوا في دار و كانوا ستة الاف فقلت لعلي عليه السلام يا امير المؤمنين ابرء بالصلوة اعالي اكام هؤلاء القوم قال اني اخافهم عليك قلت كلا فلبست و ترجلت و دخلت عليهم في دار نصف النهار و هم ياكلون فقالوا مرحبا بك يا ابن عباس فما جاء بك قلت لهم اتبئكم من عند اصحاب النبي صلعم و المهاجرين و الانصار و من عند ابن عم رسول الله صلعم و صهره الذي أنزل فيهم القرآن و هم اعلم بتأويله منكم و ليس فيكم رجل منهم لا يبلغكم ما يقولون و يبلغهم ما تقولون فانتحا لي نفر منهم قلت هاتوا ما تفقحون علي اصحاب رسول الله صلعم و ابن عمه قالوا ثلث قلت ما هن قالوا اما احديهن

عبد الله بن عباس (خ . و) گفت هرگاه خارج شد مرقه حوریه و جمع شدند در مکانی و بودند شش هزار مردم پس گفتم علي را بر او سلام ای امیر المؤمنین سرد کن نماز را بعدی نماز ظهر بدیر حران شاید که من کلام کنم انگروه را گفت علي رضي الله عنه تحقیق من خوف میکنم اوشان را از قتل بر تو گفتم نه چنان پس جامه پوشیدم و شانه کردم موی را و داخل شدم بر اوشان در مکانی نصف روز و اوشان می خوردند طعام را پس گفتم خوشی باد ترا ای ابن عباس پس چه چیز آورد ترا گفتم برای اوشان آمدم نزد شما از نزد صاحب های نبی (د . خ . ل . م) و از درد هجرت کدمدهگان و یاری کدمدهگان و از نزد پسر عم رسول خدا (د . خ . ل . م) داماد آنحضرت چنانکه نازل کرده شد در اوشان قرآن و اوشان دانا تر اند بخاری قرآن از شما و نیست در شما مردی از اوشان هرانیده رسانم شما را آنچه می گویند اوشان و رسانم اوشان را آنچه می گویند شما پس جدا شدند برای من جدا بعد از اوشان گفتم بپارید چه اعتراض میکنند بر اصحاب پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) و بر پسر عم او گفتم آن مردم چه اعتراض اند گفتم چه اند اینها گفتمند اما یکی از آنها پس تحقیق علي مرتضی

فانه حکم الرجال في امر الله عز وجل و قال الله تعالى ان الحكم الا لله ما شان الرجال والحكم قامت هذه واحدة قالوا و اما الثانية فانه قاتل و لم يسم و لم يغتم فان كانوا كفارا فقد حل سببهم وان كانوا مومنين فما حل سببهم ولا قتالهم قلت هذه اثنتان فما الثالثة فقالوا محي نفسه من امير المومنين فان لم يكن امير المومنين فهو امير الكافرين قامت هل عندكم شئ غير هذا قالوا حسبنا هذا قامت لهم ارايتم ان قرأت عليكم من كتاب الله عز وجل و سنة نبيه صلعم ما يرد قواكم اترجعون قالوا نعم قلت اما قواكم حكم الرجال في امر الله فاني (ن - فانا) اقرأ عليكم كتاب الله عز وجل انه قد مير الله حكمه الى الرجال في شئ ثمة (بع دهم فامر الله

حکم کرد مردمان را در حکم خدا غالب و بزرگ و گفت خدا بزرگ
 دیست حکم مگر برای خدا چه حال مردمان است و حکم است گفتم این
 اعتراض یکی است گفتند آن مردم و اما دویم اعتراض پس تحقیق عا
 قلی کرد و نه بدی کرد و نه قاراج کرد پس اگر بودند آن مردم
 کافران پس تحقیق حلال شد بدی اوشان و اگر بودند آن مردم مسلمانان
 پس نه حلال شد بدی اوشان و نه کشان اوشان گفتم این اعتراض دو
 اند پس چیست اعتراض سوم پس گفتند هو بود ذات خود را از
 امیر المومنین پس اگر دیست امیر المومنین پس او امیر کافرین است
 گفتم ای ابد شما چیزی است سویی این سه اعتراض گفتند انها کدایت
 میکند ما را این گفتم برای اوشان اگر بخوانم بر شما از کتاب خدای غالب
 و بزرگ و سنة نبی او (د . خ . ل . س) آنچه بزرگه رد کند قول شما را یا باز
 خواهید گشت گفتند ارے گفتم اما قول شما حکم کرد عا می مردمان را در
 حکم خدا پس تحقیق من می خوانم بر شما کتاب خدای غالب و بزرگ
 تحقیق : ان دیست که تحقیق گرداید خدا حکم خود را در چیزیکه قیمت

عروجل ان يحكموا فيه الرجال قال الله تعالى يا ايها الذين
 امنوا لا تقتلوا الصبد و انتم حرم و من قتله منكم متعمدا فجزاء
 مثل ما قتل من النعم يحكم به ذوا عدل منكم الاية فكان من حكم
 الله تعالى ان صيرة الى الرجال يحكمون فيه لو شاء احكم فيه
 فجاز فيه حكم الرجال انشدكم بالله احكم الرجال في صلاح ذات
 البين و حقن دمائهم افضل ام في ارنب قالوا بل هذا افضل و
 في المرأة و زوجها و ان خفتن شقاق بينهما فابعثوا حكما من اهل
 و حكما من اهلها ان يريدا اصلاحا يوفق الله بينهما الاية فنشدتكم
 بالله احكم الرجال في صلاح ذات بينهم و حقن دمائهم افضل من
 حكمهم في بضع امرأة اخرجت من هذه قالوا نعم قلتم و اما

او ربع درهم است پس حکم کرد خدای غالب و بزرگ اینکه حکم کنند در
 ان چیز مردمان گفت خدا تعالی ای انکسایکه ایمان آورده به قتل کذیه
 شکار را در حالیکه شما احرام بسته اید و انکس که قتل کرد صید را پس
 بر او جزاء ان مثل آنچه است که دتل کرد از چهار پایه حکم کفد باو
 جزاء دو صاحب عدل از شما تا آخر الایه پس بود از حکم خدا تعالی
 اینکه گردانید او را طوف مردمان حکم کنند در او اگر می خواست خدا
 هرینه حکم می کرد در او پس درست شد در او حکم مردمان در صلاح
 کردن در میان مردم مسلمانان و باز داشتن خون های اوشان بهتر است
 یا حکم مردم در خرگوش گفتند بلکه ان بهتر است و تحقیق گردانید خدا
 حکم را در زن و زوج او اگر دایید شما ناساز گاری و خلاف در میان مرد
 و زن پس برانگیزانید یک حکم از قوم زوج و یک حکم از قوم زوجه اگر
 اراده دارند باصلاح اودهن کار زوجین ساز گاری افکند خدا در میان زن و
 شوهر تا آخر آیه پس قسم میدهم شما را بخدا ایا حکم مردمان در صلاح
 در میان مسلمانان و باز داشتن خون های ایشان بهتر است از حکم ایشان
 در نکاح زن که خارج کرد ازین نکاح گفتند خوارج اری گفتیم اما قول شما

قواکم قائل و لم یسب و لم یغتم افتسبون امکم عایشة تستحلون
 منها ما تستحلون من غیرها و هی امکم فان قاتم اذا نستحل
 منها ما نستحل من غیرها فقد کفرتم و ان قاتم لیست باهنا
 فقد کفرتم لان الله تعالى یقول النبی اولی بالمومنین من
 انفسهم و ازواجه امهاتهم فانتم بین الضالالتین فاتوا منها بمخرج
 اخرجت من هذه قالوا نعم و اما قواکم مکی نفسہ من اہل
 المومنین فانا انکم بمن ترضون نشهد ان نبی الله صلعم یوم
 الحدیبہ صالح المشرکین فقل لعلي رضه اکتب یا علي هذا ما
 صالح علیه محمد رسول الله فلما کتب قالوا لو نعلم انک
 رسول الله لاطعناک فاکتب محمد بن عبد الله فقال رسول الله صلعم

قتل کرد و نه بزدی کرد و ده تاراج ایا پس بزدی خواهید کرد مادر خود
 عایشه را و حلال میدارید از او انچه که حلال میدارید از غیر او و حال
 آنکه عایشه صدیقه مادر شما است پس اگر خواهید گفت حلال میداریم
 از او انچه که حلال میداریم از غیر او پس تحقیق که کافر شدید و اگر
 خواهید گفت نیست عایشه رضه مادر ما پس تحقیق که کافر شدید شما
 برای اینکه تحقیق خدا تعالی می گوید نبی بهتر است به مومنان از ذات
 های ایشان و زوجه های او مادر های ایشان اند پس شما در میان دو
 گمراهی هستید پس بدارید از ان جواب را ایا پیروان امدم ازین سوال
 گفتند اری و اما گفتن شما محو کرد ذات خود را از امیر المومنین پس
 من می ارم برای شما در جواب انکس را که راضی شوید شاعدی میدهم
 تحقیق نبی خدا (د . خ . ل . م) روز حدیبیه صالح کرد کافران را پس
 گفت انحضرت برای علي (خ . و) بدویس اي علي این انچه است که
 صالح کرد برو محمد پیغمبر خدا پس هرگاه زوشت علي مرتضی گفتد کفار
 که اگر دانیم ما که تحقیق تو پیغمبر خدا هستی نه طعن کنیم ترا پس

اهج يا علي رسول الله اللهم انك تعلم اني رسولك اصح يا علي
واكتب هذا ما صالح عليه محمد بن عبد الله - و الله ارسل الله
صالح خبر من علي و قد مكن نفسه و لم يكن مكنه ذلك مكنوا
من النبوة اخرجت من هذه قالوا نعم فرجع منهم الفان و
خرج سائرهم فقتلوا على ضلالتهم قتلهم المهاجرون و الانصار *

ذكر الاخبار المؤيدة اما تقدم وصفه

۱۸۸ — حدثنا ابو معوية صالح قال حدثنا عبد الرحمن بن
صالح قال حدثنا عمرو بن هاشم الجشني عن محمد بن اسحاق
عن محمد بن كعب القرظي عن علقمة بن اسحاق (ن - قيس)
قال قلت لعلي رضي الله عنه انك و بين ابن اكلة الاكباد حكما

بفؤيس محمد پسر عبد الله پس گفت پیغمبر خدا (د - خ - م) مگو
کن ای علی لفظ رسول الله را ای بار خدا تحقیق تو میدانی تحقیق
پیغمبر تو ام مگو کن ای علی و بنویس این آنچه است که صالح کرد
بر او محمد پسر عبد الله و قم خدا است هر آنکه پیغمبر خدا (د - خ -
م) بهتر است از علی و حال آنکه تحقیق مگو کرد انحضرت ذات
خود را و نبود این مگو از نبوة ابا خارج شدم از این اعتراف گذرد اری
پس رجوع کرد از آن خوارج و هزار و خارج شدند باقی او شان پس قتل
کرده شدند بر کمرهای خود قتل کردند او را و فرقه مهاجرون و انصار *

ابن کثیر برای تأیید کننده است . برای آنچه بزرگ مقدم شد وصف او

۱۸۸ — حدیث ... را ابو معویه صالح گفت ابو معویه حدیث کرد
مارا عبد الرحمن پسر صالح گفت عبد الرحمن حدیث کرد مارا عمرو پسر
هاشم جشنی از محمد پسر اسحاق از محمد پسر کعب قرظی از علقمة پسر
اسحاق (ن - قیس) گفت علقمة گفتم علی را (خ - و) ای میکندی میان
خود و میان پسر خونده جگرها حکم را گفت حضرت علی تحقیق من

قال اني كنت كاتب رسول الله صلعم يوم الحديبية فكتبت هذا
ما صالح عليه محمد رسول الله [فقالوا لو نعلم] (ن - فقال سهيل
لو علمنا) انه رسول الله ما قاتلناه امكها فقلت هو و الله رسول الله
و ان (غم انفك لا و الله لا امكوها فقال لي رسول الله صلعم اني
مكانها فاريتها فمكها و قال اما لك مثلها ستاتيها مضطهدا *

۱۸۹ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن المثنى
و محمد بن يسار قالا حدثنا شعبة عن ابي اسحاق قال سمعت
البراء (رضه) قال لما صالح رسول الله صلعم اهل الحديبية و قال ابن
بشار اهل مكة كتب على كتابا بينهم قال فكتب محمد رسول الله
فقال المشركون لا تكتب محمد رسول الله لو كنت رسول الله ام

بودم نویسنده پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) روز حدیبیه پس نوشتم این
انچه است که صالح کرد بر آن محمد پیغمبر خدا پس [گفتند اگر دانیم]
(ن - گفت سهیل اگر میدانستم) که تحقیق او پیغمبر خدا است نه جنگ
کنیم او را مگو کن آن لفظ را پس گفتم انحضرت قسم خدا است پیغمبر
خدا است و اگر خاک الود شود یعنی تو قسم خدا است نه مگو خواهیم کرد
آن لفظ را پس گفت مرا پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) بنما مرا مکان آن لفظ
را پس نمائیدم انحضرت را پس مگو فرمود آنرا و فرمود اما تحقیق
برای قسم مثل آن شتاب است که خراهی کرد همین کار را مغلوبا
و مقهورا *

۱۸۹ — خبر داد ما را احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد ما را محمد
پسر مثنی و محمد پسر یسار گفتند آن هر دو حدیث کرد ما را شعبه از ابي
اسحاق گفت شنیدم براء را (خ . و) گفت هرگاه صالح کرد پیغمبر خدا
(د . خ . ل . م) مردم حدیبیه را و گفت پسر یسار اهل مكة را نوشت
على كتاب را در میان ایشان گفت پس نوشت محمد رسول الله پس گفت
شرکت کنندگان مذویس محمد رسول الله اگر بودی تو پیغمبر خدا نه

نقاتلک فقال لعابي رض أممحه فقال ما انا بالذي اسكوه فمحاها
رسول الله صلعم بيده فصالحهم على ان يدخل هو واصحابه ثلاثة
ايام و لا يدخلونها الا بجلبان السلاح فسألته و قال ابن بشار فسأله
ما جلبان السلاح قال القراب بما فيه *

۱۹۰ — حدثنا احمد بن سليمان ارهاوي قال حدثنا عبيد الله
بن موسى قال انبانا اسرائيل عن ابي اسحاق عن البراء بن
عازب رض قال اعتمر رسول الله صلعم في ذي القعدة فاتى
اهل مكة ان يدعوه ان يدخل مكة حتى قاضاهم (ن - واصلهم)
على ان يقيم (ن - يقيموا) بها ثلاثة ايام فلما كتبوا الكتاب كتبوا

جنگ مي كردیم ترا پس گفت انحضرت علي را (خ - و) محو كن لفظ
رسول الله را پس گفت علي مرتضى من نه آنكس ام كه محو كنم ان لفظ
را پس محو كرد انرا پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) به دست مبارك
خود پس صلح كرد انحضرت مشركان را بر اينكه داخل شود انحضرت و
اصحاب او مكه را سه روز و نه داخل شوند انرا مگر به كيسه هاى ساز
جنگ پس سوال كردم انحضرت را (و گفت ابن بشار راوى سوال كردند
مشركان انحضرت را) چيست جلبان السلاح گهت انحضرت كيسه ها است
بالچيز كه درو است *

۱۹۰ — حديث كورد مارا احمد پسر سليمان رهاوى گفت احمد حديث
كرد مارا عبيد الله پسر موسى گفت عبيد الله خبر داد مارا اسرائيل از
ابي اسحاق از براء پسر عازب (خ - و) گفت عيره كرد پیغمبر خدا
(د - خ - ل - م) در ماه ذى قعدة پس آمد اهل مكه را اينكه بگذارند انحضرت
را اينكه داخل شود انحضرت مكه را تا اينكه حكم كرد انحضرت اوشان را
بر اينكه قايم شود انحضرت مكه را سه روز پس هرگاه نوشتند مسلمة اذان

هذا ما قضى عليه محمد رسول الله قالوا لا نقر بها لو نعلم
 انك رسول الله ما منعناك شيئا ولكن انت محمد بن
 عبدالله قال اذا رسول الله و اذا محمد بن عبدالله و قال
 لعلي اُسمع رسول الله قال لا والله لا امكروا بدا فاخذ رسول الله
 صلعم الكتاب فمحاها و ليس يحسن ان يكتب و كتب مكان
 (رسول الله) (بن عبدالله) و كتب هذا ما قضى عليه محمد
 بن عبدالله ان لا يدخل مكة بالسلاح الا بالسيف في القراب
 و ان لا يخرج من اهلها منها باحد ان اراد ان يتبعه ولا يمنع
 احدا من اصحابه ان اراد ان يقيم فلما دخلها و مضى الاجل
 اتوا عليا عليه السلام فقالوا قل لصاحبك فايخرج عنا فقد مضى

کتاب را نوشدید این آنچه است که حکم کرد بر او محمد رسول الله
 گفتند نه اقرار میکنم به رسول الله اگر دایم که تحقیق تو پیغمبر
 خدا هستی نه منع کنیم تو را چیزی را و لکن تو محمد پسر عبدالله
 هستی گفت انحضرت من رسول الله ام ومن محمد پسر عبدالله
 ام و گفت انحضرت علي را محو کن لفظ رسول الله را گفت علي
 (خ و) قسم خداست نه محو خواهم کرد انرا همیشه پس گرفت پیغمبر
 خدا (د و خ و ل و م) کتاب را پس محو کرد او را و نه خوب بود اینکه به
 نویسند انحضرت پس نوشت مکان (رسول الله) (پسر عبدالله) را و نوشت
 این آنچه است که حکم کرد بر او محمد پسر عبدالله اینکه نه داخل
 شود انحضرت مکه را به ساز جنگ مگر نه شمشیر در پیام و اینکه نه خارج
 شود کسی از اهل مکه به کسی اگر اراده کند انکس اینکه تابع شود انکس
 را و نه منع کند انحضرت کسی را از اصحاب خود اگر اراده کند انکس
 اینکه قیام نماید در مکه پس هرگاه داخل شد انحضرت مکه را و گذشت
 مدت سه روز آمدند کفار نزد علي بر او سلام پس گفتند بگو صاحب خود

الاجل فخرج (سول الله صلعم فتبعته ابنة حمزة ينادي ياعم ياعم
فتأاراها (ن - فاخذ بيدها) عاي رض فاخذها بيده فقال لفاطمة
عليها السلام دونك ابنة عمك فحماها فاختم فيها عاي و زيد
و جعفر رضي الله عنهم فقال علي انا اخذ و هي ابنة عمي و قال
جعفر ابنة عمي و خالتها تحتي و قال زيد ابنة خي فقضى بها
(سول الله صلعم اخالتها و قال الخالة بمنزلة الام ثم قال لعلي رض
انت مني و انا دنك و قال لجعفر اشبهت خالتي و خلتي و
قال لزيد انت اخوانا و مولانا فقال علي الا تزوج بنت حمزة فقال
انها بنت اخي من الرضاعة * قال ابو عبد الرحمن خالقه يحيى
بن ادم قزويني آخر هذا الحديث فروى عن اسرائيل عن

را بايد که خارج شود از میان ما پس تحقیق گذشت مدت پس بیرون
آمد پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) پس نابع شد الحضرت را دختر حمزة
ندا میکرد ای عمو ای عمو پس رسید ادرا علي (خ . و) پس گرفت ادرا
علي مرئضی به دست خود پس گفت فاطمه زهرا را بر او سلام نزدیک
نست دختر عمو تو پس برداشت حضرت فاطمه آنرا پس مذاقشه کرد دران
دختر علي و زيد و جعفر (خ . و) پس گفت علي من گرفتم او را و این
دختر عمو من است و گفت جعفر دختر عمو من است و خاله او زیر من
است و گفت زيد دختر برادر دست پس حکم کرد پیغمبر خدا (د . خ . ل . م)
پان دختر که او برای خاله اوست و فرمود خاله به برونه مادر است پستور
گفت برای علي (خ . و) تو از من است و من از تو ام و گفت جعفر را
مشانه هستي نو پیدایش مرا و خوی مرا و گفت برای زيد تو برادر ما
هستي پس گفت علي مرئضی ایا زوج همی کدي دختر حمزة را پس فرمود
الحضرت تحقیق او دختر برادر من است از شیر دهی * گفت ادو
عبد الرحمن خلاف کرد آن - دبت را يحيى پس و ادم قزويني اخرا من

ابی اسحاق عن هانی بن هانی و هبیره بن مریم عن عی رض *
 ۱۹۱ — انبانا محمد بن عبد الله بن المبارك قال حدثنا یحیی

هو ابن ادم قال حدثنا اسرائیل عن ابي اسحاق عن هانی بن
 هانی و هبیره بن مریم عن عی رض انهم اختصموا فی ابنة
 حمزة فقضى بها رسول الله صلعم اخیالها و قال ان اخیالها ام
 قلت یا رسول الله الا تزوجها قال انها لایحل لی انها ابنة اخی
 من الرضاعة قال و قال لی انت منی و انا منک و قال لزیّد
 انت اخونا و مولانا و قال جعفر اشبهت خلقي و خلقي هذا اخرا
 الکتاب و صلی الله علی سیدنا و مولانا محمد و آله و اصحابه اجمعین *

حدیث را پس روایت کرد یحیی از اسرائیل از ابی اسحاق از هانی پسر
 هانی و هبیره پسر مریم از علی (ح . و) *

۱۹۱ — خبر داد مارا محمد پسر عبد الله پسر مبارک گفت محمد
 حدیث کرد مارا یحیی و او پسر آدم است گفت یحیی حدیث کرد مارا
 اسرائیل از ابی اسحاق از هانی پسر هانی و هبیره پسر مریم از علی (ح . و)
 تحقیق ایشان مذاقشه کردند در دختر حمزه پس حکم کرد باو پیغمبر خدا
 (ح . و ل . م) برای خاله او و فرمود تحقیق خاله مادر است گفت ای
 پیغمبر خدا آیا زوج نمیتکنی فرمود تحقیق او به حلال است مرا تحقیق
 او دختر برادر من است از شیر دهی گفت علی فرمود انحضرت مرا تو از
 منست و من از تو ام و گفت برای زید تو برادر ما هستی و دوست ما
 هستی و گفت برای جعفر مشایه شدی تو بریدایش مرا و خوی مرا •
 این احقر کتاب است و درود قریب بر سر دار ما و مالک ما که نام
 پاک او محمد است و بر آل او و اصحاب او تمام •

تم الکتاب بعون الموفق الوهاب



To: www.al-mostafa.com